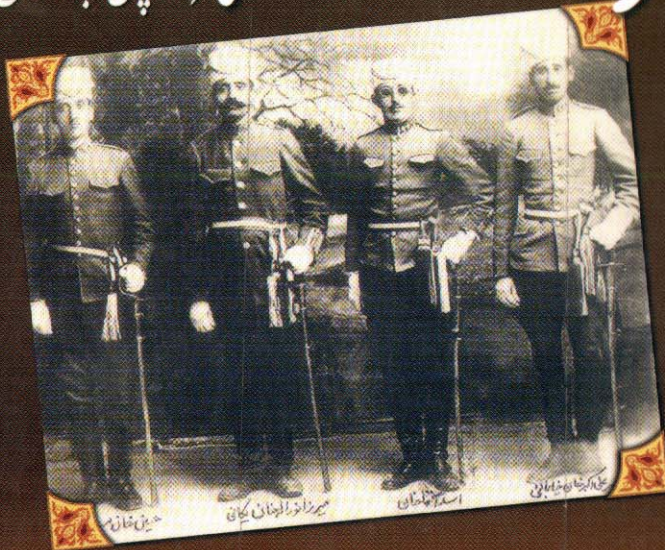


# میرزا نورالدین خان کی نزارع (از پس غبار زمان)



تألیف :  
پروین ریگانی نزارع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

غرض پیر نقش دیر دونیاده قالسین  
کی آلاهدان سئوای هر شیئی فنا دیر



# میرزا نورالہ خان یکانی زارع

« از پس غبار زمان »



پرویز یکانی زارع، اٹلیار،

یکانی زارع، پرویز، ۱۳۲۱

میرزا نوراله خان یکانی زارع " از پس غبار  
زمان / پرویز یکانی زارع " اکلپار " - اورمیه :  
یاز : ۱۳۸۲ .

ح . ۱۴۲ ، ص : عکس .

ISBN 964-95129-8-5

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا .

کتابنامه : به صورت زیر نویس .

۱. یکانی زارع ، نوراله ، ۱۲۵۶ - ۱۳۲۵ -
- سرگذشتنامه . ۲ . ایران - تاریخ - انقلاب مشروطه ،
- ۱۳۲۴ - ۱۳۲۷ ق ، -- آذربایجان . ۳ . یکانات - تاریخ .
- ۴ . آذربایجان - تاریخ - واقعه ، ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ .
- ۵ . فرقه دموکرات آذربایجان . ۶ . ایران - تاریخ -
- پهلوی ، ۱۳۲۴ - ۱۳۵۷ - جنبشها و قیامها .
- الف . عنوان .

۹۵۵/۰۷۵۰۹۲

DSR ۱۴۵۳/۸ی۸

م۸۲-۲۹۶۱۸

کتابخانه ملی ایران

نام کتاب : میرزا نوراله خان یکانی زارع  
نویسنده : پرویز یکانی زارع  
ویرایش : بهرام اسدی  
تایپ کامپیوتری : گرافیک سعید  
تیراژ : ۵۰۰۰ جلد  
ناشر : یاز  
چاپ : اورمیه  
نوبت و تاریخ چاپ : اول - ۱۳۸۳  
قیمت : ۱۷۵۰ تومان  
شابک : ۹۶۴-۹۵۱۲۹-۸-۵

حقوق چاپ محفوظ و مخصوص مؤلف است .

اورمیه : خیابان مدنی ۱ ، کوی ۱۶ ، پلاک ۱۰۳ ، انتشارات یاز ، تلفاکس : ۲۷۶۴۲۹۵ - ۰۴۴۱

## **تقدیم به :**

خلق آزاده و سرفراز کشورم به ویژه کلیه یکانیان باغیرت و باهمت و سخت کوش و وطن پرست که چه در طول حیات زنده یاد میرزا نوراله خان یکانی زارع دوشادوشش جنگیدند و چه پس از شهادتش از هیچ اقدامی در گرامیداشتش کوتاهی نوزیدند .



میرزا نواز ابراهیم خان کلبانی

# « فهرست مطالب »

## بخش اول

### آشنایی کلی با روانشاد میرزا نوراله خان یکانی و محیط زندگی او

- فصل اول - پیشگفتار و مقدمه ..... ۲
- فصل دوم - نگاهی گذرا به تاریخچه یکانات و نقش یکانیان در مسائل اقتصادی و رویدادهای تاریخی منطقه و کشور .... ۴
- فصل سوم - وضعیت شهرستان خوی از ۱۲۸۵ هـ. ش تا ۱۳۲۵ هـ. ش ..... ۸
- فصل چهارم - شرح حال زنده یاد میرزا نوراله خان یکانی ..... ۱۶
- فصل پنجم - یورش روسها به ایران و مقاومت سرسختانه میرزا نوراله خان در برابر آنان ..... ۱۸
- فصل ششم - مهاجرت میرزا نوراله خان یکانی به روسیه و حزب اجتماعیون - عامیون ..... ۱۹
- فصل هفتم - افکار و اندیشه های شادروان میرزا نوراله یکانی ..... ۲۳
- فصل هشتم - ویژگیهای روحی و شخصیتی مرحوم میرزا نوراله خان یکانی ..... ۲۵
- فصل نهم - اهداف و آرمان های میرزا نوراله خان یکانی ..... ۲۸
- فصل دهم - علاقه غیرقابل توصیف روانشاد میرزا نوراله خان یکانی به جنبشهای ملی و مردمی طرفدار عدالت و آزادی ..... ۲۹
- فصل یازدهم - پایگاه مردمی مرحوم میرزا نوراله خان یکانی ..... ۳۰
- فصل دوازدهم - زنده یاد میرزا نوراله خان از دیدگاه برخی نویسندگان ..... ۳۱
- فصل سیزدهم - میرزا نوراله و ستارخان سردار ملی ..... ۳۵
- فصل چهاردهم - شهادت میرزا نوراله خان یکانی ..... ۳۵

## بخش دوم

- فعالیت های سیاسی و حزبی میرزا نوراله خان یکانی زارع ..... ۳۸

## بخش سوم

### جنبش های آزادی خواهانه و میرزا نوراله خان یکانی

- فصل اول - میرزا نوراله خان یکانی و جنبش مشروطه خواهی ..... ۴۶
- فصل دوم - میرزا نوراله خان یکانی و جنبش شیخ محمد خیابانی ..... ۵۴
- فصل سوم - میرزا نوراله خان یکانی و قیام محمدتقی خان پسیان ..... ۵۵
- فصل چهارم - میرزا نوراله خان یکانی و قیام لاهوتی ..... ۵۶
- فصل پنجم - میرزا نوراله خان و فرقه دموکرات آذربایجان ..... ۵۷

## بخش چهارم

- فتح خوی توسط زنده یاد میرزا نوراله خان یکانی ..... ۶۰

## بخش پنجم

- میرزا نوراله خان یکانی و مسئولیت ریاست شهربانی های تبریز و اورمیه ..... ۶۸

## بخش ششم

- اقدامات و عملکردهای مرحوم میرزا نوراله خان در ابعاد مختلف ..... ۷۱



### بخش هفتم

شادروان میرزا نوراله خان و وکالت مجلس شورای ملی ..... ۸۲

### بخش هشتم

#### جنگهای میرزا نوراله خان یکانی

- فصل اول - جنگ با شجاع نظام مرتدی و فتح زنوز ..... ۸۴  
فصل دوم - جنگ شرفخانه و شکریازی ..... ۸۵  
فصل سوم - جنگ با اسماعیل آقا سمیتقو ..... ۸۷  
فصل چهارم - جنگهای پارتیزانی میرزا نوراله خان یکانی ..... ۸۹  
فصل پنجم - ضرورت مهاجرت از تبریز ..... ۹۲  
فصل ششم - تبعید و زندگی در تبعید ..... ۹۴

### بخش نهم

#### سراانجام میرزا نوراله خان یکانی زارع

- فصل اول - چگونگی پیدایش فرقهٔ دموکرات و گرایش میرزا نوراله خان به این فرقه ..... ۹۷  
فصل دوم - علل شکست فرقهٔ دموکرات آذربایجان ..... ۹۹  
فصل سوم - کشتار اعضای فرقهٔ دموکرات آذربایجان پس از ورود قشون مرکزی به آذربایجان ..... ۱۰۰  
فصل چهارم - شهادت افتخار آفرین میرزا نوراله خان یکانی زارع ..... ۱۰۳

### بخش دهم

زندگی خصوصی میرزا نوراله خان زارع ..... ۱۰۶

### بخش یازدهم

#### بررسی حکومت خودمختار آذربایجان

- فصل اول - از نظر مطبوعات داخلی و خارجی ..... ۱۱۲  
فصل دوم - از نظر روزنامه های طرفدار شاه ..... ۱۱۴  
فصل سوم - تأثیر حکومت خودمختار آذربایجان بر اوجگیری جنبش های دموکراتیک ایران ..... ۱۱۵  
فصل چهارم - نظر ویلیام داگلاس قاضی آمریکایی دربارهٔ ورود ارتش شاهنشاهی به آذربایجان ..... ۱۱۷  
فصل پنجم - پیامدهای شکست حکومت خودمختار آذربایجان ..... ۱۱۹  
فصل ششم - طرفداران فرقهٔ دموکرات در استقبال از مرگ شرافتمندانه ..... ۱۲۲

### بخش دوازدهم

خاطرات بیوک یکانی از میرزا نوراله خان یکانی زارع ..... ۱۲۵

### بخش سیزدهم

شرح حال رهبران حکومت خودمختار آذربایجان ..... ۱۳۲

# بخش اول

آشنایی کلی با روانشاد میرزا نوراله  
خان یکانی و محیط زندگی او

## فصل اول - پیشگفتار و مقدمه

اصولاً تصویرگر شخصیت های تاریخی در ایفای رل بی طرفی خود آیین وار تنها باید به نقل مشهودات و شنیده ها و حاصل مطالعات و پژوهشهای خود بپردازد و موظف به بیان صادقانه حقایق صرف باشد ، از این روست که تلاش خواهیم کرد ضمن صدیق بودن با خوانندگان محترم آنچه را که مینویسم و خواهیم نوشت، تحریر صادقانه ای از حقایق و واقعیتها باشد نه چیز دیگر .

بخش قابل توجه از مطالب این کتاب بر اساس مصاحبه با افرادی چند منجمله مرحوم « حسین قلیزاده » تدوین گشته است . مرحوم آقای حسین قلیزاده را بحق باید از مبارزین صدیق و عاشقین وفادار راه آزادی ، از مدافعین حقیقی سنگر دفاع از شرف و سربلندی آذربایجان و آذربایجانی ، از پاسداران حرمت نون و نمک ، از حامیان استوار ارزشهای اصیل انسانی و اخلاقی و سمبل استقامت و پایداری در راه آرمانها نامید .

آن مرحوم را از مدتها پیش از زمان خردسالی ، از زمانی که در گذر آهنگران مابین «کومرچو بازار» خوی و « سلمان خان مجیدی » در ناوایی متعلق به خودشان کار می کرد ، می شناختم .

مادر خدایامرزم از او به عنوان یک دمکرات صدیق آرمانگرا ، مجاهد وفادار ، محافظ همیشه عموی بزرگوام روانشاد « میرزا نوراله خان یکانی زارع » یاد می کرد . اینها ، بعلاوه هیکل بلندبالا و چهارشانه ، وقیافه نافذ و جاذب و متبسم اش ، تصویر بسیار دوست داشتنی و قابل احترامی از او در صفحه ذهنم نقش زده بود .

برای آفرینش تصویری روشن و حقیقی از برخی رویدادهای تاریخی در رابطه با زنده یاد میرزا نوراله خان از مدتها پیش در اندیشه تماس با او بودم . روزی از خیابان شریعتی (خیابان ماکووی سابق) روبروی پاساژ مستضعفان رد می شدم که عبارت (فروشگاه فرازین) نوشته شده بر روی شیشه مغازه نظرم را متوجه خود نمود . فروشگاه بلورفروشی بود که تازگیها باز شده بود .

چشم به درون مغازه دوختم ، شخصی پشت به پنجره روی صندلی نشسته ، کتابی در دست گرم مطالعه بود و تابلویی در برابرش از دیوار مغازه آویزان بود . اشتباه نکرده بودم ، خودشان بودند یکی تصویر عزیزی از دست رفته (مرحوم میرزا نوراله خان) و دیگری رهرو راستین آرمانهای او و عاشق پاکبخته مکتب انسانیت ، فتوت و مردانگی اش بود . در آنچه نوشتم هیچ راه مبالغه درپیش نگرفتم ، الحق باید مرحوم حسین قلیزاده را عاشق مرحوم

میرزا نوراله خان و شیفته راه آمال و افکار آن زنده یاد در نزد مردم شریف خوی در رابطه با شغل قبلی اش به « حسین شاطر » و در رابطه با فرقه دمکرات آذربایجان به « حسین فرقه چی » شهرت داشت. او خود در این رابطه می گفت: « به سبب اذیت های زیاد در عصر پهلوی بهتر آن دیدم نام فامیلی قلیزاده را به « فرازین » تغییر دهم. »

به دنبال مصاحبه چندین ماهه با آقای حسین قلیزاده و (حسین فرازین) و مهر تأیید خوردن آگاهی های پیشینم، به طور جدی بر آن شدم که گوشه ای از وقایع پرافتخار آذربایجان مصادف با سالهای حیات میرزا نوراله خان یکانی زارع این همسنگر راستین ستارخان و مبارز نستوه و باوفای نهضتهای خیابانی و محمدتقی خان پسیان و لاهوتی و این طالب صدیق آزادی راستین ایران و آذربایجان در سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ را قلم زن باشم.

درست است که راجع به وقایع مذکور و صدها کتاب و هزاران مقاله نوشته شده است، لیکن یک بعدی بودن اکثریت آنها بر همگان مسلم است و اصلاً قصد از نگارش آنها خوش خدمتی و خوش رقصی به سلسله پهلوی و طرفداران کوردلش بود و در نتیجه هرگز نمی تواند نمودی از واقعیت ها و بازتابی از حقایق باشد. چه چهره های صدرصد ملی و عاشق عزت و شرف واقعی اسلام راستین و ایران و آذربایجان، مشتبی بی دین، تجزیه طلب و وطن فروش مطرح شده و در مقابل گروهی بی دین و ضدخلق وطن فروش و خائن به آرمانهای ملی و لمپن بنام متدین و ایرانی آزاده و طرفدار مجد و عظمت میهن در افکار و اذهان عمومی جا می گرفتند. این بود که هرگونه خدمت در راه روشنگری حقایق را برای خود یک وظیفه ملی احساس نمودم و به قول میرزا علی اکبر طاهرزاده « صابر » شاعر گرانمایه آذربایجانی که می گفت:

شاعرم چونکی وظیفم بودور اشعار یازیم  
گوردوگوم نیک و بدی ائیلیم اظهار یازیم

ای عجب من کی صداقت یولونو آزیمورام  
هله گوردوکلریمین یوزده بیرین یازیمورام

وارد عمل شدم.

بخش و قسمتی دیگر از این کتاب حاصل مطالعه و تحقیق و بررسی منابع مختلف می باشد و کلاً مطالب کتاب حاضر در ۱۰ بخش به شرح زیر تدوین شده است.

در بخش اول طی چهارده فصل سعی بر این بوده که خواننده عزیز بتواند به یک شناخت کلی و بینشی از زنده یاد میرزا نوراله خان و محیط زندگی او برسد. در بخش دوم،

از فعالیت های سیاسی آن روانشاد سخن به میان آمده است . در بخش سوم ، مرحوم میرزا نوراله خان از بعد جنبش های آزادیخواهانه مورد بحث قرار گرفته و در بخش چهارم به فتح خوی و در بخش پنجم به مسئولیت سرکلانتری آن مرحوم اشارت رفته و در بخش ششم ، اقدامات و عملکرد های آن زنده یاد تشریح شده و در بخش های هفتم و هشتم و نهم به ترتیب از وکالت مجلس شورای ملی ، جنگها ، سرانجام و زندگی خصوصی آن شادروان صحبت شده است که امید است به مصداق : « پای ملفی را به سلیمان بردن » مورد قبول خوانندگان محترم واقع گردد .

در پایان مراتب قدرشناسی خودم را از سرکارخانم حاجیه زینب یکانی زارع و اسکندر یکانی زارع فرزندان مرحوم میرزا نوراله خان و نیز مرحوم حسین قلیزاده و مرحوم حاج حبیب تسوجیان به خاطر ارائه اطلاعات گران قیمت در مصاحبه اعلام می دارم و نیز جا دارد کمال سپاسگزاری خودم را از همکار محترم و نویسنده و محقق شهرمان جناب بهروز نصیری و جناب اسماعیل جوادی و درتشویق اینجانب در اقدام و چاپ این اثر اعلام بدارم و برای همگی توفیق رستگاری آرزو نمایم .

## مطلب سوم

### نگاهی گذرا به تاریخچه یکانات و نقش یکانیان در مسائل

#### اقتصادی و رویدادهای تاریخی منطقه و کشور

پس از جلوس شاه عباس کبیر به تخت پادشاهی ما شاهد نامی از یکانات در صفحات تاریخ هستیم . مردم یکانات چه از داغستان باشند و چه از اوبماق نشینهای اطراف مینقل و خواه اغوز ، بر اساس شواهد تاریخی از زمان شاه اسماعیل صفوی در کمال سخت کوشی مسلح گردیده ، در راه سرزمین آبا و اجدادی خویش بارها و بارها جنگیده ، رشادت ها نموده و نقش اصلی را در پیروزی های شاه اول خاندان صفوی ایفا کرده اند و کلاه سرخ صفویان را بر سر نهادند تا نشانی از خون سرخشان و امنیت و آزادی مرز و بومشان باشد . برایشان فرقی ندارد که در اوباهای قتل شمال ایثارگر جان باشند یا درچالدیران و یا در اردبیل جان به جان آفرین تسلیم نمایند و خواه درشهرستان های سلماس و اورمیه چون قیزیل باشها در سخت ترین کوهپایه ها و گردنه ها در نقاط استراتژیکی جای گرفتند و نام آورانشان هر یک نامی گرفتند .

زمانی « میرقلیش بابا » ، « امیر قیلینج » و در زمانی دیگر لله های شاه عباس و ... اینان در منطقه یکانات چون اسکی کند ، سعدلی ، یوخاری یئکن ، آشاخی یئکن و ... پراکنده می شوند . شاه عباس زیاد هم نسبت به جنگ آوری و وطن دوستی یکانیان بی تفاوت نمی ماند . بیلاقهایی به آنان واگذار می کند تا چراگاه دامها و اسبانشان باشد ؛ چرا که هر آن امکان حمله روسها و یا عثمانیها را متحمل می بیند . بدینسان بود که یکانیان در بستر زمان مرزدار شدند و با ایثار خونشان از زمین خدا و مواهب آن برخوردار می شوند. این اسکان در گذرگاههای سخت و دشوار و نقاط سوق الجیشی موجب آفرینش دو روایت متناقض گشته است : بر اساس روایت اول شاه عباس از بیم قدرت قیزیل باشها آنان را در یک چنین جاهایی اسکان داد تا به خاطر زن و بچه شان هم که شده فقط در اندیشه جنگ با دشمنانی چون روس و عثمانی و یا هر مهاجر دیگر باشند نه چیز دیگر ، تا کشته شوند و شاه آسوده خاطر در اصفهان به زندگی خویش دوام بخشد .

اما روایت دوم می گوید شاه عباس کبیر نه از جهت ترس و واهمه ، بلکه به سبب سیاست کشورداری خود می کوشید نیروهای وفادار به خود را در نقاط سوق الجیشی جای دهد ، چرا که زمان جنگ نامشخص می نمود ، این بود که آنها را همراه با اهل و عیالشان بین حکومت مرکزی و دشمنان بالقوه قرار می داد. در هر صورت بر اساس هر دو روایت اینان در نقاط سوق الجیشی ماندند و در گذر زمان بارها و بارها با دشمنان مرز و بوم درافتادند و خون سرخشان را نثار خاک مقدس وطن نمودند . گورهای دسته جمعی از یکانیان در نواحی مختلف آذربایجان مقدس خود گواه زنده و افتخار آفرین است بر این ادعا .

در دوره معاصر نیز یکانیان نقش دیرین خود را به خوبی ایفاگر بودند . الحق میرزا نوراله خان یکانی در انقلاب مشروطیت تأثیر کیفی داشته و به همراه شیرمردان دیگر خاک پاک یکانات چون قوچعلیخان و بخشعلیخان و شیرعلیخان یکانی و ... ، در اوج ناآرامیهای انقلاب مشروطه خوش درخشیدند و مناطق حساس کشور را از گزند دشمنان داخلی و اهریمنان خارجی محفوظ نگه داشتند .

این نوشته محمدسعید اردوبادی در « تبریز مه آلود » : « مسافرت با درشکه های یکانیان گران بود ، چون به آن درشکه ها کسی نمی توانست تعرض نماید » ، به خوبی نشانگر خوفی عمیق بود که یکانیان در دل دشمنان ایجاد کرده بودند .

شهرستان مرنند دارای دو بخش ( بخش های جلفا و مرکزی ) و شش دهستان ( دهستان های : رودقات ، زنوز ، حومه ، علمدار و گرگر ، هرزندات ، یکانات ) است .

امروزه یکانات بیش از ۲۰ روستا را مالک می باشند، هرچند برخی از این روستاها فقط از چندین خانوار محدود تشکیل شده و حکم روستا را به معنی حقیقی خود دارا نمی باشد.

اسامی روستاهای محال یکانات عبارت است از:

« یوخاری یئکن ، آشاغی یئکن ، میغیللی ، سدی ، شامقیللی (یوخاری و آشاغی) ، منولی ، اسکی کند ، چات (چای) کسن ، شوغتییب (نورآباد) ، کوردینجه ، یارانمیش یئینجه ، داغ یئینجه سی، خارابامرکید، حاجی بالا اوباسی (اٹلاتار یا اینانلی) ، گاوالان ، امیرآوا ، اوپوم قویوسو ، آغبار ، سوئودلو .

یکانیان غالباً ۷ تا ۸ ماه سال را برای امر تجارت در غربت به سر می بردند و با کسب پول زیادی در پائیز به زادگاه خود بر می گشتند .

می توان به جرأت گفت که مردم یکانات روحیه بالایی در امر تجارت داشته اند و این مسئله باعث شده که امروز تجار یکانی در کشورهای همجوار از معروفترین تجار به حساب آیند .

خیلی از یکانیان به سبب نبودن درآمد کافی در یکانات و عدم پیشرفت صنعت دامداری در منطقه راهی دیار غربت می شوند و علی رغم این کار هرگز حس وطن پروری خود را فراموش نمی کنند به طوری که عبارت « هر یترده قازاناسان یئکنده یئیه سن » در پیش همه یکانی ها تبدیل به ضرب المثل شده است .

مردم یکانات در بدو امر بیشتر در پیرانشهر یکی از شهرهای آذربایجان متمرکز می شدند ولی با گذر زمان و رشد اقتصادی شان به اورمیه ، تبریز ، تهران نقل مکان کردند . این گروه به دلیل خوش نامی و سخت کوشیشان در بین اصناف بازار دارای اعتبار خاصی بودند و به این دلیل با اندک سرمایه اقتصادی توانستند راه موفقیت را در پیش گیرند . مردم یکانات بعد از عدم رشد اقتصادی منطقه خود و شروع خشکسالیهای متعدد به شهرهای خوی ، تبریز ، مرند و خصوصاً اورمیه مهاجرت کردند و به کارهای اقتصادی روی آوردند و خوشبختانه در این عرصه توانستند موفقیت های چشمگیری را صاحب شده و تبدیل به نیروی تأثیرگذار معاملات اقتصادی شوند. به عنوان مثال تجار فرش یکانی مرند از معروف ترین تجار فرش به حساب می آیند . در شهرهای خوی و اورمیه اکثر یکانی ها در

عرصه واردات و صادرات در بین شهرها و کشورهای ترکیه، جمهوری آذربایجان و عراق نقش بسزایی دارند.

در شهر اورمیه این پیشرفت‌ها چشمگیر می‌نمایند، چنانکه بازاری بسیار بزرگ به نام بازار یکانیه معروف گردیده. از دیرباز روحیه مذهبی و خیرخواهانه یکانیه که زبازند همه می‌باشد امروز نیز دیده می‌شود. مراسم و اعیاد مذهبی در شهر اورمیه که اکثر یکانیه در آن ساکن هستند در دو مسجد بزرگ حاجی قاضی و قائم و زینبیه خواهران یکانی برگزار می‌گردد و کارهای ماندگاری که از آرزوهای بزرگ میرزا نوراله خان یکانی که همان رشد معارف در یکان بود با ساختن مدارس از سوی افراد خیر یکانی در روستاهای یکان برآورده می‌شود. خوشبختانه در این وانفسای تهاجم فرهنگی جوانان یکانی به شهر اورمیه با تأسی از فرهنگ بومی و ملی آذربایجان در جهت اعتلای این فرهنگ گام‌هایی برمی‌دارند و با شرکت در امور فرهنگی و مطبوعاتی دین خود را به ملت آذربایجان و یکان ادا می‌نمایند. این جوانان با تأسیس ۴ صندوق قرض الحسنه به نامهای کانون یکان، احسان، بیریلیک و وارلیق که هر کدام ۵۰ الی ۱۰۰ نفر عضو دارند گام بسیار مهمی برای همیاری یکدیگر در هنگام مشکلات برداشته‌اند. جوانان یکانی با تأسی به توصیه‌های مرحوم میرزا نوراله یکانی که افتخار هر آذربایجان خصوصاً یکانیان می‌باشد روحیه وطن‌پروری، عشق به آذربایجان و علم‌آموزی را سرلوحه خود قرار داده و امروزه شاهد موفقیت دانش‌آموختگان یکانی در عرصه‌های مختلفی همچون دستگاههای اداری، قضائی و ... هستیم.

گرچه منطقه یکانات از مناطق محروم شهرستان مرند است، ولی دارای دشتی است بنام «میل دوزی» (دشت یکانات) که حداقل دارای ۳۰ هزار هکتار زمین مزروعی قابل کشت است که در صورت اجرای طرح سد بر روی رودخانه‌های قوتور و آغ‌چای می‌توان مقدار محصول در هکتار را به ۲/۵ تا ۳ تن افزایش داد. این دشت را از نظر حاصلخیز بودن به حق باید «دشت مغان دوم» نامید.

یکانیان در مبارزه علیه استبداد در نهضت مشروطیت نقش اساسی را دارا بودند و در آزادسازی نقاطی حساس و حیاتی برای آزادیخواهان چون شهرهای: خوی، مرند و جلفا و نیز بازکردن و بازنگه داشتن راههای حساس چون: راه تبریز - مرند، مرند - جلفا و در نهایت تأمین پیروزی آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان نقش بس مهمی را ایفا کردند، به طوری



که پیشتر نیز اشاره شد سوارکاران یکانی در جنگهای عصر صفوی (مابین ایران و عثمانی) و در زمان قاجار (مابین ایران و روس) و در جنگ هرات رشادتها و شجاعت های در خور تحسینی از خود نشان داده بودند. در سال ۱۳۵۷ هـ. ش. در انقلاب اسلامی هم یکانیان حضور فعال داشته و نخستین کمیته را در شهر خوی دایر کردند و چماق به دستان شاه را سرکوب و امنیت لازم را در راهها و روستاها و شهرها برقرار نمودند. حتی در فتح زندان اتوین تهران هم یکانیان نقش داشتند در یک کلام تاریخ یکانات همواره با تاریخ خوی و مرند و در نهایت تاریخ آذربایجان گره خورده است. مظفرالدین میرزا ولیعهد ناصرالدین شاه قاجار به هنگام اقامت در تبریز به دفعات جهت شکار به یکانات می رفت. ولیعهد در سفرنامه های خود چه به قلم خود و چه به دستور وی بارها به این مطلب اشاره کرده است، از جمله در سفرنامه ای که در سنه ۱۳۰۷ هـ. ق. به هنگام مسافرت به خوی تنظیم شده است، این مطلب به صراحت آمده است. دلیل این مسافرتها ولیعهد به یکانات را باید وجود شکارهای مختلف چون پلنگ، خوک و وشق، کبک، آهو، باغری قره و ... به مقدار فراوان در کوهها و دشتهای یکانات ذکر نمود.

## فصل سوم

### وضعیت شهرستان خوی از ۱۲۸۵ هـ. ش. تا ۱۳۲۵ هـ. ش.

در سال ۱۳۰۴ هـ. ش. «میرزا علی اکبر خان داور» رئیس مالیه خوی، اقدام به تعطیل کردن «بوغدا میدانی» (میدان گندم) نمود، سبب این کار این بود که خیلی از نانوایان تنها فصل های پاییز و زمستان را نان می پختند و در فصول بهار و تابستان دنبال کارهای دیگری بودند، داور به منظور تثبیت نانوائی های دائمی اقدام به بستن میادین گندم نمود تا نانوائی ها در هر چهار فصل مجبور به پخت نان شوند. محل میدان گندم در آن زمان میدانی بود که از غرب به «راستا بازار» (این بازار از اول مسگر بازار شروع و تا خان کروانساراسی ادامه می یافت) از شرق هم به «دوشابچی بازار» محدود می شد. این میدان بعدها به «پنددی له وین میدانی» و بعد به «قوون میدانی» و سپس «تویوق میدانی» مشهور شد. در بین مردم محل بیشتر به «کوهنه بوغدا میدانی» شهرت دارد. حکومت خوی، یا نان پخته شده در اختیار نانوایان می گذاشت و یا سهمیه گندم به آنها می داد.

همچنین حکومت خوی با تمام روستاییان پیمانی بست که بر اساس آن سالیانه مقداری از گندم تولیدی خود را تحویل «تثبیت» (سیلو) بدهند و محل تثبیت در آن زمان در انتهای خیابان شهید صمدزاده (فرمانداری قبلی) قرار داشت که از طرف غرب

به خیابان شریعتی (ماکوی سابق) محدود بود و در مقابل اداره امنیه (ژاندارمری) آن روز قرار داشت. شاید به سبب همان هدف به وجود آوردن نانواییهای ثابت و دائمی بود که در ابتدا سیلو را تثبیت می گفتند. آقای قلیزاده می گوید آن وقتها گندم از قرار هر چارک شش شاهی (یک ریال برابر ۲۰ شاهی بود) و بعد به ۷ شاهی و بعدها به ۸ شاهی افزایش یافت و به هنگام آمدن روسها به ایران (جنگ جهانی دوم) به یازده شاهی افزایش یافت، به طوری که زنده یادان میرزا نوراله خان یکانی، حیدر عم اوغلی، میرزا جعفر زنجانی و یک نفر مشروطه خواه سلماسی (احتمالاً غنی زاده) به امر نان شهر خوی پرداخته و در این شهر چهار سنگک پزی دایر کردند. اولی در «امیربندری» به طرف «دره کوچه سی» دومی در «مغسوه ره بندری» و روبروی مسجد حاج بابا، سومی در بوغدامیدانی (قووون میدانی)، چهارمی در «میسگر بازاری» و محل آن حالا پارچه فروشی شوکتی است. بعدها چهار سنگک پزی هم توسط مرندی ها دایر شد و مرحوم قلیزاده در آن زمان در سنگگی امیر بندری کار می کرد. بعدها به سبب کسادبازار سنگک پزی ها، برخی از سنگک پزی ها از جمله سنگگی امیر بندری تعطیل شد و سنگگی جدیدی نرسیده به سه راهی روبروی مسجد سیدالشهداء (شاه مجیدی سابق) در محل کفش ملی فعلی دایر شد و حسین قلیزاده در آنجا مشغول به کار شد. مرحوم حسین قلیزاده (فرازین) می گفت:

« یک روز صبح از باغی که اجاره کرده بودیم به شهر می آمدم که جلو مقبره سه هواپیمای روسی در آسمان ظاهر شد و مردم آنها را با بالن عوضی گرفته بودند. مرحوم عبدالله نمازی آنها را از اشتباه خارج کرد. حدود ساعت ۱۰ صبح نانوایی خیلی شلوغ شد و همه سعی کردند با دادن پول اضافی نان بیشتری بگیرند. چون وضعیت موجود از روزهای دشوار آینده خبر می داد. ازدحام مردم در نانواییها بقدری بود که آن روز من ۳۵ قران (ریال) انعام گرفته بودم. سنگک پزی ما دری هم به بازار جوادیه داشت و قسمت فوقانی آن داروغه نشین بود و داروغه یوسف خان قزوینی بود ... حدود ساعت یک بعد از ظهر خیابان ها به لرزه در آمد و تانکهای روسی وارد خیابان ها شدند. هشت تانک در نقاط مختلف شهر مستقر شد (جلو بانک مرکزی، مقابل اداره دارایی، مقابل ژاندارمری، جلو فرمانداری و ... دکتر نادرخان شروع به صحبت با روسها نمود و آنها گفتند ما با شما کاری نداریم، مهمان شما هستیم و آمده ایم که دشمن را دفع کنیم و پس از دفع آلمانی ها و برکناری رضاشاه باز خواهیم گشت. در این اثنا صدای وحشتناک یک «گومبولتی» که در واقع صدای افتادن سه بمب بود به گوش رسید. بعد معلوم شد که هواپیماهای روسی خرمنگاه روستای «شه روؤ» (شوراب) را با یک اردوگاه نظامی عوضی گرفته اند. ادارات شهر بدون اینکه حتی

درهایشان بسته شود از نیروی انسانی خود تهی شد مردم شهر گروه - گروه به روستاها و محلات اطراف شهر می رفتند . نیروهای روسی پشت سرهم میامد و سه روز متوالی تانک و نیرو آمد مطابق نقشه ای که داشتند در نقاط مختلف مستقر شدند و بقیه به پیشروی خود ادامه می داد .

روسها اسرای افسر و درجه دار و نظامی ایرانی را در زندانی که در محل مخابرات فعلی (واقع در ضلع شرقی شاه مه چیدی) جمع کرده بودند . محل مخابرات فعلی در آن زمان زمین گودی بود و در زمان رضاشاه دورادورش توسط « پارسا » مغازه شد . مسجد شاه به چهار سوق باز می شد و در « بیجاچی بازار » هم بطرف « کومورچو بازار » چهار سوق بود و بعدها در زمان رضاخان در طرح خیابان کشی این قسمت از چهار سوق ها از بین رفت . از مسجد شاه تا سه راهی موسوم به « ارمنی بازاری » بود و آرامنه در آن شغل نجاری داشتند .

در این جریان یداله نامی که قفقازی الأصل بود وشغل پیله وری داشت معلوم شدکه جاسوس روسها بوده است و توسط ستار دونیا بئش گون دستگیر شد ولی با پرداخت ۱۰ تومان رشوه آزاد شد . او خود را مهاجر معرفی کرده بود و با دادن ۱۵۰ تومان شناسنامه ایرانی گرفت. کوماندان (فرمانده) روسی در « سامان میدانی » (چهار راه مرکزی فعلی) سخنرانی کرد و یداله مهاجر نیز سخنان او را برای مردم خوی بترکی ترجمه می کرد . کوماندان ضمن صحبت هایش به مردم خوی ، گفت : نگران نباشید ما نیامده ایم مملکت شما را تصاحب کنیم ، مهمان هستیم و پس از مدتی هم از اینجا می رویم. فردا ترتیبی می دهم آنقدر نان بپزند که نان رودست نانوائی ها بماند. اهل ادارات هم بیایند ادارت را باز کنند و به امور مردم برسند . حکومت شما سر جای خود باقیست. نانواها از همین ساعت بروند از اداره تثبیت گندم بگیرند و آرد کنند و نان بپزند ....

به دستور کوماندان برای هر نانوائی ۲۵ گونی گندم دادند و هر نانوائی تا شب آرد از آسیاب ها گرفت . از فردای آن روز قحطی نان به کلی برطرف شد. ادارات نیز کار خود را از سر گرفتند .

« چاساوی » (گشت) های روسی همراه با پاسبانهای محلی مشترکاً کنترل شهر را بدست گرفتند . اسرای نظامی که از شهرهای اورمیه و سلماس و خوی بودند ، تنها پس از یک شب زندانی شدن آزاد کردند .

به دستور کوماندان روسی، برای اینکه سربازان روسی مزاحم مردم نشوند در محل مخابرات فعلی (بوغدا میدانی سابق) و در کهنه توکانلار (دکانهای کهنه) برای نیروهای خود نانوائی دایر کردند. ولی بعدها آنجا را تعطیل کرده و به هر نانوائی جهت سربازان روسی چهار

گونی سهمیه جداگانه دادند و نانواها دو شیفته کار می کردند. (شیفت روزانه برای مردم خوی و شیفت شبانه برای روسها).

سال دوم اقامت روسها در خوی، باز هم قحطی نان رخ نمود و نان کوینی شد. ولی بیشتر آرد جو بود که آن هم بو داشت. و اکثراً فاسد بود. روسها که شهریور ۱۳۲۰ وارد آذربایجان شده بودند، آخر بهار سال ۱۳۲۵ خاک ایران را ترک گفتند.

حزب توده در سال ۱۳۲۲ هـ. ش. در شهرستان خوی دایر شد و مرحوم حسین قلیزاده هم در واقع فعالیت های سیاسی اش از این تاریخ شروع شد. او انگیزه خود را از ورود به حزب توده و بعد به فرقه دموکرات، صرفاً ظلم اربابان و انتقام گیری از آنان و تنفر از بی عدالتی و نابرابری در جامعه اعلام می کرد و در یک کلام می توان گفت: «عدالت اجتماعی»، «برابری و برادری»، «محو سیستم ارباب و رعیتی»، «محو سیستم سرمایه داری» از آرمانهای او بود. نخستین جشن تشکیل حزب توده شهرستان خوی در سال ۱۳۲۲ هـ. ش. در برابر خانه حاج میرزا علی قلی شهیدی (واقع در چاپارخانه = گذر ارتش فعلی) که نائب التولیه حضرت معصومه (س) بود، برگزار گردید. شعار طرفداران حزب توده عبارت بود از: «محو اولسون ارباب». «محو اولسون سرمایه دار»

شرکت گسترده روستاییان در این جشن حسین قلیزاده را هم به سوی حزب توده و بعدها به فرقه دموکرات آذربایجان کشاند و سرانجام از قرار ماهی ۹۰ تومان به عنوان نامه بر و پیغام رسان فرقه دموکرات استخدام شد ...

طبق گفته راوی از زمان رضاشاه در شهر خوی ۱۴ میخانه وجود داشت و هر شب دو تا از آنها تا صبح دایر بودند. راوی از ۲۱ قهوه خانه شهری یاد می کند که مخصوص تریاک بود.

در این قهوه خانه ها «حوققا» (واقور) ها پلوم می شد تا قهوه چی سوخته آنها را خالی نکند. مأمورین خود می آمدند و سوخته ها را تحویل می گرفتند. هر قهوه چی که سوخته بیشتری تحویل می داد پاداش می گرفت، حتی محل داروغه نشین شهر هم تبدیل به شیره کش خانه شده بود. روسها هفته ای یک بار در محل اداره پست فعلی و چاپارخانه (گذر ارتش) فیلم هایی از جنگ جهانی نمایش می دادند.

ریاست حزب توده در ابتدا با آقای ... آقاسی و بعد از وی با آقای اردشیر امین الدیوان (پسر حاج محمود خان امیرالدیوان رئیس گمرک خوی در زمان قاجار) بود. او دستور داد هر عضو حزب توده پلاک نوشته حزب توده را به سینه اش بزند که با عکس العمل منفی روبرو شد و نیز از طرف حزب توده برای نانوایی ها مأمور گذاشته بود. وی بعدها شهردار شد.

پس از آقای اردشیر امین الدیوان آقای میرزاتوراله خان یکانی رئیس حزب توده شد .  
نطق های پرشور زنده یاد میرزا نوراله خان در میدان و مساجد شهر با استقبال بی نظیر  
مردم شهرستان خوی روبرو شد. در زمان ریاست او بود که همه روستاییان شهرستان خوی در  
حزب توده ثبت نام کردند و برای ورود به حزب توده ورودیه مقرر شد که مبلغ آن در ابتدای  
امر ۱۵ ریال و بعدها ماهی ۵ ریال بود و هر فرد که می خواست وارد حزب شود می بایست ۲  
نفر از اعضای قدیمی حزب توده معرف او باشند .

در اثر محیط پیشرفته و مردمان روشن بین و بیدار خویی ها که خود زاینده قرار  
داشتن خوی بر سر راه اروپا و راههای تجارتی شرق و غرب بود، و نیز به سبب تعدیات  
مالکین بزرگ که اغلب وابسته به اقبال السلطنه (سردار ماکو) و روحانیون ثروتمند و بانفوذ  
بودند و نیز تبلیغ عقاید سوسیال دمکراتیک از سوی خویبهای برگشته از باکو  
تفلیس ، انقلاب مشروطیت درخوی رنگ خشن تری به خود گرفت . در واقع خوی مرز  
آزادی و استبداد بود و پس از تبریز ، خوی دومین کانون جنبش مشروطه خواهی بود .  
روز ششم شعبان ، حاج میرزا ابراهیم دنبلی مجتهد شهر ( دایی امام جمعه خوی ) و  
آقا ضیاء برادر کوچکتر امام جمعه که روحانی بود به قتل می رسند .

خوی نخستین شهر در آذربایجان غربی بود که مستبدین گلویش را سخت می  
فشردند ، از این رو بود که فرقه «اجتماعیون - عامیون» قفقاز تصمیم به استخلاص خوی از  
شر مستبدین می گیرد و زنده یاد میرزا نوراله خان را از باکو مأمور رهایی خوی از دست  
مستبدین می کند و مرحوم میرزا نوراله خان یکانی به اتفاق یکانیان آزاده و آزادخواه، خوی  
را فتح و امیر امجد حاکم مستبد خوی و دست نشانده اقبال السلطنه را با یک پیراهن و زیر  
شلواری مجبور به فرار از خوی می کند . سید احمد کسروی به خاطر اهمیت حیاتی این  
پیروزی و نقش اساسی آن در انقلاب مشروطه زنده یاد میرزا نوراله خان یکانی را به لقب «  
فاتح شهر خوی» مفتخر می سازد. پس از این فتح بود که حیدر خان عم اوغلی برای سر و  
سامان بخشیدن به اوضاع خوی وارد این شهر می شود و مردم حق شناس خوی در تجلیلش  
شعر سروده و تصنیف ساختند که مطلع آن چنین است :

عم اوغلوموز گلدی خویا

خویلولارا قرار قویا

ینتیملرین قارنی دویا

یاشاسین گوژ ل عم اوغلو .

پس از فتح خوی علاوه بر برقراری نظم و امنیت در این شهر ، در زمینه های امور اجتماعی و فرهنگی خوی هم پیشرفت هایی حاصل می شود که از آن جمله اداره های قانونی چون : عدلیه مالیه ، نظمی در این شهر دایر می شود .

با اعلان مشروطیت، در خوی انجمنی به نام « انجمن خیریه » به ریاست حسام دفتر تشکیل می شود و هزینه مدرسه « نوبر ترقی » را عهده دار می شود و با افزودن دو کلاس بر آن ، آن را « نوبر خیریه » نامید. وجود حیدر خان عم اوغلی درخوی ، پیروزی مجاهدان خوی را تضمین می نمود . عم اوغلی آنگونه که در باره شجاع نظام مرندی عمل کرده بود، در حق ضد انقلابیون خوی نیز عمل کرد. یعنی اسبی را که در زیر زینش بمبی جاسازی کرده بود به سوی کردانی که به تحریک اقبال السلطنه به روستا ها و شهر خوی یورش می آوردند فرستاد و آنچنان وحشتی در آنان ایجاد نمود که تا مدتها حتی از گریه ای که به سوی آنان میرفت وحشت زده می شدند. خلاصه عم اوغلی در جنگهای مشروطه خواهی آذربایجان و سازمان دهی آنها نقش تعیین کننده داشت .

جنبش مشروطه خواهی در خوی به رهبری میرزا جعفر زنجانی ( علی قولو - علی قلی میرزا غفار ) شروع شده بود . میرزا جعفر از مشروطه خواهانی بود که از قفقاز به تبریز آمده و دسته مجاهدین را تشکیل داده بود .

میرزا جعفر زنجانی با شش تن دیگر از یاران نزدیک خود که همه خوبی بودند ، برای تشکیل دسته « مجاهدین » خوی روانه این شهر شدند . او با سامان دادن مجاهدین در خوی ، مردم و دهقانان را بر علیه اقبال السلطنه و دیگر خوانین و مالکان بزرگ تحریک و به دادن آگاهی به مردم در زمینه آزادی و مشروطیت پرداخت و همین باعث جرئت یافتن ماکوئی ها در بیرون راندن اقبال السلطنه و خواهرزاده اش عزت اله خان از ماکو گردید .

در واقع ورود میرزا جعفر زنجانی و هیأت همراهش ( که یکی هم مرحوم میرزا نوراله خان یکانی بود ) به خوی ، روح و نیروی جدیدی در کالبد مشروطه خواهان و مردم ظلم و جور دیده خوی دمید و آن را به زودی به امور مشروطه مسلط گردانید ، به طوری که بنای مخالفت با آتابای (اتابک) صدر اعظم را در تمام ایران در شهر خوی پی ریزی کردند و دسته های مسلح از اهالی خوی و مجاهدین ترتیب دادند و از حکمران خوی خواستند مهمات شهرخوی را در اختیارشان قرار دهد .

مجاهدین و مشروطه خواهان خوی با آگاهی از نشان دادن چراغ سبز تلگرافی اتابک اعظم به اقبال السلطنه در قلع و قمع آزادی خواهان خوی ، آشوبی در شهر برپا کردند و

گروهی به تلگراف خانه ریختند و از عباس قلی خان میرپنج رئیس تلگراف خانه صحت متن تلگراف اتابک به اقبال السلطنه را جويا شدند . در اثر تلعل عباس قلی خان دو نفر از جمله خود وی زخمی و یک نفر کشته می شود و سرانجام متن تلگراف به دست مردم خوی می افتد . خوئی ها نسخه ای از آن را به انجمن ایالتی آذربایجان (تبریز) می فرستند و در روزنامه انجمن منتشر می شود . بدین سان دامنهٔ بدگویی ها از حدود اقبال السلطنه و کارهای او فزاینده تر شده و انجمن اعظم (نخست وزیر) را می گیرد . سید احمد کسروی از بزرگی درخواست های تلگرافی مردم خوی از دارالشورای ملی و انجمن مرکزی از جمله عزل اتابک از سمت نخست وزیری اظهار شگفتی مینماید . مدتی پس از ورود فرمانفرما به عنوان والی کل آذربایجان اتابک اعظم در تهران به قتل رسید . میرزا جعفر درخوی از فرصت استفاده نموده و برای برانداختن اقبال السلطنه دسته ای از مجاهدان و مشروطه خواهان خوی را گرد آورد و سه عراده توپ و چند صد سرباز هم از حکمران خوی گرفت و به جنگ اقبال السلطنه رفت . فرمانفرما که اتابک را رفته دید و موقعیت خود را متزلزل یافت مصلحت دید مداخله نکند ، به همین سبب نمایندگان انجمن مقدس تبریز را فرا خواند و پیشنهاد کرد که هیأتی را روانهٔ خوی کند و مانع برخورد شوند . انجمن تبریز یک هیأت شش نفری مرکب از : حاج اسماعیل نماینده خوی در انجمن ایالتی آذربایجان ، حاج خلیل مرندی ، سالار معزز ، وثوق الممالک ، عبدالامیر شیخ الاسلام ، حشمت لشکر به سرپرستی شاهزاده مقتدرالدوله را برای رسیدگی به اختلاف و آشتی دادن مردم خوی و سردار ماکو به خوی فرستاد . انتشار خبر اعزام هیأت مذاکره ، مجاهدین خوی را از انجمن تبریز که انتظار چنین حرکتی را نداشتند ، سخت دل آزرده نمود . زیرا خوب می دانستند که هرگونه مصالحه در این کار به سود اقبال السلطنه خواهد بود ، این بود که مردم شهر را تهدید کردند در صورت استقبال از هیأت و یا راه دادن آنان به خانهٔ خود منتظر عکس العمل بدی از جانب مجاهدین باشند . در نتیجه هیأت در سوم شعبان ۱۳۲۵ با استقبال سردی وارد خوی شد .

از آنجا که خوی یک محیط کار و کارگری نبود ؛ لهذا زمینهٔ فعالیت انقلابی مجاهدین خوی در میان کشاورزان و با شعار : « زمین از آن کسی است که روی آن کار کند و زمین های مالکان باید میان کشاورزان تقسیم شود. » شکل گرفت . اما مخالفین مشروطه من جمله امین الشرع این شعارها را بدعت ، ترور، کشتار و دنباله روی از افکار و اعمال مزدکیان و صباحیان و بابیه تلقی می کردند .

پس از به توپ بستن مجلس و نمایندگان مجلس و آزادخواهان توسط محمدعلی شاه در سال ۱۳۲۶ هـ . ق . عده ای از طرفداران استبداد از جمله تیمورخان آیری بوجاگی و

فرزندان علی محمد سلطان و چند نفر از سپاهیان ماکو و کردهای آلت دست شده اقبال السلطنه شبانه به وسیله نردبان از حصار شهر خوی بالا رفته مراکز عمده شهر را تصرف کردند و گروهی از آزادیخواهان خوی را دستگیر و زندانی نمودند. عزت اله خان ماکویی که از طرف اقبال السلطنه به حکومت خوی منصوب شده بود، میرزا آقا بالا را که به هنگام تصرف خوی دستگیر کرده بودند، به دهانه توپ بست و به طرز دهشتناکی کشت و نیز مشهدی هاشم رئیس انجمن ولایتی ماکو و شیخ احمد عضو انجمن ماکو را که در خوی بودند، دستگیر و به قتل رسانید.

در رجب سال ۱۳۲۵، انجمن ولایتی خوی با اعمال فشار به حکمران خوی، برای برقراری امنیت در نواحی آشوب زده، حیدرخان امیرتومان فرمانده دو فوج خوی و مالک زورآباد را مأمور سرکوبی اشرار نمود. میرزا جعفر زنجانی که از خوی به بازدید اردوی خوی در سکن آباد رفته بود به اسارت نیروی های تحت نیروهای تحت فرمان اقبال السلطنه درآمد.

مجاهدین خوی به سالار اسعد حاکم خوی پیغام دادند که اگر شخصاً با سواران حکومتی در اردو شرکت نکند او را سیاست خواهند کرد.

تلگراف ها و اقدامات خوبی ها سرانجام مردم و انجمن ایالتی تبریز را تکان داد و آنان نیز فرمانفرما را تحت فشار قرار دادند. انجمن ایالتی تبریز حاجی میرزا یحیی امام جمعه خوی را جزو نمایندگان طبقه علمای آذربایجان انتخاب و در ۱۳۲۵ هـ. ق. روانه تهران نمود. آقایان: لطفعلی خان سرتیب، فتحعلی خان سرهنگ، حاج علی اصغر پارسا بازرگان، حاج حسن تاجرباشی، ملا آقاتاچر، میر عیسی سعیدی، حاج خلیل فتحی و علیزاده را به عنوان نمایندگان اصناف از سوی حکومت تبریز برای شرکت در انتخابات انجمن ایالتی آذربایجان به تبریز دعوت شدند. اصناف مختلف شهر خوی به موجب دستور حکومتی در مسجد شاه (سید الشهداء) گرد آمده و نمایندگان خود را به شرح زیر انتخاب کردند:

آقای میرهاشم و آقای مشهدی مهدی (از طرف صنف کفاشان)، مشهدی مهدی سلمانی (از طرف صنف سلمانی)، مشهدی عباس سیوانی (از طرف صنف عطاران)، کربلایی وهاب زاده (از طرف بزازان)، حاج ابراهیم خلیل فتحی (ماکویی) و حاج محمد جعفر و حاج علی اصغر پارسا (از طرف صنف تجار).

منتخبین مزبور هم پس از بحث و بررسی های لازم نمایندگان انجمن ولایتی خوی را به شرح زیر انتخاب کردند:



آقایان : لطفعلی خان سرتیب (ریاحی) ، شیخ عبدالحسین اعلمی ، حاج علی اصغر پارسا ، حاج ابراهیم خلیل فتحی ، حاج محمد جعفر تاجر ، شیخ محمدحسین ، میرعیسی سعیدی .

اعضای انتخاب شده هم از بین خود حاج علی اصغر پارسا را به عنوان رئیس انجمن ولایتی شهرستان خوی برگزیدند . انجمن ایالتی آذربایجان (تبریز) ، امیرحشمت قراجه داغی (ابوالحسن نیساری) را به حکومت خوی فرستاد .

به گفته مرحوم حسین قلیزاده ، اعضای اولین شورای حکومتی خوی که در سال ۱۳۲۴ هـ . ق . یعنی در نخستین روزهای تصویب و استقرار مشروطه در ایران ، تشکیل شد ، عبارت بودند از آقایان :

سالار ارفع (فرزند نظام العلماء حاکم خوی) ، لطفعلی خان سرتیب (فارغ التحصیل مدرسه سن سیر پاریس بود) ، میرعیسی سعیدی ، حاج حسن آقا تاجرباشی ، آقا میرزا موسی ، حاج محمد جعفر تاجر ، حاج علی اصغر پارسا . برابر مصوبه مجلس ملی آذربایجان ، کسانی که دارای مدرک تحصیلی کلاس سوم متوسطه بودند ، جهت تحصیل در رشته پزشکی به جمهوری آذربایجان اعزام شدند که حدود ۳۰۰ نفر بودند و عده ای از آنان خوبی بودند . قاضی شرع شهرستان خوی در زمان فرقه دموکرات آذربایجان ، ملا فتحعلی بود .

## فصل چهارم

### بیوگرافی زنده یاد میرزا نوراله خان یکانی

آنگونه زیست که سرو را شاید	آنگونه مرد که مرد را باید
آنگونه سوخت که شمع را سوزاند	دل در غمش تنوری می باید

بهتر این دیدم که در ترجمه حال میرزا نوراله خان یکانی را که به زبان و قلم خود آن روان شاد در شماره ۴۶ روزنامه (آزاد ملت) آمده است ، عیناً برای خوانندگان محترم نقل نمایم .

« آدیم نورالله آتامین آدی علی ۱۲۵۶ شمسی ایلده یکاندا آنادان اولوب اورادا قدیم مکتبه درس اوخویوب سونرا زراعتله مشغول اولموشام سونرا ایسه خارجه مسافرت ائدیوب و او زمان ایران استبدادی علیهینه تشکیل اولنونان اجتماعیون عامیون

فرقه سی تأسیس‌کننده عامل اولدوم . ایران مشروطه سی آلینیب و سونرا محمد علی میرزا طرفیندن مشروطه قانونی اولوندوقدا یوخاریدا دندیگیم فرقه نهایت درجه ده ارتجاع و استبداد علیهینه مبارزه ائدیپ و تزار حکومتی بو ایشده دخالت ائتمه گی نتیجه سینده من ده نئجه نفرله برابر حبسه سالیندیم نئجه وقت سونرا حبس دن خلاص اولوب خویدا آزاد یخواه‌لارا کمک ائتمه که گل‌دیم او زامان معروف حیدر عمو اوغلو دا او شهره وارد اولدو بیر چوخ مبارزه لر آزادلیق یولوندا ائتدیم سونرا تزار حکومتی و ایران استبداد چیلارینین فشاری نتیجه سینده استامبولاً مهاجرت ائتمگه مجبور اولدوم و اورادا تحصیلیمی اکمل ائدیپ وطنه خدمت ایچون پلیس مدرسه سینه گئریب و اورانی بیتیردیکدن مدرسه دن شهادتنامه آلدیم ا- جی بین المللی محاربه سینده جبهه ده اشتراک ائدیپ سونرا تهران حکومتی طرفیندن تبریز نظمییه سینه مأمور اولدوم تبریزده مأمور اولدوغوم حالدا دوغولدوغوم یئر یئکان محالینین اهالیسی سوادلاتماسی ایچون نئجه مدرسه اؤز خرچیمله اوزاداً تأسیس ائتدیم . تبریزده لاهوتی واقعه سی زامانیندا مذهب سیز آدیله دوتولوب حبس ائدیلم و آچدیغیم مدرسه لری ده باغلا دیلار - سونرا رضا خان دیکتاتورلیغی زامانیندا دفعه لر منی آزاد یخواه آدینا تبریزه گئیریپ ساخلادیلار ۱۳۲۰ - جی ایلین شهریوریندن سونرا یئنه آزاد یخواه جریانلارا قاریشیب و سون زامانلاردا آذربایجان دموکرات فرقه سینه عضو اولدوم .

آذربایجان ملی مجلس تشکیل اولان زامان خوی اهالیسی طرفیندن وکیل سنچیلدیم و ایندیسه آذربایجان ملی حکومتینین داخله وزیر معاونلیگینه اؤز وطنیمه خدمت ائتمه که مشغولام .»

نیاکان او به سبب بی آبی و به نتیجه نرسیدن چاه‌های حفر شده به ناچار از روستای اسکی کند به کهریز یئکن ( آشاغی یئکن ) کوچیده و در این روستا که مرکز محال یکانات محسوب می شود ، ساکن شدند و چاه‌هایی حفر نموده و آبادی پی افکندند .

میرزا نوراله خان پسر حاج آغا بگ ( آغا بگ ) و او هم پسر مهر علی سلطان اسکی کندی بود . آغا بگ با دختر بسیار مؤمنه ای بنام زینب ازدواج نمود . حاصل این ازدواج دو پسر به نام‌های میرزا نوراله و میرزا محمد علی ( پدر نگارنده ) و دختر به نام حلیمه خاتون بود .

آغا بگ توپچی خیلی با انضباطی بود و به آراستگی ظاهر توجه بیشتری داشت و در غیر مواقع بحرانی بیشتر در یئکن کهریز به سر می برد . همسرش که از به خود رسیدن های آغا بگ به تنگ آمده بود ، سرانجام روزی به شدت شکوه آغاز می کند و از

طرف شوهر تهدید به قتل می شود و چون دارای طبع شعر بود در جواب تهدید به قتل شوهرش ، بلافاصله خطاب به شوهرش آغابگ می گوید :

زولفون اوزه سالاندا حیران اولورام من  
شمشیر چکن اولسان قوربان اولورام من  
اؤلدورمه منی ای یار آخی نه تقصیریم وار .

میرزا نوراله خان یکانی به روستایی بودنش می بالید و همراه با مباحثات از زادگاه خود و یکانیان یاد میکرد ، از این رو به هنگام اخذ شناسنامه در سال ۱۳۰۹ هجری شمسی ، نام فامیلی « یکانی » را اختیار می کنند و به سبب علاقه وافرش به کشاورزی و زراعت همان نام فامیلی را مزین به پسوند « زارع » می سازد .

## صل پایم

### یورش روسها به ایران و مقاومت سرسختانه میرزا نوراله خان یکانی در برابر آنان

به نوشته کسروی، میرزا نوراله خان یکانی که با دسته ای از تفنگداران نگهداری راه جلفا را بر عهده داشت ، دلیرانه جلو ورود روسها را به ایران گرفت و جریان را تلگرافی به تبریز گزارش داد و تا از انجمن تبریز دستور نرسیده بود ، راه را به روی روسها باز نکرد . انجمن تبریز که گمان می کرد سپاه روس حامل گندم به شهر تبریز است و پس از تحویل گندم باز خواهد گشت و سخت از درگیری با دولت تزار و بهانه دادن به دست تزار پرهیز می کرد ، سرانجام به میرزانوراله خان یکانی اجازه داد که راه را به سوی سپاهیان روسی باز کند . و آقای نصرت اله فتحی ( آتشیپاک ) هم ضمن مهرتأیید زدن بر مطلب فوق در کتاب خودش به نام « همرزم ستارخان » که در واقع شرح حال میرزا نوراله خان و سردار ملی است ، در مورد چگونگی مرز داری و مردانگی شادروان میرزا نوراله خان یکانی می نویسد : « همین آدم ( نوراله خان ) در جلفای آذربایجان جلو سپاه سیل آسای تزار را گرفت و با نفرت خیلی کم ، اردوی به آن مهمی را متوقف ساخت و تا زمانی که انجمن ایالتی آذربایجان اجازه نداد مانع از ورود آنها از روی پل به داخل وطن گردید . »

## صل

### مهاجرت میرزا نوراله خان یکانی (زارع به روسیه و حزب اجتماعیون - عامیون :

ایام جوانی میرزا نوراله خان همزمان بود با اوج گیری انقلاب اکتبر روسیه و نهضت مشروطه خواهی ایران. در آن زمان از هر نقطه آذربایجان به منظور کسب درآمد بیشتر راهی آذربایجان شمالی می شدند. زیرا که صنایع نفت باکو به سرعت رو به افزایش بود. در سال ۱۸۷۲ م در آنجا ۱/۴ میلیون پوند نفت استخراج می شد و در سال ۱۹۰۱ میزان استخراج به ۶۶۷/۱ میلیون پوند رسید. در سال ۱۸۹۸ میزان تولید نفتی آذربایجان با آمریکا برابر بود و باکو بیش از نیمی از محصولات نفتی جهان و ۹۵ درصد کل محصولات روسیه را تهیه می کرد. در اوایل سالهای ۱۸۷۰ در باکو محلی مملو از کارخانه وجود داشت که به «شهر سیاه» ملقب شده بود. در ۱۸۹۹ در باکو نزدیک به ۱۰۰ مؤسسه و شرکت نفتی وجود داشت. در اوایل سالهای ۱۹۶۰ سرمایه داران روسی در شکی کارخانه تولید ابریشم را بنا نهادند که سالیانه ۱۲۰۰ پوند ابریشم با کیفیت عالی تولید می کرد. در سالهای ۱۸۸۰-۱۸۶۶ تقریباً دو سوم مقدار مس ذوب شده قفقاز از کارخانه ذوب مس «گده بیک» بود. در مؤسسات ابریشم بافی بخش های شکی و قره باغ و نیز در کشتی ها و بنادر ماهی گیری، کارگران از نخستین ساعات روز تا غروب کار می کردند. بیشتر اوقات مزد کارگران به ملیت آنها بستگی داشت و کارگران غیر متخصص که از آذربایجان جنوبی به باکو می رفتند، عهده دار بودند. همه اینها عامل جذب کسانی بود که یا در جستجوی کار بودند و یا در اندیشه کسب درآمد بیشتر و یا از مظالم وجود مأمورین دولتی فرار میکردند.

به طوری که شواهد موجود نشان می دهد سالیانه ۲۰۰ هزار نفر از آذربایجان جنوبی به آذربایجان شمالی می رفتند. این جماعت مهاجر شاغل در آذربایجان شمالی به قدری بودند که توانستند در آنجا حزب «اجتماعیون - عامیون» را در اوایل سال ۱۹۰۴ (۱۲۸۳) تأسیس نمایند. این مطلب در کتاب «ایران بین دو انقلاب» توسط «پرواند آبراهامیان» مهر تأیید می خورد.

از جمله مهاجرین یکی نیز مرحوم میرزا نوراله خان یکانی بوده و آن طور که خود در بیوگرافی اش در روزنامه «آزاد ملت» اشاره نموده، عاملی در تأسیس فرقه و یا حزب اجتماعیون عامیون بوده است.

آقای رحیم رئیس نیا در کتاب «حیدر عمو اوغلو در گذر از طوفانها» می نویسد: نوراله خان یکانی در سالهای جوانی به عضویت «اجتماعیون - عامیون» در آمد.

دکتر سلام الله جاوید هم میرزا نوراله خان یکانی را از اعضای مرکزی اجتماعيون - عاميون عنوان نموده است . به قضاوت پاره ای از مورخين روانشاد میرزا نوراله خان یکانی از افراد مؤثر در حزب اجتماعيون عاميون بوده و شاید هم کاردانی ، لیاقت و قدرت سازماندهی میرزا نوراله خان یکانی بوده که آن حزب مأموریت رها سازی شهرستان خوی دومین کانون جنبش مشروطیت آذربایجان را به آن مرحوم محول نمود . در کتاب « چکیده انقلاب حیدرخان عمو اوغلو » نوشته رحیم رضازاده ملک در رابطه با حزب اجتماعيون - عاميون چنین آمده است :

سوسیالیست های مسلمان در گنجه و باکو و تفلیس به طور روز افزون در حال افزایش بودند . اینها در باکو « اجتماعيون - عاميون » را مالک شدند که در واقع ترجمه « سوسیال دموکرات » بود .

عده ای از اعضای ایرانی فرقه اجتماعيون - عاميون قفقاز کمیته ای به نام « اجتماعيون - عاميون ایران » تشکیل داده بودند که با ایرانیان آزادیخواه در تماس بودند . هیأت رئیسه فرقه اجتماعيون عاميون ایران عبارت بودند از : « نریمان نریمانوف ، سوچی میرزا ، میرزا جعفر زنجانی ، نوراله خان یکانی ، مشهدی باقرخان اورمیه ای ، محمد تقی شیرین زاده سلماسی ، اکبر اسکویی ، حسین سرابی ، مشهدی اسماعیل میابی ، مشهدی محمد اوغلی ، حاجی خان ، مشهدی محمد علیخان ، میرزا ابوالحسین تهرانی » البته بعدها حیدر خان عم اوغلو هم به این فرقه پیوست .

حوزه مخفی اجتماعيون - عاميون در تهران ، بر اعدام اتابک رأی داده و حکم اعدام را به کمیته مجری حکم فرستاد . گرچه فرقه اجتماعيون - عاميون ایران تصمیم به اعدام اتابک گرفته و حتی مجری ترور را نیز تعیین کرده بود ، لیکن باز لازم دید که با اتابک اعظم اتمام حجت کند . از این رو عباس آقا صراف تبریزی ( مجری ترور ) ، سه نامه پی در پی به اتابک فرستاد ( متن نامه ها در صفحات ۷۲ و ۷۳ کتاب یاد شده آمده است . در آخرین نامه برای اتابک یک فرصت ده روزه برای تغییر روش در انهدام بی رحمانه مشروطه داده شده بود . غیر از اینها فرقه اجتماعيون - عاميون برای گوشزدی اتمام حجت ده روزه به اتابک در روز یازدهم رجب ۱۳۲۵ در مجلس شورای ملی توسط آقای صادق رحیم اف (میرزا صادق طاهباز ) آن را تکرار کرد .

وقتی اتابک از فرنگ آمد و بر مسند صدراعظمی تکیه زد و دودوزه بازیها و سیاهکارهای او برای همه روشن شد و صداهای خشمگین اعتراض از هر گوشه برخاست ،

« ملانصر الدین » روزنامه انقلابی قفقاز از زبان میرزا علی اکبر طاهر زاده ( صابر/هوپ هوپ ) خطاب به ایرانیان نوشت : ( فقط بند اول اشاره شده است )

« هه ، دی گوروم نه اولدو بس آی بالام ادعالرین  
دوتموش ایدی یئری گوئیو ناله لرین ، نوالرین  
یوخسا قانوبدا عیبینی بوشلامیسان اداالرین  
ایندی حریف سؤز همان ، من دئییه او لدو اولمادی .. »  
پس از گذشته شدن اتابک ، روزنامه « آذربایجان » در پاسخ به هشدار روزنامه  
ملانصرالدین «

شعر زیر را منتشر نمود :  
( فقط به بند اول اشاره شده است )

« هه ، گوژه سن یئرینده دیر بیر بیر ادعامیزی  
گور نئجه مستجاب اندیب تاری بیزیم دعامیزی  
ونردی کمال لطفله مطلب و مدعامیزی  
ایندی نئجه اولدو ملاعمو ، من دئییه ن اولدو اولمادی ... »

از آنجا که اتمام حجت آزادیخواهان نیز مانع از بی پروایی های محمد علی شاه نشد ، فرقه اجتماعيون - عاميون ایران که در اندیشه آسودگی خاطر توده های ایران و گشودن راه آزادی بوده و تحقق آن را هدف و مسلک خود قرار داده بود ، متن آذربایجانی و ترجمه فارسی اعلامیه ای را به شرح زیر (البته به قسمت هایی از آن اشاره می شود) در نشریه هفتگی مساوات منتشر کرد :

«به عموم فرقه های حریت پرست روسیه و عثمانی و سایر ملل دنیا رفقا ! دوستان ! در اعلا درجه ی اندوه و ناامیدی شما را خبر می دهیم و از یک واقعه ملالت انگیز مستحضر میداریم. طفل مشروطیت ایران که به مجاهدات حریت پرورانه ی فدائیان تازه قدم به عرصه ی وجود گذاشته و به واسطه ی حرکات وحشیانه ی مستبدین ایران در هلاکت و خطر است . گرچه حکومت مستبده ی ایران در مقابل فرقه ی مجاهدین ناچیز و ضعیف است، ولی چه باید کرد که اینان برای مغلوبیت و شکست فقرا و ضعفا ی مشروطه خواه با حکومتهای ظالمانه همجوار همدست شده و از آنان معاونت و کمک می خواهند .

در پیشگاه مقدس ایران ایستاده ، به صدای بلند فریاد می کنیم :  
 زنده باد عموم فرقه های نوع پرست آزادی طلب !  
 پاینده باد مشروطه و مشروطه خواهان !  
 نابود باد استبداد و استبدادیان !

از طرف فرقه اجتماعیون - عامیون ایران .  
 « ۲۸ ذیقعدہ ی ۱۳۲۵ »

وقتی اعلامیه ی فرقه ی اجتماعیون - عامیون ایران منتشر شد ، محمدعلی شاه و یادیش سخت به دست و پا افتادند ، زیرا می دانستند که تصمیمات فرقه اجتماعیون - عامیون ، سخت و حتی حتمی الاجر است ؛ این اعلامیه زنگ خطر را در گوش های جرم گرفته محمدعلی شاه و اطرافیانش به صدا درآورد. فرقه اجتماعیون - عامیون ایران ، همچنان که در اعلامیه مورخه ۲۸ ذیقعدہ ۱۳۲۵ گفته بود « برای کندن ریشه استبداد و برطرف نمودن خونخواران قیام کرد . دستور اعدام محمدعلی شاه از طرف فرقه صادر شد و فدائیان با انداختن بمبی که حیدرخان عم اوغلی ساخته بود اقدام کردند . اما متأسفانه در اثر انفجار نارنجک دو تن کشته و چند تن من جمله محمدعلیشاه زخمی شدند .

اما داستان به همین جا خاتمه نیافت ، گول استبداد که زخمی شده بود کینه می جست مرام حزب دموکرات هم در واقع از مردم حزب سوسیال دموکرات (فرقه اجتماعیون - عامیون) اقتباس شده بود . ولی چون در آن زمان هنوز مسلک سوسیالیستی توسعه پیدا نکرده بود و مردم از اسم آن وحشت و بیم داشتند و کلمه سوسیالیست را در ردیف کلمه انقلابی و اشتراکی می پنداشتند و به ناچار زعمای حزب از اختیار لفظ سوسیال دموکرات اجتناب کردند و به کلمه دموکرات قناعت نمودند<sup>۱</sup>.

درباره انگیزه شرکت میرزا نوراله خان یکانی در حزب اجتماعیون - عامیون ایران باید گفته شود که زنده یاد به مانند دیگر ایرانیان دور از وطن همواره در اندیشه بازگشت به زادگاه خود بود . لیکن خوب می دانست که تا وضعیت موجود در ایران - ایران عصر مشروطیت - تغییر نکند ، مراجعت او بیهوده خواهد بود ، از این رو برای دگرگونی وضعیت قرون وسطایی میهن خود پیکار می کرد . او از انقلاب سرکوب شده ۱۹۰۵ میلادی روسیه به خوبی آموخته بود که بدون اتحاد و یکپارچگی و بدون آمادگی و تشکل و سازماندهی قادر به انجام این مهم نیستند لذا دست به تشکیل فرقه « اجتماعیون - عامیون ایران » (سوسیال

دموکرات ایران) زدند تا در آذربایجان شمالی از همشهریان خود محافظت کنند و اینان در نهران با تلاشگران و مجاهدان تبریز در ارتباط بودند و از حال هم آگاه می شدند.

کنسول انگلیس در رشت می نویسد:

« فرقهٔ اجتماعيون - عاميون نزدیک به شش هزار عضو دارد (روزنامهٔ حبل المتین هم به نقل از روزنامه « ویلز » تعداد اعضای رسمی را به هشتادوشش هزار و یکصد و پنجاه نفر و عدهٔ سری آنها را به شش هزار و سیصد نفر رسانده بود. (به نقل از چکیدهٔ انقلاب حیدرخان عمو اوغلی ص ۱۰۱) و غالباً از ایرانیان مهاجر هستند و این فرقه با سایر احزاب و آزادخواهان گرجی، ارمنی، روسی اشتراک مساعی دارند و همه نوع اسباب ناریه و ... در آزمایشگاههای مخفی می سازند و علیه حکومت روس (تزار) می جنگند. »

## صلوات

### افکار و اندیشه های میرزا نوراله خان یکانی (ازع)

میرزا نوراله خان یکانی عاشق حریت و آزادی، برادری و برابری بوده و تنها با حرکت در مسیر برقراری عدالت خود را خوشبخت احساس می کرد.

او مردی بود بسیار فعال و پرکار و مقاوم، تیزهوش و سریع الانتقال. او خوب دریافته بود که هیچ قانون، هیچ مقررات، هیچ تنبیه و مجازاتی که بر پایهٔ روان شناسی افراد جامعه استوار نباشد، نمی تواند از کارآیی برخوردار باشد. قلبش مالمال از مهر و عواطف بوده و در فن جلب قلوب استاد بود.

زنده یاد میرزا نوراله خان برجسته ترین صفت یک آذربایجانی اصیل را که همانا داشتن ادراک عمیق باشد، نه سطحی، دارا بود. چون دارای طبع جدی بود، غالباً شوخی را جدی می گرفت. آن مرحوم از یک سیمای کاملاً خلقی برخوردار و بسیار مردم دار بود. احترام بیش از حدی به حق و حقوق مردم قائل بود و تمام اندیشه اش خدمت به خلق بود، و نسبت به ملت و ملیت خویش عشق می ورزید. او عاشق آذربایجان بود و آنی از اندیشهٔ سربلندی و سرفرازی آذربایجان غافل نبود. او را به حق باید سمبل حریت و آزادخواهی نامید. در راه نهضت مشروطیت و به ثمر رساندن آن دوش به دوش سردار ملی بارها و بارها تا پای مرگ پیش رفت. به خاطر حمایت بیش از اندازه از روستاییان و تلاش دائمی در حل گرفتاریها و مشکلات آنان تمامی روستاییان او را وکیل مدافع خود دانسته و در حل هر گونه



مشکلات و سختی های خود به ایشان روی می آوردند . آن مرحوم در تمام ادارات شهرستان های خوی ، مرند ، سلماس از اعتبار و حرمت غیرقابل تصور برخوردار بود .  
 در یک جمله قلب آن شادروان با عشق خلق خود و فقط برای شادی و سعادت ملتش می تپید و بیش از آنچه به خود و خانواده اش بیندیشد در فکر هموعان و در اندیشه خدمت به خلق بود . در طرفداری از حق و حقیقت و دفاع از مظلومان و مبارزه با ستمگران و ستیز با بی عدالتی عشق زایدالوصفی داشت و سخت به ارزشهای راستین و اصول انسانی پایبند بود.

میرزا نوراله خان نسبت به کشاورزی و زراعت عشق وافر داشت و از این روی در سال ۱۳۰۸ به هنگام اخذ شناسنامه پسوند « زارع » را بر نام فامیلی خود اضافه نمود . رضاشاه به کرات برای میرزا نوراله خان یکانی پیشنهاد پست نمود . ولی او هر بار طفره می رفت ؛ زیرا اولاً افکار خود را مغایر با افکار رضاشاه می دید و ثانیاً خوب متوجه بود که حقوق دولتی برای گذران زندگی وی کافی نمی باشد ؛ لذا مجبور است برای تأمین زندگی دست تعدی و تکتدی به هستی دیگران دراز نماید و با دادن مجوزهای غیرشرعی و خلاف قانون به این و آن زندگی خود را تأمین نماید ، در حالی که خود دشمن آشتی ناپذیر ظلم و تعدی بود و اساسی ترین هدفش در زندگی طرفداری از مستضعفان و زحمتکشان و روستاییان بود . میرزا نوراله خان در کنار اعتقاداتش به اسلام راستین ، دشمن آشتی ناپذیر خرافات و خرافه پرستی بود . صداقت و وفاداری ، عشق به زاد و بوم از سجایای برگزیده دیگر او بود . شعر زیر را بهترین مصداق حال او می پندارم :

بر جهان بخشیدم و بر خود نبخشودم چو شمع  
 روشنی درکار مردم بود مقصودم چو شمع

سوختم تا گرم شد هنگامه دلها ز من  
 این که دارم می زخم بر آب و آتش خویش را

میرزا نوراله خان حتی ایامی را که به صورت تبعیدی در روستا میگذراند از افکار و اندیشه های آزادخواهانه و مبارزه در راه آزادی و دیگر آمال خیرخواهانه خود دست بردار نبود و در جهت آزادی و آگاهی خلشش و تأمین رفاه و ارتقاء سطح زندگی توده ها و دیگر آرزوهای بزرگ و عالی خویش آنی نیاسود .

به مصداق کلام زیبای شاعر گرانمایه آذربایجانی علی آقا واحد :

اژل دوشدو بوتون حیرته دیوانه لیگیمدن  
 سریم دئمه دیم هئج کسه مردانه لیگیمدن  
 خاکستر عشقم منه تحقیر ایله باخما  
 مین گنج چیخار ظاهره ویرانه لیگیمدن

می گویند مرحوم میرزا نوراله خان وقتی ریاست فرقه دمکرات خوی را تحویل گرفت ، کاویان وزیر جنگ قرار بود ، جهت بازدید به خوی بیاید . مردم خوی با شور و استقبال بسیاری تا روستای نوایی به پیشوازش رفتند . مرحوم رحیم یکانی خویی داماد بزرگ میرزا نوراله خان پیشنهاد میکند که از بازار فرش فروشان برای اتاق میرزا نوراله خان فرشی کرایه کند و پس از برگشتن کاویان پس دهد . او خیلی ناراحت می شود و می گوید کاویان که هیچ ، به بزرگتر از کاویانش هم خوش رقصی نمی کنم . بعد پیشنهاد می کند که با بنز فرمانداری به پیشواز کاویان برود ، این پیشنهاد نیز با تلخی رد می شود . تنها اواخر بهار ۱۳۲۵ که پیشه وری به خوی آمده بود صرفاً به سبب سابقه دوستی دیرینش با مرحوم سید جعفر پیشه وری حاضر شد به پیشوازش برود . میرزا نوراله خان یکانی به هنگامی که در حکومت فرقه دمکرات در سمت معاونت وزارت داخله ایفای وظیفه می کرد می گفت بهترین لحظات عمر من وقتی است که مشکلی از مشکلات مردم را حل میکنم . میرزا نوراله خان یکانی چون «آندره موروا» عقیده داشت که : یک مرد سیاسی خوب نباید بگوید « این مردم پستند و سازمانشان مفلوج و غیر قابل اصلاح است » بلکه باید بگوید « این کشور خواب است و من بیدارش می کنم » چرا که سازمان ساخته دماغ بشر است ! اگر بد باشد اصلاح می کنم .

او همواره بدون توجه به تعقیب ها و تضييع های مأمورین حکومت پهلوی و بدون درنظر گرفتن دشمنی های عناصر مرتجع منطقه ، درست بسان یک انقلابی مسئول و متعهد دنبال آرمانهای والای خود بود . همین روحیه انقلابی بود که توجه و دقت و نظر حزب توده ایران را متوجه میرزا نوراله خان یکانی نمود و برای به وجود آوردن تشکیلات حزبی در مناطق شهرهای خوی ، مرند ، سلماس و وظیفه بس مهم و با افتخاری به وی محول شد و او در این راه از هیچ نوع فداکاری دریغ نورزیده و با سینه سپر کردن در برابر حملات نیروهای پلیس و زندام و اربابان مرتجع در ایران مناطق تشکیلات حزبی محکم و پرقدرتی را بنا نهاد .

مرد آن است که فرهاد صفت در ره دوست جان شیرین ز وفا در ره جانان بازد

## صل هشتم

### ویژگی های شخصیتی و خصوصیات اخلاقی میرزا نوراله خان

این انقلابی بزرگ ، مجاهد نستوه و هم‌رزم و هم سنگر سردار ملی ستارخان که با رشادت و مردانگی ، هوش و نبوغ خود به اوج شهرت رسید ، از سخاوت و شجاعت اخلاقی

و روح مردمداری و گشاده رویی بهره ای وافر داشت ، در بیان حق و حقیقت هیچ ملاحظه و واهمه ای را بدل راه نمیداد و سراسر عمر خویش را بدین شیوه مرضیه عمل نمود .

تمام هم خود را صرف انجام امور روستاییان در ادارات دولتی و حل مشکلات زندگی آنان می نمود . به قول نویسنده کتاب « دیدار هم‌رزم ستارخان » ، در شخصیت روشنفکرانه میرزا نوره خان این بس که در گرماگرم جنگ با استبداد نخستین مدرسه را در محال یکانات دایر کرد ، هر چند که توسط نیروهای مرتجع و مستبد به آتش کشیده شد و به اتهام بی دینی و بهایی گری متهم شد و معلمیش به ناچار از یکانات کوچ و با راهنمایی میرزا نوره خان یکانی در زنوز مستقر شدند و زنوز در سایه مدرسه های نوریّه (مدارسی که به سبک جدید توسط میرزا نوره خان دایر شدند، نام نوریّه به خود گرفتند) بود که امروزه هیچ بی سوادى در زنوز وجود ندارد . بر اساس روایت حاجیه زینب یکانی زارع دختر بزرگ میرزا نوره خان ، آن مرحوم روزی یکی از نوکران خود را پیش ثروتمندی به نام « حاج اسماعیل ائواوغلویی » در خوی می فرستد و درخواست مقداری وش (تخم پنبه) برای کشت می کند و می گوید پولش را بعداً حواله می کنم. حاج اسماعیل به نوکر جواب رد داده و می گوید از معامله نسبه معذوم . آن مرحوم وقتی از جریان باخبر می شود پول فرستاده و وش لازم را می گیرد ، اما می گوید خدایا موقعیتی فراهم بفرما تا بتوانم به این شخص درس انسانیت بدهم . قضا را همان سال زمستان سختی پیش می آید و همه جا دامداران با کمبود علوفه روبرو می شوند . حاج اسماعیل ائواوغلویی هم که دارای دامداری قابل توجه بود ، پسرش را به روستای نورآباد (شوغنییب)<sup>۱</sup> پیش نوره خان می فرستد . تقاضای مقداری علوفه می کند . روان شاد میرزا نوره خان می گوید من آغل اضافی دارم و بهتر این است که شما به جای بردن علوفه ، گوسفندانتان را اینجا بیاورید. حاج اسماعیل از این پیشنهاد مسرور گشته تمامی گوسفندان خود را همراه پسر و چوپانش و پول کلان و آرد و روغن و ... به روستای نورآباد می فرستد . میرزا نوره خان پسر حاج اسماعیل را با چوپان و پول و بقیه وسایل بر میگردد و میگوید در یک چنین شرایط خاص وظیفه انسانی هر شخص ایجاب می کند به هم نوع خود یاری نماید . من چوپان و خورد و خوراک دارم شما فقط بهار بیاید گوسفندان خود را تحویل بگیرید . حاج اسماعیل وقتی ماجرا را از زبان پسرش می شنود ، می گوید : کاش خبر مرگ تو را می شنیدم و این حرفها را نمی شنیدم . این مرد دریای بزرگواری و عطف است . من با او چه کردم و او با من چه کرد .

۱ - چون این روستا توسط میرزا نوره ای افکنده شده نام جغرافیایی اش نورآباد است .

حاج اسماعیل پس از این که در بهار گوسفندان خود را می برد ، کارت دعوتی به میرزا نوراله خان می فرستد و او را به دبیرستان خسروی ( حکیمه فعلی ) دعوت می کند . نگو حاج اسماعیل تمام رجال و شخصیت های خوی را به سالن دعوت کرده است . پس از پذیرایی مفصل مدعوین سبب این مهمانی را از حاج اسماعیل اثواغلوبی سؤال می کنند . حاج اسماعیل برای ادای توضیح پشت تریبون می رود و ضمن ایراد مطالبی برخورد خودش را با میرزا نوراله خان و برعکس رفتار مشارالیه با خودش و این که اگر میرزا نوراله خان این کمک را نمی کرد حتی یک رأس از گوسفندانش باقی نمی ماند. بازگو می کند میرزا نوراله خان با اصرار از حاج اسماعیل می خواهد که دنباله صحبت را بگیرد و از سن پایین بیاید و اضافه می کند من کاری انجام نداده ام هر چه کرده ام وظیفه انسانی ام بوده است که به همنوع خود کمک نمایم و انجام وظیفه عادی هم تشکر و قدردانی لازم ندارد . اما حاج اسماعیل بی اعتنا به اعتراض میرزا نوراله خان به صحبت های خود در مورد مردانگی و انسانیت ، گذشت و سخاوت دوام می بخشد .

مدعوین خطاب به حاج اسماعیل یکصدا می گویند :

مرد حسابی، شخصیت ، درجه انسانیت ، مروت و مردانگی میرزا نوراله خان چون آفتاب برای همه روشن است و فقط تعجب ما در این است که تو چرا تا به حال به شخصیت والای این انسان برتر واقف نبودی؟ مادر خدا بیامرزم روایت می کرد : میرزا نوراله خان آن زمان که در نهضت مشروطیت خزانه دار مجاهدین بود ، هر جا که می رفت پولهای تحت اختیارش را با خود می برد .روزی برای عیادت مادر مریضش از تبریز به نورآباد آمده بود . موقع برگشتن مادرش گفت ، پسرم شاید دیگر ترا نبینم ، مقداری پول بگذار که در مراسم کفن و دفن من هزینه کنند ، نوراله خان سوگند می خورد که پول ندارد و می رود حقوق می گیرد و پول می فرستد . مادرش می گوید ، پسرم آن همه پول که همراه داری پول نیست ؟ نوراله خان می گوید ، مادر اینها پیش من امانت است و من امانت دارم . بعدها میرزا نوراله خان بارها به اطرافیان می گفت این بزرگترین درد زندگی من بود و من نتوانستم آخرین درخواست مادرم را اجابت نمایم ، حال این که حداقل می توانستم طپانچه ام را روی پول ها گذاشته و به قیمت آن پول در اختیار مادر در حال فوتم بدهم .

میرزا نوراله خان بمانند خانهای دیگر نبود . بلکه یک مزرعه دار و دامدار بود و با عرق جبین خود اراضی بایر (شورا کند) را آباد و روستای نورآباد را پی افکند . و لقب خان طبق رسوم اواخر قاجاریه به آخر نامش اضافه شده و ماندگار شده بود ، مرحوم حاج حبیب تسوجیان نقل می کرد وقتی پادگان اورمیه تسلیم شد و زنگنه فرمانده پادگان تسلیم شد .

مجاهدین درخواست اعدام او را می کنند ولی میرزا نوراله خان می گوید بدون محاکمه هیچ کس را نمی توان اعدام کرد. بعد پیش زنگنه در زندان می رود و می گوید وکیلی برای دفاع از خود انتخاب کن. زنگنه با تمسخر می خندد و می گوید همه چیز دست شماست کی وکالت مرا می پذیرید. میرزا نوراله خان می گوید اگر خواستی من وکالت تو را به عهده می گیرم و زنگنه در نهایت ناباوری وکالت او را می پذیرد. در جلسه ای که برای محاکمه زنگنه در اورمیه شروع می شود، میرزا نوراله خان رو به بقیه کرده می گوید من مسأله ای طرح می کنم و شما باید به این مسأله جواب دهید. حضار می پذیرند. میرزا نوراله خان یکانی می گوید. من چندین گله گوسفند در نورآباد دارم و هر یک را به چوپانی سپرده ام. هر یک از شما به هر یک از چوپانهای من مراجعه کند و خواهان یک یا چند گوسفند باشد، آیا چوپان من حق دارد گوسفند یا گوسفندان مرا در اختیار شما قرار دهد. حضار می گویند: نه، می پرسد چرا؟ جواب می دهند چون چوپان شما فقط حق نگهداری از گوسفندان شما را دارد نه حق دیگر. میرزا نوراله خان می گوید بر اساس همین استدلال شما من به شخصه زنگنه را از اعدام در اورمیه معاف می کنم، و چون ایشان به عنوان فرمانده پادگان حق دفاع از سربازان و وظیفه عدم تسلیم را تا آخرین قطره خون خود دارا بود و من نه تنها رأی به اعدام او نمی دهم بلکه معتقدم او را به عنوان یک سرباز وفادار باید تشویق هم کرد و مملکت به این گونه سربازان صادق و وفادار نیاز دارد و من او را از اعدام در اینجا تبرئه و برای تصمیم گیری نهایی او را به تبریز می فرستم و حضار تسلیم نظر او می شوند و این نوع استدلال و قضاوت به خوبی مؤید روح جوانمردی و استدلال منطقی و عدم تعصب کورکورانه مرحوم میرزا نوراله یکانی می باشد.

## صلیهم

### اهداف میرزا نوراله خان یکانی زارع

طرفداری از مستضعفان و ستمدیدگان، زحمتکشان و کشاورزان را می توان از اهداف شفاف آن روانشاد به حساب آورد. میرزا نوراله برای سرفرازی و پیشرفت و آبادانی آذربایجان برنامه های مترقی فراوان داشت. می خواست عایدی آذربایجان در خود آذربایجان هزینه شود. می خواست در دورترین نقاط آذربایجان مدرسه ساخته شود. آذربایجان نه جاده داشت و نه آسفالت، نه دانش داشت نه دانشگاه، نه درمانگاه داشت نه بیمارستان، نه آب داشت و نه برق، نه از سواد خبری بود و نه از بهداشت. تحقق پذیر ساختن همه این خواسته ها و آرزوها از اهداف زنده یاد میرزا نوراله خان بود.

روزی در نطق پرشور خود که در کوچه صابونچی ایراد فرمود، گفت:

وظیفه ما این است که عایدات آذربایجان را در آذربایجان هزینه کنیم. باید درآمد نفت نسبت به جمعیت هزینه شود و سهم آذربایجان باید به خود آذربایجان اختصاص یابد و توسط مسئولین آذربایجانی در زمینه های فرهنگی و بهداشتی و پیشرفت و عمران و آبادانی و زیباسازی آذربایجان هزینه گردد. در آذربایجان باید راههای فراوان، پل های زیاد و بیمارستان های فراوان و مراکز علمی و دانشگاهی متعدد و مراکز تربیت معلم و دیگر مراکز ترقی و پیشرفت ساخته و دایر شود. نیت ما تنها و تنها خدمت است و بس. هرکس غیر از این عنوان نماید یقیناً تهمتی است که به ما می زند.

چرا باید ما ترک ها این قدر تحقیر بشویم؟ به جای مجسمه های رضاخان و پسرش باید هیکل و مجسمه قهرمان ملی آذربایجان چون: ستارخانها، بابک ها و باقرخانها، کوراوغلی ها، قوچ نبی ها و جوانشیرها و ... و شاعران شهیر و گرانمایه آذربایجانی و دانشمندان و عالمان آذربایجان زینت بخش میادین شهرها و روستاهای آذربایجان باشد.

فرزندان آذربایجانی حداقل باید تا پایان دوره ابتدایی به زبان ترکی آذربایجانی بخوانند و بنویسند. مرحوم میرزا نوراله خان به قول شاعر حقیقتاً بر این باور بود که:

« تو پاک باش و مدار ای حکیم از کس پاک »

## فصل دهم

طرفداری میرزا نوراله خان یکانی (ازج از هرگونه جنبش های ملی و مردمی

و طرفدار عدالت و آزادی

به جرأت می توان گفت که مرحوم میرزا نوراله خان یکانی در نیمه اول قرن بیستم از شرکت کنندگان فعال و برجسته تمام جنبش های آزادیخواهانه بود. فعالیت های او نشان می دهد که او یک انقلابی حرفه ای و متخصص و کارآزموده بود، که زندگی و فعالیت های خود را در راه آزادی مردم و خوشبختی و سعادت تمامی توده های زحمتکش خلاصه کرده بود.

روحیه حق طلبی و آزاد اندیشی و عدالت خواهی او بود که او را به ستیز با ظالمان و مستبدین سوق می داد. اگر ببینیم که تمامی جنبش های مشروطه خواهی و شیخ محمد خیابانی و محمدتقی خان پسیان و لاهوتی و فرقه دموکرات همگی برای رهایی مردم از ظلم و ستم مستبدین و زورگویان به وجود آمدند و میرزا نوراله خان یکانی با شور و اشتیاق وافر تا پای مرگ در همه اینها حضور فعالی داشته است. طرفداری او را از حرکات مردمی

طرفدار عدالت و آزادیخواهی نشان می دهد و اگر قبول کنیم حامیان همه این جنبش ها روشنفکران و آزاداندیشان بوده اند ، درستی نیت و اعمال میرزا نوره خان برای همه ثابت می شود .

به طوری که گفتیم میرزا نوره خان تنها در انقلاب مشروطیت و قیام های سراسر ایران چون : نهضت خیابانی و قیام کلنل محمد تقی خان پسین و قیام لاهوتی شرکت داشت ، بلکه در سرکوبی شورش آسوریهای رانده شده از ترکیه در شهرهای سلماس و اورمیه نقشی شایسته ایفا نموده است . بی تردید میرزا نوره خان یکانی بر علیه ظلم و تعدی ها ، نابرابری ها و بی عدالتی ها فساد و شرارت ها و زورگویی ها قیام کرده بود . این میرزا نوره خان یکانی بود که علیرغم ارباب بودنش ، برای نخستین بار در تاریخ ارباب و رعیتی رسوم خرمن را برچید . چه اربابان ، ستم و بدنهادی را تا بدان حد رسانده بودند که حتی از بابت آنچه موشها از انبار ارباب می خورد ، از رعیت برای هر خرمن دو کاسه (۲۰ کیلو) گندم علاوه بر سهم اربابی می گرفتند . حقیقت این که شپش ، جذام ، کچلی ، تراخم ، آبله و هزاران درد و بلا دیگر گریبان گیر رعیت بیچاره و زحمت کش بود ، و سطح زندگی مردم در پایین ترین حد تصور بود . خلق مستضعف به معنی واقعی کلمه عالمأ و عامداً در جهل و نادانی نگه داشته می شدند و قیام شادروان میرزا نوره خان یکانی در واقع قیامی بود بر علیه همه این بیدادگریها و بی عدالتی ها . اما هزاران افسوس که قدر و منزلت چنین انسانی آن گونه شایسته خدمات و نامش بود برای همگان معلوم نشد .

## فصل یازدهم

### پایگاه مردمی میرزا نوره خان یکانی (زارع)

از آنجا که این قهرمان مبارز ، انسان پرور و آزادیخواه همواره در اندیشه خدمت به آذربایجان و آذربایجانی بوده و پیوسته از ابراز عشق و علاقه اش به زبان و فرهنگ سرزمین اش فارغ نبوده ، و از هر فرصتی در آگاهی بخشیدن به ملت وطن پرست خود بهره ها جسته و در راه بیداری خلقتش و خدمت به آنان از هیچ نوع جانبازی و فداکاری و تحمل رنج و مشقت دریغ نورزیده و تا آخر عمر جاناً و مالاً با کلام و قلم و سلاح بر علیه بی عدالتی و ظلم و استبداد به ستیز پرداخته سرانجام هم جان شیرین خود را فدای آرمانهای متعالی خود در راه خلقتش نمود. مسلماً همیشه در قلوب فرد هموطنان آزاده و قدرشناس خویش زنده بوده و زنده خواهد ماند و همواره یاد و نام و خاطره اش را گرامی خواهند

داشت و محال است سخن از یکانات و یکانیان باشد و نامی از میرزا نوراله خان یکانی به میان نیاید. مردم منطقه بویژه مردم خوی، اورمیه، سلماس، مرند و تبریز از عملکرد زنده یاد میرزا نوراله خان یکانی خیلی راضی بوده و خاطرات بسیار خوبی از آن مرحوم دارند و هنوز هم افراد کهنسال با نیکی تمام از او یاد می کنند و خاطره اش را گرمی می دارند. پس از ۲۱ آذر ۱۳۲۵ هجری شمسی، همه بالاتفاق می گفتند حیف این مرد بزرگ دست زمان به تاراج برد. مادر زمان دیگر به ندرت فرزندی چون میرزا نوراله بزاید. پس از آمدن روسها به آذربایجان، کردهای ناحیه قطور (ایل مکنالو)، روستاهای شوربولاغ، ملا جونود، عذاب، تکلک را غارت کرده بودند و روستاییان آن مناطق همگی به شهر آمده و در بیرون شهر چادر زده بودند.

آقای «اژدر مقدم» روایت می کند که میرزا نوراله خان بدون گرفتن حتی دیناری اجازه داده بود دامهای روستاییان مذکور مدت چندین ماه به طور رایگان از مراتع چمن باغی که متعلق به میرزا نوراله خان بود استفاده کنند.

مردم یکانات هنوز هم این بند از یک قوشما را می خوانند:

ستار خان ائله دی فندی  
نوراله خان دور افندی  
سرکرده لرین ایچینده  
باشاسین حافظ افندی

## صلوات

### میرزا نوراله خان از دیدگاه نویسندگان

نویسنده کتاب «آزادلیق یولوندا مبارزه» در جلد اول کتاب خود صفحات ۴۱ و ۴۲، در باره شادروان میرزا نوراله خان یکانی چنین می نویسد:

«اؤز جسارت و مردانه لیگی ایله مشهور اولان قوجامان انقلابچی نوراله یکانی (۱۲۵۶) نجی شمسی ایلده مرند منطقه سینین یکانات محالیندا آنادان اولموشدور. هله عصریمیزین ایلك ایلرینده ایران خلقلرینین استبداد، ظلم و استثمارا قارشلی باشلا دیقلاری مشروطه حرکتی آچیق فکر لی و مترقی ایده لريله یاشایان نوراله یکانین دقتینی جلب ائتمیشدی. مشروطه حرکتی باشلانان کیمی یکانی ده حیدرعم اوغلو، محمد تقی شریف زاده، سعید سلماسی و دیگر آزادبخواهر کیمی مجاهدلر سیرا سیندا اؤز افتخارلی یئرینی



توتدو . او ، مشروطه حرکتینین گؤرکملی فدائی باشچیسى کیمی بوتون وظیفه لری لیاقتله یئرینه یئتیردیگی ایچون ، تبریز انقلابینین آذربایجاندا گئیشلمنه سی اوعروندا علمی فعالیتینه گؤره ستارخانین سلا حواشلاری سیرا سینا چیخماغا موفق اولدو .

مشروطه انقلابی خادملرینین آذربایجاندا تعقیب اندیلمه سی نوراله یکانینین انقلابی عزمینی قیرا بیلمه دی . شیخ محمد خیابانی حرکاتی باشلانیدیگی زمان یکانی همین حرکاتیندا مبارزلرین بیرى کیمی میدانا چیخدی و بو ایشین سونونا قدر مبارزه لرده اشتراک ائندی . خیابانی حرکاتی خائن مخبر السلطنه نین ایله یاتیریلدیقدان یکانی ده باشقا آزادپخواه‌لار کیمی زنداندا سالینمیشدی. او بیر مدت زنداندا قالیر و نهایت ، بیر عده ترقی پرور آدمالارین کؤمگی ایله زنداندا خلاص ائدیلیر . نوراله یکانی دئمک اولار ، ۲۰ - نچی عصرین بیرینجی یاریسیندا باش وئرن بوتون آزادلیق حرکاتینین گؤرکملی و فعال اشتراکچیلاریندان بیرى اولموشدور. اونون فعالیتی گؤستریر که ، او بیر پششه کار انقلابچی کیمی اؤز حیاتی ، شعورلو فعالیتینی خلق آزادلیغینا ، زحمتکش لرین خوشبخت لیک و سعادتینه حصر ائتمیشدیر . شیخ محمد خیابانی حرکاتی مین بیر حیل و تزویرله ، قان و اود ایچریسینده بوغولودوقدان سونرا یکانی دا بیر نئجه آزادپخواه یولداشلاريله بیرلیکده خراسانا گئتمه لی اولدو . یکانی اورادا دا حرکاتدا کئنداردا قالا بیلیمیر ، مشهور آزادلیق مجاهدی حاجی محمد آقا طاهباز واسطه سیله « ملی کمیته » یه آپاریلیر و بئله لیکله یئنه ده حرکاتین سیرالاریندا قوجامان آزادپخواه اؤز یئرینی تاپیر . همین او زامان کلنل محمد تقی خان پسپانین باشچیلیغی ایله خراساندا باش وئرمیش عصیاندا یکانی ده اشتراک ائتمیش اولور . قوجامان آزادپخواه، آذربایجان خلقی نین مبارز اوغلو بو حرکاتین مغلوبیتیندن سونرا یئنه ده آذربایجانا ، یاشادیگی کنده قایتیمالی اولور .

تبریزده لاهوتی حرکاتی باشلانان کیمی یکانی بو حرکاتدا دا قورخو بیلمه دن اشتراک ائدیر و یئشیدن حبسه آتیلیر. دؤلت اورقانلاری اوزون مدت یکانینی زنداندا ساخلایدقدان سونرا یکانات محالیندان باشقا بیر یئره گئتمه مک حقیقده اوندان تعهد آلینیر و اورادا دا نظارت آلتیندا ساخلاتیلیر .

نوراله یکانی کئنده اولدوغو زامان بئله آزادلیق اوغروندا مبارزه دن، اؤزونون خیرخواه نیتلریندن ال گؤتورمور. او ، خلقین آزادلیق و معارفی یولوندا چالیشماق، کئنده مکتب اچماق ، زنوز چایی اطرافیندا سبندلیک ایشلرینه باشلاماق ، کندیلرین حیات و معیشتینی یاخشیلادیرماق کیمی یوکسک آرزولارلا یاشاییردی ، حکومت مأمورلارینین تعقیب و تضييقلرینه ، محالداکی مرتجع عنصرلرین دشمنلیک مناسبتلرینه باخماقاراق نوراله یکانی

بیر تجربه لی انقلابچی کیمی یوخسول کندلیلرله یاخیندان علاقه به گیریر و اونلارین آراسیندا آزادلیق افکارینی تبلیغ اندیردی . همیشه انقلابی احوال روحیه ایله یاشایان نوراله یکانی نین دقتینی ایران خلقلرینین آزادلیق مبارزه سینه رهبرلیک ائدن حزب توده ایران جلب ائتمه به بیلمزدی ، بونا گوره ده او حزب توده نین مرند ، خوی و سلماس منطقه لرینده اساس تشکیلاتلارینی یاراتماق کیمی مهم و شرفلی وظیفه نی عهده سینه گؤتورموشدو بو ساحه ده هنج بیر فداکارلیقدان یورولمایان ، ژاندارم و پلیس مأمورلارینین مرتجع اربابلارین هجوملارینا مردلیکله سینه گرن یکانی همین منطقه لرده محکم حزبی تشکیلاتلار یارادیر .

حزب توده ایرانین بیرینجی آذربایجان ایالتی کنفرانسینین جلسه سینی آچماق شرفی ایلك دفعه نوراله یکانی به نصیب اولدو . خلق ایچریسینده بؤیوک حورمته مالک اولان یکانی آذربایجان دموکرات فرقه سینین بیرینجی قورولتایینا نماینده ، مرکزی تفتیش کمسیونونا عضو ، ملی کنگره نین نماینده سی و ملی مؤسسلر هیأتی نین عضوی سنجیلمیشدیر .

۲۱ آذر نهضتینین تشکیلاتچیلاریندان بیرى اولان یکانی سوترالار خوی ولایتی کیمته سینین صدرلیگینه سنجیلدی. ملی حکومتین تدبیری و ها بئله یکانی نین خصوصی سعی لری نتیجه سینده خوی شهرینده لوله کش لیک ایدیلب خوش بولاق چشمه سیندن سو چکیلدی ، چراغ برق کارخانا سی گئنیشلندیریلدی ، یتیم اوشاقلار ایچون تربیه انوی تشکیل ئدیلدی و شهرده یئنی مکتب لر آچیلدی .

ملی مجلسین تشکیلی زامانی یکانی آذربایجان ملی مجلسینه نماینده سنجیلیر و ملی حکومت طرفیندن یوکسک وظیفه لره تعیین اولور ایستر داخله وزیرلیگینین معاونی وظیفه سینده چالیشارکن ، ایسترسه ده ملی حکومتین قراريله اورمو شهرینده نظمیة رئیسى اولدوغو زامان یکانی عهده سینه دوشن وظیفه لری لیاقتله یئرینه یئتیرمیشدی . او ، سون نفسینه قد اؤز مرامینا صادق قالمیشدیر . جلاد شاهین جزا دسته لری قوجامان انقلابچی یکانی به اورتا عصرلره مخصوص وحشیجه سینه دیوان توتدوقلاری زامان بئله یکانی مردلیک و متانتی ایبتیرمه میشدیر . کجه بونو دئمک کفایتدیر کی ، ارتجاع قولدورلاری یکانینی دار آغاجینین آلتینا گتیررکن اوتون دابانلارینا وورولموش میخلارین یئریندن آخان قانلار حتی ، فداکار انقلابچی نین گله جگه اولان اینامینی قیرا بیلمه میشدی . یکانی شاهلیق رژیمى نین دوشمنی کیمی بیر عؤمور جسارتله ووروشدو . ایران خلق لرینین آزادلیق و سعادتى اوغروندا دا شهادته یئتیشدی ، آذربایجان دموکرات فرقه سینین حقیقی اوغلو ، ایران آزادلیق حرکاتی نین گؤرکملی خادمی نوراله

یکانی نین حیات و مبارزه یولو نمونه وی سرمشق لرله دولودور یکانی نین خدمتتری ، اونون پارلاق خاطره سی آذربایجان خلقی نین مبارزه تاریخینده حورمت و افتخارلا یاد ائدیله جکدیر »

نصرت اله فتحی ( آتشباک ) در کتاب خود به نام « دیدار همزمم ستارخان » در سال ۱۳۱۲ هجری شمسی ، در یکانات در منزل میرزا نوراله خان به گفتگو می نشیند و بعد ها هم در بیلاق قره چی ملاقات با میرزا نوراله خان یکانی آزاده مردی که خود از زعمای شورش مشروطه بود ، برایش فراهم می شود . حاصل این ملاقاتها و گفتگوهای صمیمانه سرانجام در قالب کتاب یاد شده شکل می گیرد و به قول نویسنده محتوای کتاب قسمتی از رویدادهای مشروطیت است که حاصل یک سلسله گفت و شنودها در باره تاریخ انقلاب مشروطه و زندگی خصوصی سردار ملی است . این کتاب از آن زمان تا سال ۱۳۴۶ در حال پیش نوشت بوده تا اینکه در آن سال به صورت پاورقی در مجله « امید ایران » به چاپ می رسد و مورد استقبال شایان خوانندگان قرار می گیرد .

قسمتی از آن کتاب در اینجا نقل می شود :

« از آن روز که روزی از تیرماه ۱۳۱۲ خورشیدی بود و من ... آماده حرکت گشتم چه آن که مأموریت من در قریه « ه » ( احتمالاً هرزند ) پایان یافته بود و می بایست به مزرعه دیگر که صاحب جداگانه ای داشت ، بروم ... مالک قریه اسب شخصی خود را با یک نفر آدم که « پاکارش » بود و به امور املاکش رسیدگی می کرد ، در اختیارم گذاشت و گفت ... عقیده دارم از مأمورین همراه خود کسی را با خود نبرید . این پاکار هم که همراه شما می کنم ، از آن بابت است که با آن شخص ، میزبان آینده شما ، سابقه آشنایی دارد ...

قبل از آن که من علت این امر را بیرسم خودش توضیح داد که میزبان آینده شما مرد عجیبی است و روحیه ای دارد مخصوص به خودش ، مثلاً صحبت های لایلا عذوبت او که بیشتر مربوط به تاریخ معاصر است و بسیار لذت بخش و در عین حال منقلب کننده می باشد . اگر تنها باشید آزادی عمل او بیشتر و سخنانش شیرین تر یا تلخ تر خواهد بود ...

(نوراله خان) ایستاد و گفت : نگاه کنید چه منظره شاعرانه ای است . نویسندگان می توانند از این همه زیبایی که طبیعت این مکان از خود نشان داده الهام بگیرند و داغ و لبریز شوند ... اگر این همه گلهای عنبرین و آن همه شقایق با داغ دل مادرزادشان نبود ، ناکامی حاصل از شکست ها مرا خرد کرده بود . تنها وقت آسوده ای که در این گوشه از بهشت دارم ، دل آزرده ام را تسکین داده و تسلی می بخشد . یقین دارم این چشمه های زلال که در نقاط مختلف این سرزمین می جوشند به مثابه چشمهای طبیعت هستند که به حال من و همه محرومان می گریند ... »

مؤلف از آنجایی که در شرایط وحشت آفرین و خفقان آلوده رژیم پهلوی نمی توانست حرفهایش را واضح و آشکار بیان نماید آنها را به صورت حوادثی که در خواب می بینید مطرح نموده تا بدان سان آنها را از نظر سانسورچی های شاه محفوظ بدارد .

## فصل سیزدهم

### میرزا نوراله خان یکانی و ستارخان سردار ملی

میرزا نوراله خان از هم سنگران نزدیک ستارخان سردار ملی بود . در یک ضیافت به افتخار مجاهدین قفقاز که برای مساعدت فکری و تعلیم خدمات عملی به نهضت مشروطه ایران به تبریز آمده بودند ، تشکیل یافته بود ، چون مجاهدین در آستانه ورود نیروهای نظامی روسیه تزاری به فرماندهی سنارسکی قرار گرفته بودند و مجبور به ترک آذربایجان بودند ، لذا این مهمانی جنبه تودیع با مجاهدین داشت . زنده یاد میرزا نوراله خان یکانی زارع رشته صحبت را به دست گرفت و در باره ستارخان چنین به قضاوت پرداخت :

« سردار ملی ، علاوه بر فطانت جبلی و خودساختگی که از یک عمر زندگانی طاقت فرسا و طی مراحل عیاری و خودپروری داشته، یک سال و نیم هم با داناترین و اندیشمندترین کسان در نهضت مشروطه تماس داشته، و بر اثر بحث ها و جرّها که در مجالس مشورت و کارگشایی و نقشه کشی می رفته ، بسیار چیزها را عملاً یاد گرفته بود . مرحوم میرزا نوراله خان همواره در هر شرایطی در کنار ستارخان بود و از هم سنگران صدیق و رشید سردار ملی بود . در جنگ های تبریز ، در جنگ اردبیل ، در جریان رفتن سردار ملی به تهران ، در جریان پارک اتابک و ... از نزدیکترین افراد به سردار ملی بود .

## فصل چهاردهم

### شهادت میرزا نوراله خان یکانی (از)

مرد آن است که فرهاد صفت در ره دوست

جان شیرین ز وفا در ره جانان باز

میرزا نوراله خان یکانی در سال ۱۲۵۶ هـ . ش. در روستای «کهریز یکن» در طایفه «اوغوزلو» متولد شد و در سال ۱۳۲۵ هـ . ش. در سن ۶۹ سالگی پس از عمری مبارزه بر علیه ظلم و استبداد و ۶۹ سال زندگی پرفراز و نشیب و تلاش و مجاهدت در شهر اورمیه و در

روستای «توبراق فالاسی» به دست مشتی اوباش و رجاله به درجه رفیع شهادت نائل آمد و جان شیرین خود را در راه آزادی و بهزیستی هموطنانش نثار نمود و شربت شهادت نوشید. شاعری در باره ماده تاریخ شهادت میرزا نوراله خان چنین سروده است:

خم در غم تو همچو کمان شد میان تیغ  
در ماتمت گریست مسلسل بسان میغ  
صد بار کمتر است پس از تو اگر کشد  
همواره توپ از ته دل داد «ای دریغ»

اگر به ارقام ابجدی کلمه «ای دریغ» رقم ۱۰۰ اضافه شود رقم ۱۳۲۵ به دست می آید. در این سال بود که قلب مالا مال از عشق به وطن و ملت میرزا نوراله خان یکانی از حرکت باز ایستاد و خاک سیاه برخزاین خود افزود. او رفت و جایش را مشتی خائن حقیقی وطن گرفت.

الحق که شاعر چه زیبا سروده است:

کیمیاگر ز غصه مرده و رنج  
ابله اندر خرابه یافته گنج

در آن زمان که فرقه دموکرات بر اثر فاکتهایی چند داشت از هم می پاشید از طرف گرداندگان شوروی چندین بار پیشنهاد فرار به شوروی و تأمین زندگی خود و خانواده اش به عمل آمد. اما میرزا نوراله خان یکانی در هر مورد با عصبانیت تمام این پیشنهادها را رد می کرد و می گفت: کسی فرار می کند که خیانتی کرده باشد. من جز در راه عشق به میهنم و ملت و غیر از سرافرازی و سربلندی وطنم هیچ قدمی بر نداشته ام که بترسوم و فرار کنم و شاعر چه بجا سروده:

«تو پاک باش و مدار ای حکیم از کس پاک»

و فقط اطمینان به این که درست به طرف مقصود پیش می رود اطمینان به این که به ایران خیانت نمی کند و هرگز به ضرر جامعه و مردمش قدمی بر نمی دارد، برای تسکین وجدانش کافی بود. دسته های جلاد رژیم شاه آنگاه که شکنجه های خاص قرون وسطایی خود را در حق میرزاتوراله خان یکانی این پیر انقلابی اعمال می کردند، میرزا نوراله خان همچنان مردی و متانت خود را حفظ کرده بود. در این حال از شهادت پرافتخار این آزاده مرد فقط به ذکر این نکته بسنده می کنیم. وقتی که قلدورهای ارتجاع میرزا نوراله خان را

پای چوبه دار می آوردند، خون جاری شده از جای میخ هایی که به پاشنه هایش زده بودند، باز نتوانسته بودند تزلزلی در اعتقاد میرزا نوراله خان نسبت به آینده ایجاد کنند .

عمری است که آوازه منصور کهن شد

من از سر نو جلوه دهم دار و رسن را

میرزا نوراله خان چون یک دشمن رژیم پادشاهی یک عمر جسورانه جنگیده و در راه آزادی و سعادت ملل ایرانی شهید شد حیات و راه مبارزات فرزند راستین فرقه دمکرات آذربایجان، خدمت گزار شایسته جنبش آزادی ایران مملو از سرمشق های الگویی است . مردم قدر شناس آذربایجان از خدمات یکانی و خاطره درخشان او در تاریخ مبارزه مردم آذربایجان با حرمت و افتخار یاد خواهد کرد .

روانشاد میرزا نوراله خان یکانی پیش از این که به دار آویخته شود درخواست نوشتن وصیت می کند و برادرم بیوک یکانی می گوید : طبق وصیت آن مرحوم وصیتش را به من که در دانشسرای اورمیه مشغول تحصیل بوده و رئیس جوانان فرقه دموکرات بودم دادند و در نهایت تعجب دیدم حتی آن مرحوم در آخرین لحظات فرزندان برادرش را فراموش نکرده و در وصیت اعلام داشته که فرزندان برادرم محمدعلی خان به مانند فرزندان من سهیم در دارایی من می باشند و خواسته بود این وصیت توسط من به داماد بزرگش تحویل داده شود ، ولی متأسفانه دامادش به محض این که وصیت نامه را خواند پاره کرد و به باد داد . جنازه مرحوم میرزا نوراله خان توسط یکانیان مقیم اورمیه به رهبری بخشعلی تحویل گرفته شد و گفته می شود به اسم پدر اینجانب (نگارنده) یعنی محمدعلی یکانی زارع در قبرستان آقا ابراهیم دفن شده است .

# بخش دوم

فعالیت های سیاسی و حزبی میرزا

نوراله خان یکانی زارع

همزمان با گسترش دایره فعالیت سیاسی مسلمانان در باکو، گروهی جوان سوسیالیست پیدا شد که پیشقدم آنان محمدامین رسول زاده بود که روزنامه «تکامل» را راه اندازی نمود. سوسیالیست های مسلمان در گنجه، باکو، تفلیس رو به فزونی گذاشت. اینها در باکو به اسم «اجتماعیون - عامیون» خوانده شدند. رهبری فرقه اجتماعیون - عامیون که به نام «همت» شناخته می شد با «نریمان نریمانف» از اهالی تفلیس که سمت معلمی داشت، بود.

فرقه اجتماعیون - عامیون (سوسیال دموکرات) قفقاز با حزب سوسیال دموکرات روسیه در ارتباط بود و در مواقع لزوم از کمک های آن برخوردار می شد و حتی بسیاری از اعضای فرقه اجتماعیون - عامیون قفقاز در حزب سوسیال دموکرات روسیه نیز عضویت داشتند.

عده ای از اعضای آذربایجانی و ایرانی فرقه اجتماعیون - عامیون قفقاز در سال ۱۹۰۵ م. کمیته ای به نام «اجتماعیون - عامیون ایران» تشکیل داده بود که با آزادیخواهان آذربایجان و ایران تماس داشتند و به طوری که پیشتر نیز اشاره کردم، میرزا نوراله خان یکانی از هیأت رئیسه «اجتماعیون - عامیون ایران» بود.

فرقه اجتماعیون - عامیون تبریز که پیروزی انقلاب مشروطه را تعهد کرده بود، نیک دریافته بود که گرچه همگی اعضای مؤمن و تا سرحد مرگ به مبارزه آماده بودند، لیکن با مردم جنگ نیازموده و در میادین جنگ شرکت نجسته و بر زمین اسب ننشسته، مقابله با مستبدین، کاری سخت دشوار بود. از این رو کمیته فرقه در قفقاز (اجتماعیون - عامیون ایران) عده ای از اعضای جنگ دیده و کاردان خود از جمله مرحوم میرزا نوراله خان یکانی را به آذربایجان ایران گسیل داشت.

مجاهدان جان برکف اعزامی، شهامت و شجاعتشان خیره کننده بود. آنها در سازمانهای حزبی قفقاز، نحوه جنگ و ساخت و استفاده از بمب و نارنجک را آموخته بودند. مجاهدان با استفاده از این سلاح مخرب طاقت جنگجویان مستبد را طاق می کردند.

از نخستین سالهای قرن بیستم جنبش مشروطه از ملل ایرانی که بر علیه استبداد و ظلم و استثمار راه انداخته بودند، توجه و دقت میرزا نوراله خان را که صاحب افکار باز و ایده های مترقی بود به خود جلب نمود و او چون یک رهبر فدایی شایسته تمامی وظایف محوله را در این جنبش با لیاقت هر چه تمامتر ایفا نمود و در راه گسترش انقلاب تبریز در آذربایجان موفق به ورود به جرگه همزمان ستارخان گردید. تعقیب خادمین انقلاب مشروطه در آذربایجان توانست خللی در عزم میرزا نوراله خان به وجود آورد.



انجمن ولایتی شهرستان خوی بالای داروخانه سینای سابق (پیتزا ساندویچی فعلی) در چهار راه مرکزی بود که منزل احمدخان افخم السلطنه بود و در آن زمان مقیم تبریز بود . با شروع نهضت شیخ محمد خیابانی ، میرزا نوره خان بمانند یکی از مبارزین این نهضت هم وارد میدان شد و تا آخر آن در مبارزات شرکت نمود . با سرکوب این جنبش به دست مخبرالسلطنه خائن میرزا نوره خان هم بسان آزادیخواهان دیگر به زندان افتاد . او مدتی در زندان مانده و سرانجام با یاری عده ای از انسانهای ترقی خواه از زندان آزاد گردید . می توان گفت میرزا نوره خان از شرکت کنندگان فعال و شایسته تمامی جنبشهای آزادی خواهی در نیمه اول قرن بیستم بود و فعالیت های او مبین آن است که او بمانند یک انقلابی حرفه ای زندگی و فعالیت آگاهانه خود را به آزادی ملتش، خوشبختی و سعادت زحمتکشان محدود کرده بود .

پس از این که جنبش خیابانی به هزار و یک حيله و تزویر در میان آتش و خون خفه شد ، میرزا نوره هم به اتفاق تنی چند از یاران آزادیخواهش به خراسان رفت . یکانی در آنجا هم از نهضت جدا نمی ماند و توسط مجاهد آزادیخواه مشهور آقای حاج محمد طاهباغ به « کمیته ملی » می رود و در ردیف رهبران جنبشیان قرار می گیرد و در نهضتی که به رهبری محمد تقی خان پسیان در خراسان شروع شده بود ، شرکت می کند این آزادیخواه والا بسان فرزند مبارز ملت آذربایجان پس از شکست این جنبش بار دیگر مجبور به مراجعت به روستای خود (نورآباد) در آذربایجان می شود .

به محض این که نهضت لاهوتی در تبریز شروع می شود ، میرزا نوره خان بدون اندک واهمه ای در این نهضت نیز شرکت می کند و باز به زندان می افتد . تشکیلات دولتی پس از این که میرزا نوره خان را مدتها در زندان نگه می دارند ، برای خارج نشدن از محال یکانان از او تعهد می گیرند و در آنجا او را تحت نظر می گیرند .

میرزا نوره خان حتی آنگاه که به صورت تبعید در روستا بود ، باز هم از مبارزه در راه آزادی و نیت های خیرخواهانه اش دست برنداشت و با آمال والایی چون تلاش در راه آزادی و فرهنگ ملتش ، باز کردن مدرسه ، سدبندی در اطراف رودخانه « زوزچایی » بهبود شرایط زندگی روستاییان زندگی می کرد .

میرزا نوره خان بدون توجه به تضییقات و تعقیبات مأمورین دولتی و دشمنی عناصر مرتجع منطقه به مانند یک انقلابی پرتجربه شروع به برقراری رابطه نزدیک با روستاییان تهیدست می کند و افکار آزادیخواهی را میانشان تبلیغ می کند . این روحیه انقلابی دانی میرزا نوره خان توجه و دقت حزب توده رهبری مبارزات آزادیخواهی ملل ایرانی را به خود

جلب نمود. از این رو وظایف و مسئولیت های مهم ایجاد تشکیلات حزب توده شهرهای خوی، مرند، سلماس را به او محول نمود و او هم در این زمینه با فداکاریهای خستگی ناپذیر، در برابر حملات اربابان مرتجع و مأمورین ژاندارم و پلیس سینه سپر کرده و تشکیلات محکم حزبی را در مناطق یاد شده به وجود آورد.

میرزا نوراله خان که به دنبال آقاسی و اردشیرخان امین الدیوان به ریاست حزب توده شهرستان خوی انتخاب شده بود، برای ایراد سخنرانی به تمام مناطق شهرستان خوی از جمله قره ضیاء الدین و «موخور» رفت. سخنرانی هایش در همه جا با استقبال بسیار گرم و پرشور و بی نظیر مواجه می شد. اصولاً او ناطقی چیره دست، آگاه از اوضاع زمان، خوش بیان و خوش تأثیر بود، به طوری که با یک سخنرانی از جانب مشارالیه همه افراد در حد قانون «موخور» که بیش از دویست خانوار بودند در حزب ثبت نام کردند.

حزب چهار کارمند داشت:

«رحیم آقا، حسین آقا، میرسجاد قراعینی (پسرعموی میرهدایت و میر اسدالله و میرستار قراعینی که از مشروطه چپهای قدیمی بودند) علیرضا ارشادی که خط خوبی داشت و بعدها آقای عبدالله اهوز هم جزو کارمندان حزب توده شد.

و طبق اظهار مرحوم حسین قلیزاده، خلق جور کشیده و ستم دیده از ظلم و شرارت و طمع و فساد اربابان، مبارشان «گیزبر» ان و «ده<sup>۱</sup> ج چی» ها مثل مور و ملخ جهت عضویت در حزب توده به دفتر حزب روی می آوردند. به جرأت می توان گفت نوراله خان یکانی هم بر علیه ظلم و تعدی ها نابرابری و بی عدالتی ها، فساد و شرارت ها و زورگویی ها قیام کرده بود. شخصی بنام «حسن» جارچی حزب بود و برنامه های حزب را برای مردم شهر جار می زد و مردم را برای تماشای فیلم دعوت می کرد. بعدها این شخص توسط مختار پاشاخان رئیس اداره ثبت احوال خوی به استخدام اداره کل سجل درآمد. در واقع جذب او به اندازه سجل نوعی مبارزه با حزب توده بود.

خلاصه این که مرحوم میرزا نوراله خان با تمام وجود و با همه امکانات شب و روز در تلاش بود که سطح زندگی و بهداشت و آگاهی مردم را بالا ببرد. آن مرحوم پس از تحویل اسلحه خوی به تبریز رفت و در حکومت آذربایجان معاون وزیر داخله شد. دامادش

۱ - کسانی که خرمن آماده را مهر می زدند تا ارباب و یا مباشرش بیاید سهمش را بردارد و اگر نقش مهر خرمن پیش از آمدن ارباب به هم می خورد، جریمه و جزای خیلی سنگین در انتظار رعیت بود. حتی پاره ای موارد ارباب همه خرمن را تصاحب می کرد.

رحیم یکانی خوبی هم با درجهٔ مایور « سرگرد » به ریاست شهربانی مراغه منصوب شد . آقای حسین آواجیقی پسر میرزا جلال الدین حسینی آواجیقی رئیس ادارهٔ « آختریش » آذربایجان و ابراهیم آواجیقی هم رئیس ادارهٔ مالیهٔ خوی شد . افتخار افتتاح نخستین کنفرانس فرقهٔ دموکرات آذربایجان نصیب میرزا نوراله خان یکانی گردید . یکانی برخوردار از احترام والای مردم آذربایجان به عنوان نماینده برای نخستین کنگرهٔ فرقهٔ دموکرات آذربایجان ، عضو کمیسیون بازرسی مرکزی ، نمایندهٔ کنگرهٔ ملی ، عضو هیئت مؤسسين مجلس ملی انتخاب شده بود .

میرزا نوراله خان یکانی در آخر بهار ۱۳۲۵ هـ. ش. به عنوان رئیس حزب دموکرات شهرستان خوی درنخستین پلانوم حزب در آخر بهار ۱۳۲۵ هـ. ش. در تبریز در آمفی تئاتر زیبای ارک شرکت جست و تمامی رؤسای فرقهٔ دموکرات شهرستانها به این پلانوم دعوت شده بودند . وقتی جلسه رسمیت یافت و پرده سن بالا رفت در سمت راست ۲۵ پسر و در سمت چپ (به طرف دادگاه) ۲۵ دختر سرپا ایستاده و ارکستر عظیم آذربایجانی در وسط قرار گرفته بود . بی ریا وزیر فرهنگ هم در وسط دو گروه مزبور قرار گرفته بود و سرود آذربایجان به اجرا درآمد :

یوردوموزو یاشاداجاق      آدیمیزلا سانیمیز  
تاریخلرین زینتی دیر      شهرتیمیز شانیمیز...

مدتی بعد انجمن ایالتی آذربایجان (انجمن تبریز) که در حقیقت درحکم مجلس آذربایجان بود در مسیر حمایت از منافع توده های آذربایجانی ، حزب دموکرات خلق را جایگزین حزب توده در آذربایجان نمود . باید گفت استقبال مردم از حزب دموکرات به مراتب بیش از حزب توده بود، زیرا حزب توده تنها مدافع منافع کارگر و کشاورز

۱ - یا شیر خورشید سالونو=بالاباخ= تالار ارک). این تالار در سال ۱۳۰۶ توسط عبدالله خان امیر تهماسبی که امیر لشکر آذربایجان شد و پس از تبدیل شدن گورستان به باغ ملی (ارک) مورد بهره برداری قرار گرفت . این تالار یکی از ارزش ترین بناهای تاریخی - فرهنگی شهر تبریز محسوب می شد در عین حال نخستین آمفی تئاتری بود که نمایش های بزرگی چون آی بی کلاه ، انللو و ... در آن به اجرا درآمد تالار ارک در ضلع شرقی بنای ارک قرار داشت و مشابه آن در شهر سن پترزبورگ روسیه هم اکنون در حال نمایش های مختلف است این تالار در سال ۱۳۵۹ هـ. ش توسط مهندسین همدان لو و مهندس قدری تخریب و به ویرانه تبدیل شد . این سالن با ظرفیت ۶۰۰۰ متر مربع با سی در خروجی جهت تخلیه سریع در مواقع اضطراری ، برخوردار از اکوی کامل ، بدون استفاده از تجهیزات پیشرفته و وجود جایگاه مخصوص ارکستر نمایشها ، وجود پاتل های معلق در بالای سن جهت تسریع در تغییر دکور صحنه های نمایش و ... ساخته شده بود .

بود ، حال این که حزب دموکرات مدافع منافع عموم قشرهای جامعه بود . پس از عزیمت میرزا نوراله خان به تبریز و اشتغال در سمت معاونت وزارت داخله ، عباسعلی صباغی رئیس فرقه دموکرات خوی شد . آن مرحوم نیز مرد نیک سیرتی بود . پس از انتصاب عباسعلی صباغی به سمت وزارت کار ، عبدالحسین احمدی که پدرش از آزادیخواهان قدیمی بود ، به ریاست حزب دموکرات خوی انتخاب شد و با دخترشیخ حسین یزدانی وصلت اختیار نمود . میرزا نوراله خان یکانی را در واقع باید یکی از سازمان دهندگان نهضت ۲۱ آذر نامید . او بعدها به ریاست کمیته ولایتی خوی انتخاب شد . در نتیجه تدابیر حکومت ملی و تلاشهای خصوصی میرزا نوراله خان ، شهرستان خوی لوله کشی شده و از چشمه « خوش بولاق » به شهر آب کشیده شد ، کارخانه برق توسعه یافت ، برای کودکان یتیم خانه تربیت دایر شد و مدارس نوینی در شهر خوی تأسیس گشت . به هنگام تشکیل مجلس ، میرزا نوراله خان برای مجلس نماینده انتخاب می شود و از طرف حکومت آذربایجان وظایف بزرگی برایش تعیین می شود . خواه به هنگام تلاش در وظیفه معاونت وزارت امور داخله و خواه به تصمیم حکومت فرقه به هنگام ریاست اداره شهربانی اورمیه ، وظایف محوله را با شایستگی تمام انجام داد .

میرزا نوراله خان در اواخر حکومت فرقه به سبب اوضاع نابسامان اورمیه ، به تصمیم حکومت فرقه عازم اورمیه شد ، چه به مصداق کلام شاعره گرانمایه خانم نیمتاج خاکپور سلماسی :

ایرانیان که فرکیان آرزو کنند      باید نخست کاوه خود جستجو کنند  
مردی بزرگ باید و عزمی بزرگتر      تا حل مشکلات به نیروی او کنند

مردم اورمیه نیز خیلی از او راضی بودند و خاطرات خوبی را از آن مرحوم یاد می کنند و نامش را و یادش را گرمی می دارند و برای شهادت چنین انسان والا ای آن هم بدست رجاله ها و اوباش اورمیه تأسف می خورند .

سبب گرایش مرحوم میرزا نوراله خان را به حزب توده و فرقه دموکرات و نیز انقلاب مشروطیت و دیگر نهضت و جنبش های آزادیخواهی ، باید « عشق و علاقه ، خدمت به خلق » عنوان نمود حقیقت انکارناپذیر این است که میرزانوراله خان یکانی جلو خیلی از تجاوازت و خونریزی ها و غارتها را گرفت . کما اینکه یک روز که از خوی به تبریز رفته بود ، هزاران بلا سر مردم آمد .

به عنوان نمونه زن سرهنگ ... را مجبور کرده بودند که لخت در انظار عمومی برقصد و دیگر این که آن مرحوم روستاییان بخش اٹو اوغلی را از غارت بازار خوی منصرف کرده بود و یا چندین بار در خوی مانع کشتار خونین شد .

در اورمیه حتی پس از فروپاشی حکومت آذربایجان با ماشین در شهر می گشت و از امنیت شهر دفاع می نمود . میرزا نوراله خان یکانی تا آخرین نفس خویش در مرام خود ثابت ماند و هیچ چیز قادر به خلق تزلزل در اراده و مبارزات و اهداف و آرمانش نبود .

# بخش سوم

جنبش های آزادیخواهان و میرزا

نوراله خان یکانی زارع

## فصل اول

### میرزا نوره خان یکانی و جنبش مشروطه فواهی

اقوام ایرانی از نخستین سالهای قرن بیستم جنبش مشروطه خواهی را بر علیه استبداد و ظلم و استثمار راه اندازی کردند. افرادی چون میرزا نوره خان یکانی که از اندیشه های باز و ایده های ترقی خواهانه و نوگرایی برخوردار بودند. بلافاصله در ردیف رهبری کنندگان و مجاهدین از جان گذشته چنین جنبشی قرار گرفتند.

محمدعلی میرزا که از شهر تهران به باغشاه رفته بود، با همدستی «لیاخوف» روسی در اندیشه نابودی مجلس شورای ملی بود. آزادخواهان شهرهای تبریز، رشت، مشهد، قزوین، اصفهان و شیراز که به توسط مجلس از نیات محمدعلی میرزا آگاهی یافتند، وعده اعزام تفنگدار به طرفداری از مجلس و وکلای مجلس دادند. انجمن ایالتی تبریز هم پیشنهاد عزل محمدعلی میرزا را طرح نمود و این طرح از طرف انجمن های ایالتی تمام ایالت های ایران مورد تأیید قرار گرفت. اما محمدعلی میرزا پیشدستی نموده به آسانی مجلس را برانداخت و مجلسیان این پیشروان آزادی را به سختی کیفر داد. با این کار جوش و خروش ایالت ها را خاموش کرد. در این میان تنها دو شهر ثابت قدم و استوار بود. تبریز یازده ماه تمام و رشت تنها سه روز مقاومت نمودند. درحالی که تصور عمومی نابودی مشروطه بود، آوازه مقاومت های آذربایجانیان به ویژه مردم قهرمان و تسلیم ناپذیر تبریز در سراسر ایران پیچید و عظمت مقاومت خلق دلاور آذربایجان بر همه ایرانیان آشکار شد، بار دیگر نور امید در دلها تابیدن گرفت. تا جایی که ملت ایران دریافت که تبریزیان، طرفدار استبداد (عین الدوله) را تا «باسنج» عقب رانده و گروههایی از مجاهدین را برای آزاد سازی شهرهای خوی سلماس، مرند، مراغه اعزام داشته اند. دریافت اخباری از این قبیل، مردم شهرهایی چون تهران، مشهد، رشت را جانی تازه بخشید و حرکت های مخالفت جویانه با دولت در نقاط مختلف به شیوه های متفاوت بروز کرد.

پس از آذربایجان گیلان دومین ایالت بود که خلق آن مفهوم مشروطه و آزادیخواهی را دریافته بودند و با شور و علاقه در جنبش مشروطه خواهی شرکت جستند و پا به پای تبریزیها خواستار عزل محمدعلی شاه بودند ولی با دادن سه کشته و تعدادی زخمی توسط حکمران سپاهیان خاموشی گزیدند. اما با شنیدن آوازه ایستادگیهای قهرمانانه خلق تبریز و شورش دی ماه اصفهان در رشت نیز حرکت هایی شروع و کسانی در کنسولگری عثمانی گرد آمده و عنوان مشروطه خواهی نمودند.

در قفقاز گروهی از ایرانیان کوشیدند گیلان را بشورانند. ستارخان می گفت: «ای کاش یک شهر دیگری نیز می شورید تا محمد علی میرزا نمی توانست همه نیروی خود را بر سر تبریز بیازماید» چون در آن زمان میان قفقاز و آذربایجان ایران ارتباط گسترده وجود داشت، و نیز تعداد کثیری از مردم باکو و تفلیس بازرگانان و کارگران اهل آذربایجان ایران بودند، این آرزوی ستارخان در آنجا شهرت یافته بود، و از آنجا که کمیته سوسیال دموکرات قفقاز هواخواه آزادی ایران بود، میرزا سوچی و حاج شیخ حسین اشکریز و ... از آذربایجانیان با آن کمیته در ارتباط بودند، با آگاهی از اندیشه شورش معزالسلطان یارانش در گیلان بی درنگ به همیاری با آنان برخاستند و میرکریم خان برادر معزالسلطان به قفقاز رفت و دسته ای از داوطلبان آذربایجانی را با ابزار فراوان به گیلان آورد و انجمن سری به نام «کمیته ستار» تشکیل دادند و شاید میرزا کوچک خان جنگلی از همین هنگام با آنان در ارتباط بود.

اینها پس از فراهم سازی مقدمات، پیکی را به نزد سپهدار که در تنکابن بیرق مشروطه برافراشته و نیرویی جمع آوری کرده بود، روانه ساخته و او را به گیلان دعوت کردند.

در سیزدهم بهمن ماه (روز عاشورا) یکی از افراد حکمران، میرزا علی اکبر از گروه تبریزیها را کشت، این خود بهانه ای شد برای پیوند و اتحاد رشتیها و تبریزیها. رشت به یکی از کانونهای شورش مبدل شد و آزادی خواهانی که از شهرهای مختلف ایران گریخته و در شهرهای قفقاز و دیگر جاها پراکنده بودند، در گیلان (رشت) گرد آمدند و کمیته سوسیال دموکرات قفقاز هم با ابزارهای جنگی اینها را تقویت می کرد.

محمدعلی میرزا علیرغم عدم تمایل باطنی تسلیم مشروطه شده بود و آزادیخواهان احساس بلا تکلیفی می کردند و نمایندگان دول روس و انگلیس هم می خواستند بین شاه و آزادیخواهان تفاهم ایجاد نمایند. شاه که کابینه را برانداخته بود در تعیین کابینه جدید درمانده بود.

کابینه روز بیست و یکم اردیبهشت ماه به صدر الوزرای ناصرالملک به حضور شاه رسید و شاه طی دست خطی در همان روز عفو عمومی صادر کرد. کابینه طی اعلامیه ای برای هر کسی که از مشروطه بد بگوید و یا اخبار دروغین در باره آزادیخواهان پراکنده نماید سزای سختی تعیین کرد.

متحصنین از تحصن بیرون آمدند، شورشیان شمال تا قزوین آمده و قصد تهران را داشتند، بختیارها در اصفهان در بورش به تهران دو دل بودند، در تبریز توسط سید حسن تقی زاده و عده ای که در اندیشه کنار آمدن با شاه بودند، دو دستگی ایجاد شده بود. در



چنین شرایطی بود که کهنه درباریان با نیت میانجیگری بین شاه و آزادیخواهان در فکر جا باز کردن برای خود در بین دوطرف بودند. اروپا رفتگان هم با عجله در حال برگشتن بودند تا بر سر خوان یغما قرار بگیرند و از درخت مشروطه که با خون جوانان آذربایجان و گیلان به بار نشسته بود، شتابزده میوه چینی نمایند و خود درختکاران شوریده آزادی را از گرد آن دور سازند، در این راستا یگانه سرمایه شان فریبکاری و دغلبازی بود. اینها باعث شدند که علیرغم جانفشانیهای دلاورمردان آذربایجانی و گیلانی، ایران از سال ۱۲۸۸ تا ۱۲۹۹ هـ. ش بدترین شرایط را داشته باشد.

گذشته از تبریز و خوی و قزوین و اصفهان که از کانونهای آزادیخواهی بودند، در تهران نیز مشروطه خواهان از بست بیرون آمدند و افرادی از میوه چینان و توبه شکنان هم به آنها پیوستند و تهران هم به کانون دیگر آزادی خواهی مبدل شد، و به سبب آزاد شدن سیمهای تلگراف بین کانونهای آزادیخواهی و نیز اسلامبول و نجف، تبادل نظرها آغاز شد.

دولتهای روس و انگلیس که تا آن زمان سیاستی متضاد داشتند از آن زمان به بعد در هر کاری همدست و به هرگامی همیا بودند و گویی پیمان نامه ۱۹۰۷ میلادی از حالا بسته می شد. البته سبب هم سویی سیاست هر دو دولت را باید در آمادگی آلمان به جنگ عنوان نمود علیرغم قولی که دو کنسول روس و انگلیس در نامه ای به انجمن ایالتی تبریز مبنی بر این که: «پس از اعاده آسایش و آسودگی و امنیت، قوای روس بدون تأخیر و شرط و بدون این که در آتیه از اولیای دولتهای ایران ادعایی نماید، خاک ایران را ترک و به روسیه مراجعت خواهد کرد» و تبریزیان با آن همه سختیها و گرفتاریها که داشتند با آمدن قوای بیگانه به هیچ وجه موافق نبودند و حتی با فرستادن نمایندگان به کنسولگریها اعلام داشته بودند که دو دولت روس و انگلیس را کاری به کشاکش ایرانیان با پادشاه ایران نباشد حتی زمانی که سپاهیان روس بر سر پل جلفا رسیدند، مرحوم میرزا نوراله خان یکانی دلبرانه جلوی آن را گرفت و ماجرا را تلگرافی به تبریز اطلاع داد و تا از انجمن تبریز دستور نرسیده بود راه را بر روی روسها باز نکرد. انجمن هم که رأی به ورود روسها داد می اندیشید که آن سپاه گندم را به تبریز رسانیده باز خواهند گشت و می کوشید کار را به جنگ با دولت روس نکشانند و با این عنوان سپاهیان روس وارد آذربایجان جنوبی شدند و دیگر حاضر به ترک آن نبودند.

روز بیست و سوم اردیبهشت از سوی انجمن ایالتی تبریز و نایب ایالت اعلام شد که مجاهدان هر چه از تفنگ و فشنگ دارند تحویل دهند و پس از آن ساعت دیگر کسی با ابزار جنگی در بیرون دیده نشود و نیز سنگرها را برچینند. مجاهدان که حدود بیست هزار تن بودند علیرغم میل باطنی درخواست انجمن ایالتی را لیبیک گفته و دسته دسته برای تحویل اسلحه سرازیر شدند. سالدات های روسی بر خلاف قول و قرارهای قبلی که حق به شهر

آمدن را نداشتند در شهر می گشتند و همه گونه مزاحمت برای مردم فراهم می کردند حتی کنسول روس از نایب ایالت فهرست توپها و قورخانه را طوری می خواست که گویی توپ و قورخانه از آن خود اوست هر کجا مرد بدنهاد و شروری بود روی به کنسولگری می آورد و در پناه دولت روس قرار می گرفت و دست و آزاردر و چیرگی بر خلق می گشود در همان روزها درباره فساد و بدرفتاری و شرارتهای روسها و افراد ایرانی تحت حمایت آنان در تبریز دفترچه ای نوشته و چاپ کردند که فهرست بدرفتاریهای یک ماهه آنان هیجده صفحه را پرسیخته بود و شرح آن در روزنامه های حبل المتین کلکته و مکافات خوی آمده بود.

چون روسها و انگلیسی ها تجلی مردان دلیر و جانفشان را در ایران تحمل نمی کردند ، از این رو مردم نگران گرفتار شدن سردار و سالار به دست روسها بودند. براساس « کتاب آبی » این بیم بی اساس هم نبود ، چه در این مورد بارها پترزبورگ و لندن با یکدیگر مکاتبه به راه انداخته بودند . از طرفی آن دسته از رهبران آزادیخواهی که باید آنان را « میوه چین » خواند ، همگی بدخواه ستارخان و دیگر مجاهدان بودند و نابودی آنان را با دست روسها از ته دل می خواستند . این بود که دروغهایی را میان مردم رواج می دادند . اما خود سردار و سالار هیچ ترسی به دل راه نمی دادند و ما این حقیقت را از یادداشت های مرحوم میرزا نوراله خان یکانی استنباط می کنیم :

در همان روزها که این نگرانی ها در میان بود ، روزی نزد سردار نشستیم بودیم ، ناگهان آوای زهره شکافی در نزدیکی خانه سردار شنیده شد ، و همزمان دود تیره ای آنجا را فراگرفت . همگی یقین کردیم که روسها حمله ناگهانی به خانه سردار نموده و قصد دارند آنجا را به توپ ببندند . سراسیمه از جا برخاستیم ولی سردار بدون کوچکترین ترسی به چند تن از پیروان خویش که آنجا بودند ، دستور داد آماده جنگ باشند و گفت « هرگز جای ترسی نیست » من آزموده ام از کمتر کمتر و از بیشتر بیشتر کشته می شود »

نمایندگان ایالتی و دیگر پیشوایان آزادی برای این که سردار ملی و سالار ملی به دست روسها گرفتار نشوند چاره را در این دیدند که سردار و سالار را به بست نشینی در شهیندرخانه (کنسولگری عثمانی) راضی نمایند . سرانجام بدنبال اصرار زیاد سردار و سالار و تنی چند از مجاهدان به شهیندرخانه رفتند و شهیندر (کونسول) هم از هیچ نوازشی دریغ نگفت .

بر اساس نوشته خبرنگار روزنامه « روسکی اسلو » ژنرال اسنارسکی و کنسول میلر (کنسول انگلیس) بر آن بودند که با درشتی ها و دژخویی ها ، تبریزبان را به خشم آورند و به جنگ برانگیزند و به بهانه آن سپاه انبوهی را از قفقاز به آذربایجان بریزند و در شهر کشتار

نمایند و در نهایت جای پای خود را در آذربایجان استوارتر سازند و مردان دلیر را از ریشه براندازد یعنی همان کاری که دو سال بعد کردند.

سردار و همراهانش گاهی از شهیندرخانه چیزهایی نوشته و در شهر می پراکندند، به طوری که نوشته ای از آنان در «نامه استقلال» که در آن روزها در تبریز چاپ می شد آمده است. روسها بر دولت عثمانی فشار وارد می کردند که سردار و همراهانش را از شهیندرخانه اخراج نمایند ولی عثمانی هرگز این پیشنهاد را نپذیرفت.

با فتح تهران در روز جمعه ۲۵ تیرماه ۱۲۸۸ (۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷) آرامش در تهران برقرار شد و با پناهندگی محمد علی شاه به سفارت روس و زینهارخواهی لیاخوف و قزاقان، سراسر شهر را جوش و خروش فرا گرفت. هواداران محمدعلی میرزا هریک به فکر چاره خود بودند. همان روز گروهی از قشرهای مختلف و آزادیخواهان در بهارستان جمع شده و انجمنی به نام «مجلس عالی» تشکیل دادند و با سردار اسعد و سپهدار گفتگو را آغاز نمودند و برای تسریع در تصمیم گیری کمیسیونی مرکب از بیست نفر انتخاب کردند و رشته کار را به آن سپردند. این کمیسیون که بیشتر اعضایش را آزادیخواهان تشکیل می دادند، محمدعلیشاه را از پادشاهی عزل و احمد میرزا پسر سیزده ساله او را به پادشاهی برگزیدند. و عضدالملک رئیس ایل قاجار را پیشکار او کردند و مراتب را به اطلاع محمدعلی میرزا و احمد میرزا و سفارتخانه ها و علمای نجف و انجمن ایالتها رسانده و کابینه ای را برگزیدند.

احمدمیرزا همان روز (یکشنبه ۲۷ تیرماه ۱۲۸۸) با کالسکه پادشاهی از حرمسرا به سلطنت آباد رفت و توسط عضدالملک و دیگران تصمیم کمیسیون فوق العاده قرائت شد. سراسر ایران از این پیشامد شادیهها نمودند و پنج شب و روز چراغانی کردند ولی باید گفت اکثریت اعضای کمیسیون و وزیران انتخاب شده از نزدیکان و همدستان محمدعلی شاه در باغشاه بودند و این مایه شگفتی و یک راز تاریخی بود!

به محض این که نمایندگان تهران انتخاب شدند و نمایندگان آذربایجان و پاره ای دیگر از شهرها رسیدند، در بند دیگران نشده و در ۲۴ آبان (اول ذیقعدة) مجلس (دارالشورا) را باز کردند.

همان روز تلگرافهای تبریک از دولتهای جهان رسید. از سی ام آبان مجلس به ریاست مستشارالدوله به کار پرداخت. وثوق الدوله ضمن تجلیل از مردانگی های مردم آذربایجان و غیرتمندان تبریز گفت: من در تاریخ جهان مانند این سرگذشت شگفت انگیز کمتر دیدم که سختی ها و آسیب تا به آن اندازه بر گروهی روآور گردند و سررشته داران کشور به دشمنی ایشان برخاسته همگی نیروهای کشور را گرد آورده بر سر ایشان بفرستند و به این هم کفایت نکرده از دزدان و غارتگران و حرامیان نیز یاری خواهند و در این اندازه

هم نا ایستاده راه روزی را برایشان بسته دارند . با این همه سختی ها آن گروه از پای ننشسته و دست از مجاهدت بر ندارند تا هنگامی که به آرزوی خود برسند و ...

بهترین مایه دلخوشی برای ایشان این است که امروز مجلس شورای ملی ایران را زنده شدهٔ جانبازی های خود می بینند. اکنون که آواز سیاستگزاری تودهٔ ایران به گوش جهانیان می رسد، بر ماست که همزمان و هم آوازه از جانفشانیهای ایشان ارج شناسی نماییم سپس سیاستنامه ای را برای تأیید و تصویب و ابلاغ به مجلس پیشنهاد نمود که مورد تأیید و تصویب مجلس قرار گرفت و صادر شد . سالی که در تبریز جنگ با دولتیان جریان داشت و در بیشتر شهرهای آن جنبش آزادیخواهی پدیدار شده بود ، اردبیل کماکان در دست گماشتگان محمدعلی میرزا بود .

روز هیجده شهریور ۱۲۸۷ ( ۲۳ شعبان ) ستارخان با یارمحمدخان کرمانشاهی و حسین خان کرمانشاهی و میرزا علیخان یاوراف و میرزا نوراله خان یکانی و میرزا علی اکبرخان عطایی و دسته ای مجاهدان ورزیده که روی هم ۷۰ نفر بودند جهت سر و سامان بخشیدن به اوضاع اردبیل راهی آنجا شدند . حاج اسماعیل آقا امیرخیزی (امره قیزی) و میرزا اسماعیل یکانی هم با ایشان بودند و تعدادشان تا رسیدن به اردبیل هم به ۳۰۰ نفر رسید و ۲۲ شهریور به اردبیل رسیدند. ولی میان رحیم خان و سران شاهسون و ایلهای خلخال پیمان همکاری و همدستی بسته شد و قرار شد به هواداری از محمدعلی شاه به اردبیل تازند و ستارخان و دیگر آزادیخواهان را دستگیر نموده از آنجا آهنگ تهران نمایند و محمدعلی میرزا را از سفارت روسیه برتخت شاهی برگردانند. وقتی سپاه کمکی از قفقاز و تبریز و تهران به سراب رسیدند، دیگر کار از کار گذشته بود و ستارخان ناامید از رسیدن قورخانه از نگهداری اردبیل چشم پوشید و شب ۱۵ آبان ( ۲۲ شوال ) نزدیک به دمیدن بامداد از اردبیل خارج شد .

زنده یاد میرزا نوراله خان یکانی گوید : آن شب هر یک از تفنگچیان ما چند فشنگ بیشتر نداشت ، با این همه وقتی صحبت از ترک کردن شهر شد ستارخان راضی نشد و این برای او سخت بود که شهر را به تاراج بسپارد و خود بیرون رود، کار به جایی رسید که یارمحمدخان با عصیانیت و لحن تند و دلسوزانه گفت :

« مردم را مفت به کشتن خواهی داد ! ما که برای گاز گرفتن نیامدیم . با کدام فشنگ جنگ کنیم !؟ » و حتی وقتی اسب آوردند باز ستارخان راضی به ترک اردبیل نبود یار محمدخان از دستش گرفت و با زور سوارش کرد . بی گمان اگر یک روز می ماندیم همگی کشته می شدیم . چه رحیم خان و سران شاهسون به حمایت از محمدعلی میرزا آشوب راه انداخته و اردبیل را در محاصرهٔ خود داشتند .

روز ۲۸ اسفند ۱۲۸۸، در تبریز یکی از روزهای پرچوش بود، تبریزی ها دو نفر را که در سخت ترین روزهای گرفتاری پشت و پناه خود شناخته و آن همه مردانگی و دلیری از ایشان دیده بودند و از جان خود بیشتر دوست داشتند، برخلاف میل خود و به اصرار روسها به تهران فرستادند.

سردار و سالار با شادروان میرزا نوراله خان یکانی و صد تن از مجاهدان که به همراهی برگزیده بودند، به سوی تهران حرکت کردند.

شب نهم مرداد به دستور اعتدالیون و به نام کینه خواهی از انقلابیون علی محمدخان تربیت به همراه سید عبدالرزاق به دست چند نفر از مجاهدان دسته معزالسلطان به قتل رسیدند و متأسفانه عده ای مغرض شایع کردند که ستارخان از این قتل آگاهی داشت، ولی زنده یاد میرزا نوراله خان یکانی در این مورد می گوید: ستارخان هیچ گونه از این موضوع خبر نداشت و چون کشندگان می خواستند به او پناهنده شوند، سردار نپذیرفت و ماجرا را چنین توصیف می کند: من ایستاده بودم که یکی از مجاهدان که آقابالا نام داشت همراه عده ای به پارک اتابک آمدند. آقابالا نزدیکتر آمد و به گوش سردار چیزی گفت. سردار آشکارا پاسخ داد که: من از این کار آگاهی ندارم و هرگاه دولت شما را بخواهد، گرفته به دست دولت خواهم سپرد، می خواهید بمانید و می خواهید بروید. آقابالا این را شنید و بازگشت.

محمود می گوید: غروب آن روز من و آقای میرزانوراله خان یکانی در اتاق خصوصی سردار بودیم و مذاکره داشتیم. پس از مذاکره سردار فرمود: بهتر است که برای استنشاق هوای تازه به پشت بام برویم. چند دقیقه ای نگذشته بود که صدای پنج - شش تیر پشت سرهم بلند شد. سردار سخت نگران شد و گفت: از این تیرها بوی جنایت شنیده می شود. این را گفت از پشت بام پایین آمد. ما نیز پایین آمدیم و با آقای یکانی تا درب پارک اتابک رفتیم.

پارک اتابک اقامتگاه ستارخان بود. روز پنجشنبه ۱۲ تیرماه چون ستارخان از مجلس بازگشت، همان گونه که در مجلس شورای ملی قول داده بود به طرفداران خود دستور داد که تفنگ و فشنگ خود را جمع کرده برای تحویل به دولت آماده نمایند و چنین فرمود:

« کاری نکنید که کاسه سر ما بشکند » اطرافیان نارضایتی نموده، گفتند: « با این دشمنی که میانه شما و بیرم (بقرم) خان و دیگران وجود دارد، به یقین پس از گرفتن اسلحه با شما و سالار رفتار دیگری پیش خواهند گرفت » ستارخان گفت: این دولت را خودمان به وجود آورده ایم، شایسته نیست که با او از در نافرمانی برآییم، و تازه میان شهر چگونه می توان جنگ نمود؟ »

شب یکشنبه دولت بسیج جنگ می دید و از سواره و پیاده و ژاندارم و پلیس و قزاق و سواران بختیاری ( جمعاً ۲۱۳۰ نفر ) هر چه داشت برای فردا آماده می ساخت . پارک اتابک شبانه به محاصره درآمد . این عمل برای مردم تهران که چند ماه پیش باشکوه بی مانند از ستارخان و باقرخان و همراهانش پیشواز کرده بودند و امروز بدینسان آنان را در تنگنا می دیدند ، سخت ناگوار بود . این بود که گروههایی به خروش آمده و قصد رفتن به پارک را داشتند .

ستارخان میرزا نوراله خان یکانی را مأمور کرد که تفنگها را از یکایک مجاهدان گرفته و در اتاقی گرد آورند. ولی هنوز چند تفنگ توسط میرزا نوراله خان گرفته نشده بود که ناگهان دو مأمور سفارت عثمانی به نامه‌های جمیل بیک و جمال بیک به پارک آمده و گفتند که :

« این مجاهدان در راه آزادی تلاشها کرده و هر یک پدر یا برادر یا پسر خود را از دست داده اند ، تفنگها را نیز از دست دشمنان مشروطه گرفته اند . این رفتار دولت با اینها بیدادگرانه است. » گویا اینها از طرف معز السلطان که در نهان با دشمنان ستارخان که به خون او تشنه بودند ، همدست شده بود فرستاده شده بودند . با این سخنان مجاهدان دوباره شوریدند و دیگر حاضر به خلع سلاح خود نشدند . البته مردم تهران نیز که با مجاهدان پارک هم آوازه بودند به شورش مجاهدان کمک کردند . ستارخان مرتب پیغام می داد که مجاهدان جنگ نکنند . در بیرون از پارک هم نمایندگان آذربایجان از جمله هشترودی تلاش می کردند که از جنگ جلوگیری نمایند . ولی دولت انقلابی خرسندی نداشت که شکار را از دست بدهد و از فرصتی که برای برانداختن یک فرد دلیر مشهور پیدا کرده بود ، سودجویی نماید . سرانجام جنگ درگیر شد و تیری به زانوی پای ستارخان که در حال بالارفتن به پشت بام و سنگگیری بود خورد و آن شیرمرد آزاده را از پای انداخت . در کتاب « آبی » تعداد کشته شدگان دولت را هفت و زخمی ها را ۲۳ و مجاهدان داخل پارک را ۱۸ کشته و چهل زخمی مطرح کرده است ولی مرحوم میرزا نوراله خان یکانی تعداد کشته شدگان را بیشتر از این عنوان نموده است .

بدینسان دلیریها و جانبازیهای ستارخان در تبریز در راه آزادی و برپا داشتن مجدد مشروطه به دست مشتی دلچک چنین پاداشی داده شد و این عمل ننگ جاویدان صفحه تاریخ ایران خواهد بود .

مرحوم میرزا نوراله خان یکانی می گوید چون کار اولتیماتوم روس بالا گرفت در تبریز بیم زد و خورد بیشتر می شد . کمیته دانشناکسیون از دسته دموکرات تبریز

نمایندگانی را برای مذاکره دعوت نمود و کمیتهٔ دموکرات مرا با کربلایی علی آقا حریری به نمایندگی فرستاد.

ما چون رفتیم پنج نفر از ارمنیان با ما به مذاکره نشستند که یکی از آنان پتروس خان بود. گفتگو را از رفتار روسها شروع کردیم. پتروس خان گفتار تندی راند و همه بر آن شدیم که اگر روسها جنگ را شروع کنند ما نیز به جلوگیری برخیزیم و با این پیمان از آنجا بیرون آمدیم. لیکن دو سه روز پیش از جنگ با روس بود که شنیدیم او دستهٔ خود را برداشته و از شهر بیرون رفته است و سبب آن هم این بود که در تهران یفرم خان گردن به اولتیماتوم روس نهاده و از اندیشهٔ مقاومت دست کشیده بود و شاید انگیزهٔ دیگر داشت. ارزش و منزلت این انسان فداکار و قهرمان چندین نهضت آن گونه که شایستهٔ مقام و فداکاریها و جانبازیهایش بود درک نشد، گرچه در آثار خیلی از نویسندگان و پژوهشگران مشروطیت و دیگر نهضت های آزادیخواهانه بعد از مشروطیت نام آن مرحوم به دفعات آورده شده است، اما متأسفانه بعدها به کلی فراموش گشته و سرگذشت و سرانجامش بدون روشنگری لازم به صندوقخانهٔ غبارگرفته تاریخ انداخته شد.

نصرت اله فتحی (آتشباک) اثر خود به نام «دیدار هم‌رزم ستارخان» را تماماً به او اختصاص داده و او را تحت شرایط خفقان آلود رژیم پهلوی به طور پنهان با عنوان «خان» تعریف نموده و او را فردی با غیرت و وطن پرست و صاحب روح متعالی یاد نموده است. در یک کلمه می توان گفت: میرزا نوره خان یکانی در تمامی نهضت های آزادیخواهانه آن دوره به طور جدی شرکت کرده بود.

## فصل دوم

### میرزا نوره خان یکانی زارع و مجلس شیخ محمد خیابانی

در تبریز آزادیخواهان تکان خوردند و گفتند زمان تلاش است و نباید بیکار نشست. در چنین شرایطی هوشیاری بجایی از شادروان شیخ محمد خیابانی و گروهی از یاران او از جمله مرحوم میرزا نوره خان یکانی سر زد. در سال ۱۲۸۸ هـ. ش. (۱۳۲۷ هـ. ق.) که جنگ با محمدعلی شاه و سپاهیان وی به پایان رسید کسانی گروه دموکرات را در ایران و آذربایجان بنیاد نهادند و در اندک زمانی کمیته ها و حوزه ها به نام دموکرات برپا گردید. در مجلس دوم همواره منازعهٔ دموکرات و اعتدالی در میان بود. روسها دموکرات ها را تندرو نامیدند. و از اینان شکوه داشتند و جریان اولتیماتوم بیش از هر چیز برای برانداختن

این تندروان بود، بر ایشان بسیار سخت گرفتند و از هم جدا کردند. در تبریز وقتی روسها غالب آمدند سران دموکرات یا کشته شدند و یا گریختند و مخفی شدند.

روز شنبه هیجدهم فروردین ۱۲۹۹ که مصادف با چهاردهم جمادی الثانی و روز جشن مشروطیت بود، به دستور تهران در بازارها جار کشیده و مردم را به چراغانی و آراستن بازار و امی داشتند و همه ادارات در میدان توپخانه تبریز طاقها بستند. در اینجا بود که خیابانی و یارانش وجود گروه دموکرات را آشکار کردند و میرزا علی چایچی برای مردم سخنرانی کرد. میرزا نوراله خان یکانی در قیام فروردین ماه ۱۲۹۹ خیابانی به طور جدی و فعال حضور داشت. از همان آغاز جنبش شیخ محمد خیابانی، میرزا نوراله خان یکانی نیز به عنوان یک مبارز خستگی ناپذیر در این نهضت پا به میدان نهاد و تا آخر جنبش وی در این مبارزات شرکت فعال داشت. در این زمان ریاست شهربانی تبریز با میرزا نوراله خان بود. به محض فرو نشاندن جنبش خیابانی که توسط عنصرکثیفی چون مخبرالسلطنه خائن صورت گرفت، یکانی هم به مانند دیگر آزادیخواهان به زندان افتاد و پس از مدتی زندانی شدن، سرانجام به کمک عده ای از نیروهای مترقی پرور از زندان رهایی یافت.

شیخ محمد خیابانی این آزاده مرد آذربایجانی در تاریکترین روزها از تاریخ ایران با شعار: «ای دموکراسی جوان ایران بیدار باش که عنقریب داخل میدان یک مبارزه حیاتی خواهی شد.» علیه ارتجاع و استثمار قیام کرد و آخرین کلام او این بود:

«... ما میگوییم حاکمیت دموکراسی باید در سراسر ایران جاری باشد، اهالی ایالات و ولایات باید رأی خود را آزادانه اظهار دارند. برای مدافعه این حق آخرین مرحله مردن است و مردن در این راه را ما به زندگی بی شرفانه ترجیح می دهیم.»

## صلح سوم

### میرزا نوراله خان یکانی زارع و قیام محمدتقی خان پسیان

پس از این که انقلاب شیخ محمد خیابانی با هزار و یک حيله و تزویر، در میان خون و آتش غرق شد، میرزا نوراله خان با تنی چند از همزمانش به خراسان رفت، میرزا نوراله خان در خراسان هم چون آذربایجان نتوانست خود را از جریانهای سیاسی کنار بکشد و توسط مجاهد آزاده حاج محمد طاهباز به «کمیته ملی» برده شد. به این ترتیب این انقلابی برجسته باز هم جای خود را در فعالیت های انقلابی باز یافت و در همان زمان که جنبش در خراسان به سرکردگی «کلنل محمدتقی خان پسیان» تبریزی شروع شده بود، شرکت نمود. این آزادیخواه برجسته و والا و این فرزند برومند و مبارز آذربایجان پس از شکست



انقلاب محمدتقی خان پسیان دوباره به روستای محل زندگی خود «نورآباد» (زادگاه نگارنده) از دهستان یکانات مرند بازگشت. قیام محمدتقی خان پسیان به تاریخ ۱۳۰۰/۱/۱۳ ه.ش. صورت گرفت.

کلنل محمدتقی خان پسیان فرزند پاک سرشت آذربایجان نیز در آرزوی نجات وطن از فشار استعمارگران و مزدوران آنها و دفاع از مبانی و اصول قانون اساسی و سوق ملت به سوی پیشرفت و ترقی، مردانه قیام نمود و به دست عمال از تجاع به شهادت رسید.

او می گفت:

«واقعاً این چه مشروطه ای است که طرفداران و سوغلیهای استبداد دیروز، حامی و طرفدار امروز شده اند! اگر بگوییم نسنجیده و نفهمیده با حکومت مشروطه مردم بر مردم دشمنی ورزیدند و اکنون نادم شده اند صحیح نیست. زیرا مثلی است معروف «توبه گرگ مرگ است» اطمینان به این قبیل عناصر ریاکار، خشن و پلید کاری است عبث و بیهوده».

## صل چهارم

### میرزا نوراله خان یکانی زارع و قیام لاهوتی

پس از این که قیام محمدتقی خان پسیان در سال ۱۳۰۰ ه.ش. توسط احمد قوام السلطنه خائن و منفور سرکوب شد، میرزا نوراله خان به آذربایجان بازگشت و به محض آغاز خیزش به رهبری ابوالقاسم لاهوتی در بهمن ماه ۱۳۰۰ ه.ش. در تبریز شجاعانه شرکت نمود، پس از این که این قیام نیز به خاک و خون کشید شد و لاهوتی مجبور به فرار شد، میرزا نوراله خان یکانی دستگیر و مدت زمان طولانی در زندان بود و سپس توسط مأمورین رضاشاه از او تعهد می گیرند که در محال یکانات زندگی نماید و حق خارج شدن از آنجا را نداشته باشد و بدین ترتیب او را مدتها تحت نظر داشتند.

میرزا نوراله خان یکانی در این سالها نیز در نهایت صبر و با تدبیر انقلابی، هیچ فرصتی را برای خدمت به مردم و روشنگری توده ها از دست نداده و به کارهای خود ادامه می دهد و همواره در جهت آزادی و آگاهی توده ها و رفاه و بهبود بخشیدن به سطح زندگی مردم و دیگر آرزوهای بزرگ و عالی می زیست.

## صل پنجم

### میرزا نوراله خان یکانی و فرقهٔ دموکرات آذربایجان

بیشتر اشاره کردیم که میرزا نوراله خان پس از شکست قیام لاهوتی در زمان رضاخان، مجبور به اقامت اجباری در منطقه یکانات شد ولی پس از برافتادن استبداد رضاخانی با احزاب فراگیر آن زمان همکاری نموده و در نهضت دموکراتیک خلق آذربایجان شرکت نمود.

آنچه مسلم است ایران کشوری بود کثیرالملة و بدیهی است این ملت‌ها ضمن داشتن وجه تفاوت‌هایی چون زبان، فرهنگ، آداب و رسوم، از وجه اشتراک‌هایی هم برخوردار بودند و همین وجه اشتراک‌ها سبب گشته بود قرن‌ها هم در یک سرزمین واحد کنار هم زندگی کنند و در این راستا آمال و آلام مشترک و اقتصادی واحدی داشته و در ایام مقتضی دست در دست هم با زورگویان داخلی و متجاوزین خارجی در ستیز باشند، مسلماً در یک وضعیتی عدم توجه و یا انکار هر یک از این وجه تفاوت‌ها نتیجه‌ای جز مصیبت و فاجعه برای کشور و ملت نمی‌تواند در برداشته باشد، بخصوص بی توجهی و انکار هویت ترکی ملت آذربایجان. زیرا که آذربایجانی‌ها بیش از دیگر ملل ایرانی در اداره کرد این کشور و پیشرفت آن سهم داشته و دارد. درگیر و دار انقلاب مشروطیت که مدعیان دروغین آزادی و مشروطیت هر یک خود را در زیر بیرق استتار کرده بودند آذربایجانی رشید و آگاه و غیرتمند بدون اندک واهمه‌ای به استقبال مرگ شرافتمندانه شتافت تا مشعل دموکراسی و آزادی را در این مرز و بوم فروزان نگه دارد.

در مقابل آذربایجانی که خون عزیزان خود را به خاطر آزادی و استقرار مشروطیت در ایران جاری ساخت، ارتجاع روباه صفت با ماسک مشروطه خواهی و آزادی خواهی میوهٔ انقلاب را چید و به آن هم اکتفا نکرده ستارخان سردار ملی را با نیت نابودسازی به تهران کشاندند و بعدها هم شیخ محمد خیابانی که یگانه جرمش دفاع از آزادی و نجات ایران بود، توسط مخبرالسلطنه خیانت پیشه و روباه صفت به شهادت رساندند. رضاشاه با فرستادن رذل‌ترین و فاسدترین مأمورین خود به آذربایجان، کینه ورزی بی حد و حصر خود را به مردم این دیار نشان داد و در تحقیر مردم شریف و پرتلاش آذربایجان و در نفی و توهین به هویت ملی و فرهنگ این مردم از هیچ چیز فروگذاری نکرد.

پس از انقلاب مشروطه و به ویژه پس از روی کار آمدن رضاشاه برای بار اول در تاریخ ایران زمین سیاست فارس نمودن اقوام دیگر توسط هیأت حاکمه پیش گرفته شد. علیرغم

این گونه سیاستها نه زبان اقوام غیرفارس در ایران از بین رفت و نه شعور ملی به خاموشی گرایید برعکس با سقوط دیکتاتوری رضاخان در سال ۱۳۲۰ هـ. ش. شعور ملی و احساسات جریحه دار شده ملل محروم ایران با نیرو و قدرت بی سابقه ای سر برآورده و سراسر ایران و هیأت حاکمه شوونیست آن را سخت به لرزه انداخت .

اساساً گرچه قدرتهای استعماری به دست حکام و شاهان بیدادگر طی قرون و اعصار زبانها بریده ، قلم ها شکسته ، سیاه چالها را از شریف ترین و آزاده ترین مردان و زنان این کشور انباشته و از هیچ جنایتی فروگذاری نکرده است ، اما مشعل آزادی و دموکراسی هرگز در میان مردم ما خاموش نگردیده و در هر فرصت تاریخی راه مبارزه را روشن ساخته است . نمونه بارز آن را میتوان در انقلاب مشروطیت ، جنبش های شیخ محمد خیابانی و میرزا کوچک خان و محمد تقی خان پسیان و ابوالقاسم لاهوتی و فرقه دموکرات آذربایجان خلاصه نمود . باید گفت حزب دموکرات آذربایجان و پیدایش حکومت خودمختار آذربایجان واکنشی بود در برابر نارسایی ها و ناکامی های حزب توده در نیل به اهداف و نیات اعلام شده اش در مرامنامه و بیاننامه خود . حقیقت امر این بود که فرقه دموکرات وظایفی را عهده دار گشته بود که حزب توده را یارای انجام آن نبود و در واقع انجام همان وظایف، تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان را ایجاب می کرد .

روزنامه ایران ما نوشته بود : « ... بسیاری از تقاضاهای حزب دموکرات آذربایجان حق مسلم و محقق مردم آن سامان است که شاید دیگر دنیای سرمایه داری نیمه دموکرات هم اجازه ندهد که در پاسخ تقاضاها ، دولتهای ایران گلوله و سرنیزه به رخ مردم آذربایجان بکشد . بسیاری از تقاضاهای مردم آذربایجان ، تقاضای اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران است که اکنون از هر گوشه کشور و از زیر سرنیزه های باقیمانده دستگاه دیکتاتوری رضاشاه به گوش می رسد ... نه تنها حقوقی را که قانون اساسی برای مردم ایران مسلم دانسته از مردم آذربایجان دریغ ندارند ، بلکه عین آن حقوق را برای سایر هم میهنان هم بدهند ... » باز روزنامه ایران ما نوشته بود : « موضوع آذربایجان و نهضتی که در آنجا به وجود آمده و پا گرفته ، موضوعی است که در تاریخ ایران فصل برجسته ای را تشکیل خواهد داد . مخالفین این نهضت و اعضای هیئت حاکمه و عناصر ارتجاعی هر چه میخوانند بگویند و هر کاری می خواهند بکنند ولی تاریخ این حقیقت را انکار نخواهد کرد که نهضت امروزی آذربایجان یک نهضت پر افتخاری است که هر قدر هم نواقص و معایبی داشته باشد ، باز برای آسایش و خوشبختی طبقات محروم و بدبخت ملت ایران ، برای نزدیک کردن اجتماع ایران به آزادی و استقلال واقعی و به تمدن و بشریت کنونی نقش عمده ای را دایر خواهد شد ... »

میرزا نوراله خان یکانی در این نهضت دموکراتیک خلق آذربایجان حضور فعال داشت و به صدر کمیته خوی منصوب شد.

میرزا نوراله خان یکانی در آخر بهار ۱۳۲۵ هـ. ش. به عنوان رئیس حزب دموکرات شهرستان خوی در نخستین پلانوم حزب دموکرات آذربایجان شرکت نمود. این پلانوم در آملی تاثیر زیبای ارک (=شیر و خورشید=بالاباغ=تالار ارک) برگزار شده بود. علت گرایش میرزا نوراله خان یکانی به انقلاب مشروطه و نهضتهایی چون نهضت شیخ محمد خیابانی، محمد تقی خان پسیان و نهضت ابوالقاسم لاهوتی و احزابی چون حزب توده و حزب دموکرات آذربایجان را باید در «عشق به خدمت به خلق» آن زنده یاد جستجو کرد.

مرحوم میرزا نوراله خان به صلاحدید حکومت آذربایجان از خوی به تبریز رفت و معاون وزیر داخله آذربایجان در حکومت ملی شد. افتخار گشایش نخستین جلسه کنفرانس فرقه دموکرات آذربایجان نصیب میرزا نوراله خان گردید و نیز نماینده کنگره ملی و عضو هیئت مؤسسين مجلس ملی شد.

میرزا نوراله خان یکانی را در واقع باید یکی از سازمان دهندگان نهضت ۲۱ آذر نامید. به هنگام تشکیل مجلس ملی میرزا نوراله خان برای مجلس ملی نماینده انتخاب می شود در اواخر حکومت ملی، به سبب اوضاع نابسامان اورمیه، میرزا نوراله خان از طرف حکومت ملی به اورمیه اعزام شد. مسئولیت ریاست شهربانی آنجا را عهده دار شد. مردم اورمیه هنوز که هنوز است با نیکی تمام از آن زنده یاد یاد میکنند و خاطره اش را گرامی می دارند و برای شهادتش در شهر اورمی آن هم به دست مشتکی رجاله و اوباش تأسف میخورند. حتی می گویند آن مرحوم پس از فروپاشی حکومت ملی، با ماشین در شهر می گشت و از امنیت شهر دفاع می نمود.

و به سفارشات و تأکیدات مکرر رهبر فرقه دموکرات و مسئولین حکومتی شوروی در مورد فرار به شوروی و تأمین زندگی خود و خانواده اش نه تنها وقتی ننهاد بلکه هر بار با عصبانیت می گفت: آن کس فرار می کند که خیانتی بر علیه ملک و ملتش کرده باشد، من جز در راه عشق به میهنم و خلقم و غیر از سرافرازی و سربلندی وطنم هیچ قدمی بر نداشته ام و به هیچ چیز دیگر نیندیشیده ام که بترسم و راه فرار در پیش گیرم. او رفت و جایش را مشتکی خائن حقیقی وطن فرا گرفت.

# بخش چهارم

میرزا نوراله خان یکانی زارع و فاتح  
شهر خوی

آذربایجانی هابه رهبری فرقه اجتماعیون عامیون، جنگ بی امان خود را علیه استبداد ادامه میدادند. همهٔ مردم رنج دیده و زجرکشیدهٔ ایران این پایداری و استقامت آذربایجانی ها را به دیدهٔ تحسین ارج می نهادند. آزادبخواهان اصفهان در سپاسگزاری از مردم آذربایجان شعر می سرودند:

« ملت تبریز خدا یارتان دست خدایی کمک یارتان

پر شده این ملک زگفتارتان از هنر باقر و ستارتان

ملت تبریز، خدا یارتان

نام شما در همهٔ بحر و بر گشته به مردی و هنرمشته

درج نمودند به الواح زر در همه جا نقشه و آثارتان

ملت تبریز، خدا یارتان »

سید احمد کسروی، کوتاه شدهٔ یادداشت شادروان میرزا نوراله خان یکانی راجع به فتح خوی را که به او فرستاده بود در اثر مشهور خودش به نام « تاریخ مشروطهٔ ایران » صفحه ۸۱۱ به بعد چنین آورده است:

میرزا نوراله خان یکانی می گوید:

... کمیته اجتماعیون - عامیون و انجمن ایرانیان در باکو بر این شدند که خوی را بگیرند و مرا با ابراهیم آقا برای این کار برگزیدند. من با دستور کمیته از باکو روانه گردیده به جلفا رسیدم. ابراهیم آقا با دسته ای در علمدار (نزدیک جلفا) نشسته از ترس یکانیان که در سر راه بودند، پیش رفتن نمی یارستند. قوچعلی خان یکانی با برادرانش بخشعلیخان و شیرعلیخان که بیست ساله و هفده ساله بودند از سوی امیر امجد (حاکم خوی) نگهداری راه جلفا و خوی را می داشتند و در جلفا می نشستند. من با ایشان به گفتگو پرداختم و هر سه را هوادار آزادی گردانیدم. آنان با ما پیمان همدستی بسته برای کار آماده گردیدند. این سه برادر که اهل روستای سدی از محال یکانات بودند بمانند دیگر اهالی یکانات در راه استقرار مشروطیت نقش پرآرزشی را بازی کرده بودند.

این سه برادر آنچنان رشادت و مردانگی از خود بروز دادند که در اندک زمانی آوازه شان در همه جا پیچید. آنان در ابتدا از طرف حاکم خوی برگزیده شده از سوی اقبال السلطنه یعنی امیر امجد به قره سورانی و محافظت از راهها را عهده دار شده بودند. ولی تحت تأثیر راهنمایی ها و نصایح هم ولایتی خود میرزا نوراله خان آگاهی لازم را دارا شده و مفهوم واقعی آزادی و زندگی سرفرازانه رادرک کردند. این بود که وارد گروه آزادبخواهان شده و با تمام قوا و رشادتها به هواداری از مشروطه برخاسته و در شکل گیری

نهضت جدید مشروطه خواهی و راه اندازی جریان آزادیخواهی در ایران نقش مؤثر ایفا نمودند و با گذشتن از سر و جان در تاریخ برای خود نام و شهرتی دست و پا کردند. هنوز که هنوز است افسانه هایی از این سه برادر بر سر زبانهاست. بخشعلیخان این دلاور ۲۰ ساله بی باک ترس و خوف عمیقی در دل قشون متجاوز حکومت تزار ایجاد نموده و کاروانهای نظامی اعزامی آنان را به خوی و سلماس به تنگ آورده بود و با میرزا نوراله خان یکانی شهر خوی را فتح میکنند و قوچعلیخان یکانی موقتاً کارهای حاکم خوی را عهده دار می شود. ( ۶ ذیحجه ۱۳۲۶ )

در سال ۱۳۳۰ هـ. ق. ، که مجاهدین تبریز تحت فشار روسهای تزاری مجبور به مهاجرت به عثمانی شدند ، قوچعلی خان و بخشعلی خان به اتفاق رجبعلی خان از طرف عثمانیها به شهر « تبلیس » تبعید شدند . اما پس از زمان کوتاهی هر دو فرار نموده به ایران آمده و بر علیه حامیان استبداد و نیروهای تزار مبارزات پیگیرانه ای را راه می اندازند . این برادرها هر سه به طور ناجوانمردانه به قتل میرسند . شیرعلی برادر کوچکتر به همراه مادرش به روستای « مره کن » (مارکان) نزد دایی خود می رود . اما علی خان ماکویی که از طرف سردار ماکو به حکومت یکانات منصوب گشته بود ، افرادی را می فرستد او را در آنجا دستگیر و در همانجا می کشند .

قوچعلی خان در « اوشنو » (اشنویه) به دست دوستان خود کشته می شود. بخشعلیخان که از همه رشیدتر و دلاورتر بود ، خانه اش از طرف نیروهای تزار غارت شده و خودش تحت تعقیب قرار می گیرد . چون در آن زمان سیمیتقو با عثمانی ها دست به یکی شده و در چند مورد وارد جنگ با روسها شده بود . بخشعلی خان به ناچار به نزد سیمیتقو می رود و مورد استقبال گرم رئیس کردهای « شه که ک » (شکاک) سیمیتقو قرار می گیرد . اما شب هنگام به دستور سیمیتقو کردها وارد اتاقش شده و او را که در خواب بود گرفته و دست و پایش را می بندند و برای گرفتن امان نامه از روسها برای خود و ایل خود بخشعلیخان را تحویل روسها می دهند . روسها که از این اتفاق سخت خوشحال شده بودند او را به خوی آورده و پس از چند روز در « دوز میدانی » (میدان نمک) خوی به دار می آویزند .

می گویند وقتی بخشعلی خان را پای دار می بردند ، می گوید :

« سیمیتقو ، مرا به نامردی در خانه خود گرفت و تحویل شما داد . شما مرا آزاد کنید . اسب و تفنگم را به من بدهید . سیمیتقو با تمام ایل خود بر من بتازد ، اگر توانست مرا بگیرد ، آن وقت حق دارید مرا بکشید . »

پس از این آمادگی با هم به سگالش نشسته چنین نهادیم که « ائو اوغلی » را که شهرکی در چهار فرسخی خوی می باشد، بکشاییم و از آنجا نقشه گشادن خوی را بکشیم. از روی این نقشه ابراهیم آقا را با یک دسته در علمدار (نزدیکی یکان) گزارده، من با قوجعلی همراه خلیل خان هرزندی و مشهدی اسماعیل گرگری و عباس خان علمداری که هر کدام بیست و سی تن گرد سر می داشتند، روانه گردیدیم، شب را در قره بولاغ سه فرسخی « ائو اوغلی » خوابیده بامدادان راه افتادیم و یکسره به ائو اوغلی تاخته با اندک جنگی آنجا را به دست آوردیم و نشیمن کردیم.

بخشعلی خان (یکانی) را با دویست تن در سر راه خوی یک فرسخی به پاسبانی گزارده بودیم. یک دسته هزار تن کمابیش از خوی بر سر او آمدند و جنگ سختی در آنجا رخ داد. بخشعلیخان دلیرانه ایستادگی نمود و از این سو نیز کمک برایش فرستادیم. در نتیجه دشمن شکست یافته پس نشست، لیکن همه دیه های پیرامون ائو اوغلی را گرفته بودند.

ما پس از سکالش دویست و پنجاه تن دلبران مجاهدان را برگزیده از بیراهه خود را به « دیزج دیز » (دیزه دیز) که میانه سلماس و خوی نهاده است رساندیم، و از آنجا پس از اندکی آسایش شبانه آهنگ خوی کردیم. و چون می دانستیم امیر امجد و دیگران آگاهی نیافته اند و شبانه همگی در خوابند، یکسره خود را به نزدیکی شهر رسانیده از دیوار درکه بلند می بود بالا رفته به یکبار هیا هو بلند کردیم و بدان سان به شهر ریخته آنجا را به دست گرفتیم. امیر امجد با یک پیراهن و زیر شلواری از سوراخ دیوار خود را بیرون انداخته و گریخته بود. باری شب هفدهم آذرماه ۱۲۸۷ (سیزده ذوالقعدة و ۱۳۲۶ هـ. ق.) بود که مجاهدان بدین سان به آسانی به خوی دست یافتند. چنانچه گفتیم. فرمانده این سپاه نوراله خان و قوجعلیخان می بودند که با یکانیان به این کار پرداختند. شادروان بخشعلی خان با همه کم سالی در این جنگها دلیری بسیاری از خود می نمود و از همان هنگام نام آور گردید ... « محمدرحیم نصرت ماکویی (نصرت الملک) نیز در اثر خود به نام « انقلاب آذربایجان و خوانین ماکو » این رویداد را به شرح زیر توصیف می کند:

« ... از طرف مرند مجاهدین و اهالی یکانات مرند بقدر ۵۰۰ نفر آمده در پنج فرسخی خوی « ائو اوغلی » اجتماع کرده پی فرصت بودند که داخل خوی شوند. امیر امجد هم مطلع شد، جمعی سوار و پیاده به « بلاوار » در دو فرسخی ائو اوغلی فرستاده و دروازه ها را هم به جمعی سپرده بود. در یک دروازه خیابان راه سلماس که به یکی از محترمین سپرده شده بود، آن شخص با رئیس مجاهدین حاجی جبار نام که سابقاً نوکر او بوده ارتباط و مقاوله داشته.



مجاهدین انواوغلی از راه دیزه دیز غیر مترقبه آمده دروازه سلماس را به روی آنها باز کرد که داخل بازار شده بنای تیراندازی گذاشتند . به صدای تیر بلند شدیم . امیر امجد نگذاشته بود آن شب من به خانه روم ، در بیوتات حکومتی که عمارت عالیه داشت مانده بودم ساعت چهار صبح ششم ماه ذیحجه هزار و سیصد و بیست و شش بود که این اتفاق افتاد ( کسروی تاریخ این رویداد را سیزده ذوالقعدہ نوشته است که با توجه به دقت کسروی در ثبت رویدادهای تاریخی به نظر می رسد سیزده ذوالقعدہ درست تر باشد ) . من به امیر امجد گفتم شما نمی توانید اینجا را نگه دارید ، بروید بالای قورخانه و دروازه ماکو را در دست داشته باشید . تلفن کنید سوارها از بلاوار بیایند . صبح اهالی خوی برای حفظ جان و مال خود کمک می کنند و اردوی سلماس هم می رسد . مجاهدین کاری نمی توانند بکنند ولی همه سوار اسب شده فرار کردند ... قوچعلی خان یکانی حاکم شده جای امیر امجد نشستند . حکمرانی می کنند . بعد از افتادن خوی به دست مجاهدین جمعیت مرنند و یکانات به جلفا ریختند .

جمعی از مجاهدین نخبه و مردمان رشید یکانی و قفقازی و سلماسی و غیره در « ولدیان » سه فرسخی خوی جمع شده ، خواستند به ده « هاشیه رود » ( هه شه رید ) که شکور پاشا خان آنجا بود هجوم کرده چشم زخمی به ماکویی ها بزنند . یک روز اذان صبح ریخته بر سر هاشیه رود چند نفر را کشته و زخمی کرده از ده خارج شدند .  
در تاریخ مشروطیت ( ص ۸۷۳ ) آمده است :

« یکانات و حدود آن تا علمدار و گرگر و جلفا و معابر آن در حکم شریانی بود که خون دل را به اندامهای مشروطه طلبان می رساند . »

« مجاهدان چون خوی را گشادند حیدرخان عمواغلی از تبریز به آنجا رفت نیز انجمن (تبریز) امیر حشمت را فرستاد. از آن سو اقبال السلطنه ( سردار ماکو ) آسوده نشست ، دسته های گردان را به آبادیهای پیرامون خوی فرستاد که تا سه فرسخی به دست گرفت، نیز با دستور او اسماعیل آقا شکاک ( سیمیتقو ) با گردهای خود پیرامون خوی آمد ... عمواغلی از یک سو نیرو می بسیجید . که کسان بسیاری از یکان و آن پیرامونها پیایی می رسیدند و به مجاهدان می پیوستند . »

در هر حال تصرف مرنند ، خوی و جلفا به دست یکانیان برای مشروطه طلبان یک رویداد بس مهمی بود . البته دشمن نیز ساکت ننشسته بود اما در همه جا یکانی ها برای کمک حاضر می شدند . باید گفت پیش از بمباران مجلس شورای ملی در تهران ، خوی یکی از کانونهای مشروطیت و دقیق تر بعد از تبریز اولین کانون جنبش مشروطه محسوب می

شد. اما پس از استقرار استبداد صغیر، اقبال السلطنه به فرمانروایی خوی منصوب و با همکاری گروهی از کردها به قتل و غارت و حبس و کشتار آزادیخواهان پرداخت.

به نوشته کسروی در تاریخ مشروطه ایران، در شوال ۱۳۲۶ هـ. ق. بود که آزادیخواهان آذربایجان یورش خانمان برانداز خود را علیه مستبدین آغاز کردند. فرقه اجتماعیون - عامیون تبریز (مرکز غیبی تبریز) چند گروه از مجاهدان را به خارج از تبریز فرستاد.

گروه اول عازم سلماس شد و با پیروزی آنجا را متصرف شد و مردم ارونق و انزاب به مجاهدین پیوستند.

گروه دوم به سرکردگی قلعه وان باشی به مراغه رفت و بیرق آزادی را در آنجا برافراشته و غله دیوانی مراغه را روانه تبریز نمود.

گروه سوم راهی مرند شد و به اتفاق مجاهدان زنوز بر پسر شجاع نظام مرندی فایق آمدند و پرچم آزادیخواهی را نیز در آنجا برافراشتند و خود پسر شجاع نظام به خوی گریخت. در این جنگ نیز میرزا نوراله خان یکانی با سیصد سوار از خوی شرکت داشت. یکی دیگر از شهرهایی که در آذربایجان مستبدین گلویش را سخت می فشردند. خوی بود. از این رو بود که فرقه اجتماعیون - عامیون باکو مأموریت آزادسازی خوی را به میرزا نوراله خان یکانی محول نمود.

شهر خوی پس از آزادی توسط سپاه آزادیخواهان به فرماندهی میرزا نوراله خان یکانی به یکی از کانونهای انقلابی تبدیل شد. امیرحشمت نیساری از سوی انجمن ایالتی تبریز به فرمانداری خوی منصوب شد.

حیدرخان عمو اوغلی در خوی به بسیج نیرو پرداخت. کسان بسیاری از یکانات می رسید و به مجاهدین می پیوست. دسته ای از ارمنیها هم به فرماندهی سامسون از سرجنابان داشناکسیون به آنان پیوستند. همچنین کسانی از گرجی های بمب ساز به خوی آمدند. از اورمیه هم دسته ای مجاهدان به سرکردگی میرزا محمود سلماسی و مشهدی اسماعیل به یاری مجاهدین رسیدند.

اصولاً، قسمت شرقی خوی ارتباط مجاهدین را با یکان و قفقاز و تبریز و سایر شهر تأمین می کرد. از این رو بود که مجاهدین به این منطقه اهمیت بیشتری می دادند و برای این که دهات شرقی خوی را به عنوان نقاط سوق الجیشی در اختیار داشته باشند، با دقت و هوشیاری کامل در این منطقه (شرق خوی) مراقب اوضاع بودند.

از قراین چنین برمی آید که مقارن حمله مجاهدین به فرماندهی میرزا نوراله خان یکانی به خوی، حیدرخان عم اوغلی نیز از تبریز به خوی رفته و به همان قوا ملحق شده بود

، چه به امضای حیدر خان عم اوغلی و امیر حشمت تلگراف هایی مبنی بر فتح خوی رسیدند که مایه مسرت اهالی خوی بوده است .

تبدیل خوی از یک پایگاه استوار استبداد به یک دژ آزادی ، بی شک یکی از مهمترین رویدادهای تاریخ مشروطیت است و به خوبی نمایانگر عظمت و ارزش کار میرزا نوره خان یکانی می باشد .

میرزا آقا خان مرنندی در روزنامه مکافات به صاحب امتیازی میرزا نوره خان یکانی نوشته بود که :

« بدخواهان مشروطه در خوی با گردان چنین نهاده بودند که شبی از بیرون به شهر بتازند و قلعه را محاصره نمایند و اینها از درون به یاری برخیزند و آزادیخواهان را بکشند و ریشه کن نمایند . ماکوئیان نردبانها را همراه خود آورده بودند که از باره دژ فراز آیند ولی در مقابل ایستادگی های مجاهدان قادر به انجام کاری نشده و فرار را بر قرار ترجیح دادند . »

درباره اهمیت شهر خوی برای انقلابیون و مجاهدین مشروطه طلب ، امیر هوشنگ زوزی در صفحه ۲۵۵ اثر خود به نام « مرنند » می نویسد :

« ... فتح خوی به دو دلیل واجد اهمیت بود. نخست آن که این شهر مانند مرنند به جهت نزدیکی با روسیه و عثمانی می توانست یکی از پایگاههای اصلی انقلابیون با دنیای خارج باشد. انقلابیون در تجربه هایی که کسب کرده بودند به یک نکته بسیار مهم آگاه بودند که یک نهضت انقلابی در شرایط خاصی باید تنفس گاهی به دنیای خارج داشته باشد تا بتواند نفس بکشد .

دلیل دوم این بود که به جهت استمرار حکومت فئودالی طولانی مدت در این منطقه و مظالم حکام ، خوانین و مباشرین آنان و استیلای بلند مدت عثمانی و نتیجتاً بیداری که در این منطقه ریشه دوانیده بود و آمادگی لازم برای مبارزه و ستیز پیدا شده بود ، به علاوه خوی نیز از ثمرات آگاهی های ناشی از مهاجرت مردم به قفقاز و استانبول بهره گرفته بود . »

آقای اسماعیل رائین در رابطه با فتح خوی می نویسد :

« ابراهیم آقا با دسته ای در علمدار ( ۱۵ کیلومتری جلفا ) نشسته و از ترس یکانیان که در سر راه بودند پیش رفتن نمی یارستند . اما میرزا نوره خان یکانی که خود اهل یکانات بود و آشنایی قبلی با این سه برادر یعنی فوجعلی خان ، بخشعلی خان و شیرعلی خان یکانی داشت پیش آنها رفته و با تبلیغ مرام آزادیخواهی و تبیین فلسفه نوین و شرقی انقلاب ، آنان را شیفته مشروطیت می نماید و آن سه برادر از آن روز با آگاهی و ایمان وارد طوفان انقلاب می شوند .

بدین ترتیب زمینه برای حرکت نیروهای مشروطه خواه به سوی خوی فراهم می شود و نیروهای مشروطه خواه به فرماندهی میرزا نوراله خان یکانی عزم فتح خوی می کنند و در راهپت تلگرافی آن روز می خوانیم شب سیزدهم ذیقعدة جناب آقای نوراله خان با جمعی از مجاهدین غیور و آقای قوچعلیخان و سایر سرکردگان محترم ملی به قلعه خوی حمله و در قلعه را به فاصله چندساعت بدون چندان خونریزی باز، امیر امجد ماکویی جان خود را برداشته و به ماکو گریخت . «

به نوشته مورخین میرزا نوراله خان یکانی سردار معروف و رشید آذربایجان از افراد بسیار مؤثر در حزب اجتماعیون - عامیون باکو بوده و با کاردانی و توانایی و لیاقت سازماندهی خویش سبب شد که مأموریت فتح خوی در زمان مشروطیت به وی سپرده شود .

# بخش پنجم

روانشاد میرزا نوراله خان یکانی در  
مسئولیت های ریاست شهربانی های  
تبریز و اورمیه

با شروع جنگ جهانی اول و جنگ عثمانی ها با روسها مهاجرین ایرانی در عثمانی با سپاه عثمانی همراهی نموده و بر علیه سپاه روس جنگیده و همراه آنها وارد خاک ایران می شوند. در این میان گردان یکانات هم در طول جنگ جهانی اول همراه با ترکان عثمانی با روسها می جنگیدند. میرزا نوراله خان یکانی هم پس از ورود به ایران کماکان با عثمانیها همراهی نموده و تا اورمییه می آیند و از اورمییه عازم بغداد شده و از بغداد راهی تهران می شوند و از طرف حکومت تهران به سرکلانتری تبریز منصوب گشته از تهران روانه تبریز می شود و در تبریز چنان امنیتی برقرار می کند که تا آن زمان دیده نشده بود. از همان زمان آن زنده یاد در یکانات به « رئیس » مشهور می شوند.

بر اساس گفته های دختر بزرگ میرزا نوراله خان یکانی ( حاجیه زینب یکانی زارع ) میرزا نوراله خان یکانی وقتی رئیس شهربانی تبریز بود، قاچاقچیان، دزدها، بدکاره ها و دیگر مجرمین که همه به دست میرزا نوراله خان مجازات و بازداشت و یا زندانی شده بودند، طوماری بر علیه ایشان نوشته و به تهران می فرستند و در این طومار اتهامات مختلفی را به مرحوم میرزا نوراله خان یکانی نسبت می دهند، از جمله می نویسند:

« میرزا نوراله خان در مقام ریاست شهربانی های تبریز مرتکب قتل چندین سرباز و درجه دار و سرهنگ شده است. پس از مدتی هیئتی از تهران عازم تبریز می شود و میرزا نوراله خان یکانی را برای ادای توضیحات به دادگاه احضار میکنند. زنده یاد سر موعد در دادگاه حاضر می شود و خود را معرفی می کند و متأسفانه بازداشت می شود و سپس در دادگاه حاضر می کنند.

رئیس دادگاه موارد اتهام را قرائت می کند و در آخر میگوید نظرتان در باره موارد اتهام چیست. آن مرحوم در نهایت صداقت و شهامت می گوید: همه موارد اتهامی را می پذیرم اما باید بگویم: فلانی را به خاطر ... زده ام، آن یکی را به سبب ... تنبیه کرده ام، آن دیگری را به جرم ... به زندان انداخته ام و ... را به اتهام ... جریمه کرده ام.

رئیس دادگاه باز می گوید: اینها ادعا می کنند که شما تعدادی را هم کشته اید، در این مورد خاص نظرتان چیست؟ میرزا نوراله خان در نهایت خونسردی سؤال می کند: کی ها را کشته ام، کی کشته ام؟ کجا و چگونه کشته ام؟ رئیس دادگاه می گوید: فلانی ها را در پادگان و از روی ارک علیشاه کشته ای. میرزا نوراله خان خطاب به رئیس دادگاه می گوید: آقای رئیس از شما سؤال می کنم. افراد داخل پادگان از روی ارک به چه اندازه به نظر می رسند؟ رئیس دادگاه می گوید: شاید در حد یک نقطه. میرزا نوراله خان می گوید: وقتی به ادعای اینها من از آن مسافت دور افرادی را که به بزرگی یک نقطه هستند تشخیص می دهم که کی هستند و کی نیستند و بعد با تیر می زخم و می کشم، پس چرا مرا محاکمه

می کنید و چرا فکر نمی کنید وجود اشخاصی چون من بیش از هر چیز به این مملکت لازم است و ارزش حیاتی دارد و در اعتراض به دادگاه نسبت به آلت دست شدن دادگاه در دست مشتکی افراد مفسد و بدکاره و قاچاقچی و جانی و شرور و ... همانجا استعفای خود را از ریاست کلانتری های تبریز نوشته و تسلیم رئیس دادگاه می کند و هرچه اصرار می شود که استعفای خود را پس بگیرد نمی پذیرد . حتی پیش از آن که میرزا نوره خان به دادگاه برود ، محاکمه غیابی شده و به اعدام محکوم شده بود . شبی که بازداشت بود برای میرزا نوره خان و هم سلولی اش شام می آوردند . میرزا نوره خان شام را می گیرد و آن را به سر پاسبان می زند و می گوید لعنت به آنان که بدون محاکمه به اعدام محکوم می کنند و بعد دستور می دهند برایم شام خصوصی هم بیاورند . این شام رواست که سر تو و رئیس دادگاه تو بخورد . هم سلولی اش که او نیز به اعدام محکوم شده بود ناراحت می شود و می گوید آخه مرد حسابی، اینجا هم نمیگذاری راحت باشیم ؟ میرزا نوره خان پاسبان را صدا می کند و می گوید برو به رئیس بگو این حرفها را یکانی میگوید نه فلانی و بگذار فردا برای من دو تیر بزنند و برای این یک تیر !

آخرین مأموریت میرزا نوره خان یکانی از طرف حکومت آذربایجان ریاست شهربانی اورمیه بود . در اورمیه هم طبق روال همیشگی به طرفداری از محرومان و زحمتکشانش ادامه داده و در احقاق حقوق آنها از ستمگران کوتاهی نکرد و هرچه در توان داشت به منصفانه ظهور رسانید و با این کارهایش در اورمیه هم به مانند تبریز دشمنانی را در طبقه فئودال و مرتجعین و افراد فاسد و شرور برای خود فراهم نمود و سرانجام به دست همین ها هم به شهادت رسید و قلبی را که همواره به عشق وطن و به خاطر انسانیت و امنیت و رفاه و آسایش عمومی می تپید برای همیشه از تپش انداخت .

# بخش ششم

اقدامات میرزا نوراله خان یکانی زارع  
در زمینه های مختلف



زنده یاد میرزا نوراله خان یکانی حتی به هنگامی که از صحنه سیاست به انزوا کشانده شد و به حالت تبعید و تحت نظر در روستایی که خود آباد کرده بود (نورآباد) زندگی می کرد هرگز از افکار بلند و اندیشه های خیرخواهانه اش دست بر نداشت بلکه با تمام قوای خویش در جهت آگاهی و آزادی، رفاه و آسایش مردم و دیگر نیات مترقیانه همواره در تلاش بود.

آن مرحوم علاوه بر فعالیت های رزمی و نبردهای جنگی متعدد که در بخشهای قبلی ذکر کرد از آنها به میان آمد و در بخش های بعدی مفصلاً صحبت خواهد شد در زمینه های مختلف عمران و آبادانی و کشاورزی، فرهنگی و تربیتی، بهداشتی و اجتماعی، خدماتی و رفاهی، مطبوعاتی، حل مشکلات مردم، ستیز با افراد شرور و فاسد، تخفیف بهره مالکانه، سجایای اخلاقی و اصلاحات در شهرستان خوی و ... دارای عملکردها و اقدامات فراوانی بوده است و به طور مختصر به هر یک از موارد عنوان شده اشاره مختصری می شود:

### ۱- در زمینه عمران و آبادانی و کشاورزی:

زنده یاد میرزا نوراله خان پس از آن که نهضت شیخ محمدخیابانی به دست کشیف فخرالسلطنه خائن به خاک و خون کشیده شد و بانی جنبش به شهادت رسید، از ریاست شهربانی تبریز استعفا داده و به روستای یکان بر می گردد، و از آنجا ابتدا به « یارانمیش یننگجه » می رود و قصد آبادکردن آنجا را می کند. اقدام به حفر قناتی می کند و پس از متحمل شدن هزینه و زحمت زیاد به مقدار کمی از آب دست می یابد و چون آن را کافی نمی بیند به « احمد کندی » می رود. گویا پیش از میرزا نوراله خان احمد نامی در آنجا قناتی زده و به آب نمی رسد بار دوم که به همت میرزا نوراله خان صورت می گیرد و به مقدار قابل توجهی هم به آب دست می یابد، به احترام اقدام اولیه آن شخص آن قنات را « احمد کهریزی » نام گذاری می کند و با ساختن ساختمان هایی مدتی در آنجا سکونت اختیار می کند. ولی متأسفانه به سبب شوری آب قنات علیرغم احداث باغهای متعدد، نتیجه دلخواه را نمی گیرد. این دفعه اراضی بایر (شوراکند) « شوغئییب » را که در کنار « آجی چای » (زنوزچای = مرند چای) قرار گرفته و خاکش پوشیده از رگه های سفید نمک است می رود و اندیشه زنده کردن اراضی آنجا و شیرین کردن خاک آن سرزمین در دل می پرورد و سخت در عمران و آبادی اش می کوشد. به دنبال قناتی که در آنجا می زند آب زیادی استخراج می شود و از این رو احمد کهریزی را به شوغئییب انتقال می دهد، سپس با هزینه خود در مقابل رودخانه زنوزچای (آجی چای) سد سنگی احداث می کند که در آن زمان حداقل در آذربایجان بی سابقه بود و بدین ترتیب آب شور تلخ و قرمز گل آلود آجی چای را به دشت

شوراکند می رساند، اما درمقابل این آب شور و تلخ تنها درخت سنجد یارای مقاومت داشت . ناگزیر در کنار رودخانه دو آسیاب آبی هم احداث کرد و به حفر دو قنات موفق شد و با تلاش طاققت فرسا توانست تعدادی مزرعه برویاند و ساختمانی بنا کرد و به دامداری پرداخت. چون آب تلخ رودخانه همه چیز را خشک می کرد و می سوزاند ، از این رو از آب سد برای راه اندازی آسیاب های آبی و از آب قنات ها برای آبیاری مزارع استفاده کرد نام اراضی شوراکند با الهام از مزاری که در روی تپه ای قرار داشت ( قبر مرحوم پدر نویسنده نیز در همان تپه قرار دارد ) ، در آن طرف منسوب به ( شعیب پیغمبر ) می دانند و در تلفظ مردم منطقه به شوغئیب شهرت یافته است ولی چون میرزا نوراله خان خود آنجا را آباد کرده بود « نورآباد » ( نوراله آباد ) نامگذاری نمود و به همان نام هم رسماً به ثبت رسانیده بود و زادگاه نویسنده این سطور نیز همان روستای نورآباد از محال یکانات می باشد .

میرزا نوراله خان بعدها با فروش « قوشا آغیل لار » با سهم خودش ملک « کورد ینجه سی » را نیز خریداری کرد . ازمنزلگاههای کاروان های تجارتنی به طرف جلفا یکی « جیران داسی » واقع در روستای نورآباد و دیگری کورد ینجه سی بود .

مرحوم میرزا نوراله خان با احداث سد بر روی رودخانه « زونوزچای » و حفر قنات در روستای نورآباد (شوغئیب) به کشاورزی در روستای نورآباد سر و سامان داد و برای اولین بار کشت ینبه رنگی را که پنبه دانه اش را از آذربایجان شمالی آورده بود ، در منطقه مرسوم و متداول کرد که با محصول بسیار خوبی هم همراه بود . روانشاد میرزا نوراله خان با مساعدت های مالی آقای حیدرزاده تبریزی قسمتی از چمن تازه کند خوی را خرید و آنجا را موسوم به چمن باغی نمود .

در این چمن روزانه نزدیک به ۱۵۰۰ گاو و گاو میش می چرید . محدوده چمن باغی از کوی آزادگان فعلی تا روستای گوهران بود . در آن زمان از هر گاومیش حدود ۳۵ قران و از هر گاو حدود ۲۵ قران به عنوان علف چر اخذ می شد و به هنگامی که روستاییان قسمت غرب و جنوب غربی خوی در اثر قتل و غارت های کردها به خوی پناهنده شده بودند؟ مرحوم میرزا نوراله خان به مدت چندین ماه چمن باغی را رایگان در اختیار دامهای روستاییان آواره و بی خانمان قرار داده بود .

## ۲ - فعالیت های فرهنگی و تربیتی :

زنده یاد میرزا نوراله خان یکانی با آوردن معلم از باکو اقدام به دایر کردن مدرسه در روستاهای یکان علیا (بوخاری ینکن = داش ینکن) و یکان سفلی (آشاغی ینکن = کهریز ینکن) می کند ، اما مردم جاهل و ناآگاه و قشر مرتجع منطقه و مخالفین علم و آگاهی و

تفکرات نوین او را متهم به بهایی گری و آموزش بهائیت به کودکانشان میکنند و مدرسه اش را به آتش می کشند ، اما آن مرحوم علیرغم مخالفت واپسگرایان محلی ، در باسواد کردن توده ها و روشنی افکار مردم از هیچ سعی و تلاشی دریغ ننموده و همواره نغمه آزادی در گوشه های توده های روستایی زمزمه می کرد و این همه نیت خیر و انسانی و استقامت و پایداری روز بروز بر حرمت و ارزش آن مرحوم در قلوب انسانهای آگاه و آزاداندیش می افزود شنیدن اتهامات بهایی گری و آموزش بهائیت به کودکان از زبان مردم جاهل و ناآگاه منطقه برای مادر مؤمنه اش مرحوم بانو زینب سخت ناگوار و غیرقابل تحمل بود . می گویند میرزا نوراله خان روزی در خانه خوابیده بود که مادرش از راه می رسد و او را زیر ضربات چوب می گیرد و با عصبانیت تمام می گوید سزای کسی که گمراه شده و به بهائیت روی آورده باشد جز این نیست . میرزا نوراله خان که وحشت زده از خواب جسته بود ، خطاب به مادرش می گوید : آخر مادر معنی این کارت چیست ؟ مادرش پاسخ می دهد ، همه می گویند تو بابی (بهایی) شده ای و گمراه گشته ای . میرزانوراله در نهایت خونسردی می گوید : فهمیدم آنهایی که به من گفته اند مادرت به راه نادرست قدم گذاشته ، لابد به تو هم گفته اند پسرت بهایی شده است . بانو زینب که از این حرف به شدت تکان خورده بود ، با ناراحتی تمام می گوید : خداوندا از این تهمت نابخردانه به تو پناه می برم . این حرفها چیست که به من نسبت داده اند . نوراله خان می گوید مادر ناراحت نباش همانقدر که لغزش تو از جاده عفاف محال و باور نکردنی است ، اتهام بهائی بودن من هم محال است و یقین داشته باش که پسرت هرگز از راه درستی که در پیش گرفته است منحرف نخواهد شد .

باید گفت از جمله اقداماتی که مبارزین و آزادیخواهان مشروطه در عصر انقلاب و مشروطیت انجام می دادند ، یکی هم تأسیس مدارس به سبک نوین در شهرها و روستاها بود . سابقه تأسیس مدرسه به سبک جدید در یکانات نیز به زمان انقلاب مشروطه و میرزا نوراله خان یکانی می رسد. به همت او بود که مدارس در یکان کهریز ، یکان علیا ، یکان سدی (سعدی) و اسکی کند (اسکند) راه اندازی شد و معلمانی بر تعلیم نوآموزان یکانات گمارده شدند . چنان که مرحوم جبار باغچه بان مؤسس مدرسه کر و لاله و نیز کودکانها در ایران ، در خاطرات خود می نویسد :

« در زمان ریاست شهربانی میرزا نوراله خان در تبریز جهت استخدام در اداره فرهنگ آن زمان پیش او رفتم تا مرا به اداره فرهنگ معرفی کند و او به عللی این کار را مصلحت ندید . در عوض حاضر شد ماهی ۱۸ تومان از جیب خودش به من حقوق بدهد و مرا به دبستان یکان بفرستد . »

شواهد دال بر این است که در منطقه بعد از مرند یکان نخستین جایی بود که در آنجا مدرسه به سبک نوین دایر شده است. ولی هزاران افسوس که راه اندازی این مدارس پیوسته با مخالفت هایی روبرو بود و سنگ اندازیهای مخالفان علم و آگاهی و مرتجعین و جهل و بی خبری افراد عامی سبب شد که خیلی زود در این مدارس تخته شود. می گویند در یکی از روستاهای یکانات هنگام بازدید میرزا نوراله خان از مدرسه، خانمی روسری خویش را پیش پای او انداخته و می گوید: میرزا تو را به خدا فرزند مرا بایی نکن.

بعد از تعطیلی مدارس «نوریه» (مدارسی که توسط میرزا نوراله خان تأسیس شده بود)، تحصیل کرده های آنها مکتبخانه هایی دایر کردند تا اینکه در سال ۱۳۱۹ ه. ش. مدرسه ای دولتی بنام «جاماسب» به سبک جدید در روستای یکان کهریز دایر شد. هدف میرزا نوراله خان یکانی از دایر کردن مدارس به سبک نوین، روشنگری و باسواد شدن مردم بود ولی تلاشهای واپسگرایان از یک طرف و جهل و عدم آگاهی گروهی از مردم از سوی دیگر مانع تحقق اهداف عالیّه آن مرحوم می شد. شعر «اوشاق منیم دیر اگر اوخوتمورام ال چکین» از هوپ هوپ نامه صابر، به خوبی بیانگر حال و هوای آن دوره از جهت تحصیل و مدرسه رفتن کودکان است. آقای میرهدایت حساری در صفحات ۱۷۳، ۴۰۰ و ۴۰۱ کتاب خود به نام «آذربایجان فولکلورو» درباره مکتب و مدرسه و مرحوم میرزا نوراله خان یکانی چنین آورده است: «مشروطیتدن سونرا رحمت لیک نوراله خان یکانی «کهریز یثکن» ده و «یوخاری ئیکن» ده، زمان تاپیلیمیش یئنی اسلوبلو مدرسه لر قویدوردو. بورایا گویا مرحوم عسگرزاده (باغچه بان) دا بیر زمان گلیب معلم لیک اتمیشدی. بو مدرسه نین شاگردلرینه پالتار، کاغذ، کتاب، و قلم مجانی وئرلیردی. اونلارین دؤشلرینده بیر مدال وار ایمیش و اومدالین بیر طرفینده «نوراله خان مکتبی» عبارتی یازیلیمیش ایمیش. لاکن مرتجع قوه لر او مکتبه (تبریزده و سایر یئرلرده اولان کیمی) «باب» لیک آدی قویباراق تکفیر ائدیپ و حتی معلم لرینی تهدید ائده رک باغلاندیردیلار. دئییرلرکی بیرگون گویا بیر آرواد چارقاتینی آچیب نوراله خانین آیقلارنین آلتینا آتاراق دئمیشدی: «ای یثرین، گو یون ظل اللهی! سنی آند وئریم آلاها امر وئر منیم بالامی او مکتبدن چیخارتسینلار».

بنه لیک له او مکتب لر یکاناندا باغلانیب و معلم لری زونوزا گئدیپ، اورادا نوراله خانین همفکری و دوستو اولان میرزه غفارین واسطه سی ایله همان ایلهده همان مکتب زونوزدا آچیلیب و چوخلو شخصیت لر اوردان چخمیشدیلار. همان یثکنده، بیر مدت «دایر اولان بو مکتبین شاگرد لرینین ده هامیسی سونرا چوخلو مترقی آدمالار اولدولار ...

یکاناتدا او اۆز وطنداشلاری ایچون الیندن گلدیکجه خدمت ائدیپ ، یئنی مکتب آچدیریب ، خالقی اوخوتدوروب ساوادلاندریب و اونلاری آییلتماغا چالیشیر . یئرلی ارتجاعی قوه لرین مخالفتلرینه باخمایاراق بو یولدا هئج زحمت و تلاشدان بویون قاچیرماییب آزادلیق نغمه لرینی کندلی لرین قولاغینا زمزمه ائدیر و خالق ایچینده بؤیوک احترام تاپیر... دئدیگیمیز کیمین (میرزا نوراله خان یکانی) چوخ شهر لردن قاباق یئکنده تزه سبک ( فورم ) لی مکتب قویوردو لاکن او مکتب مرتجع قوه لرینسین تهمستی و فشاری آلتیندا باغلادیریلدی .

او مدرسه نین معلم لری اؤلومه تهدید اولوندو ، ( .... ) ده آروادلار تظاهرات ائده رک کیشی لری یئکن «بابی» لیک مکتبی ا اول ، اول ساکت قالدیقلارینا گۆره آروادلارین لئچهک لرینی باشلارینا اؤرتمگه لایق بیلدیلر .

میرزا نوراله خان در تحقق بخشیدن به اهداف و آرزوهای روشنگرایانه خود و گسترش فرهنگ و آگاهی در جامعه بود که باغچه بان را از باکو به تبریز آورد و در واقع می خواست منشأ اثر در آموزش و پرورش ایران و آذربایجان باشد و قول سرمایه گذاری در برنامه های آموزشی و فرهنگی به مرحوم جبار باغچه بان داده بود ، اما صد افسوس که دست اجل این فرصت را از این انسان فرهنگ دوست و فرهنگ پرور گرفت .

میرزا نوراله خان یکانی را همینطور باید بنیانگذار مدرسه در زونوز دانست و زونوز پیشرفت و باسوادی خود را بیش از هر چیز و هرکس مدیون آن مرحوم است .

### ۳ - اقدامات بهداشتی :

در سال ۱۳۱۲ هـ . ش . که رضاشاه عازم ترکیه و ملاقات با آتاترک بنیانگذار ترکیه نوین بود ، شبی را در خوی و در منزل فتحعلیخان بنی ریاح سرهنگ ارباب روستاهای ولدیان، آغ بولاق و قاپولوق و صاحب املاکی در شه روو (شوراب) و نوایی واقع در محل دبیرستان ایراندخت سابق و مدرسه راهنمایی انسیه و دبیرستان شهید مختارپور فعلی بیتوته کرد .

رجال شهر گروه به گروه به حضور رضاشاه شرفیاب می شدند . از روحانیون : آقامیرهاشم میرقاتی ، شیخعلی ، آقا شیخ عبدالحسین اعلمی (داماد ناصرالدین شاه) به حضورش رسیدند . از اعضای انجمن شهر نیز آقایان : حاج خلیل فتحی ، میرصادق هاشمی ، حاج علی عارفی ، میر اسلام هاشمی ، حاج احتشام شهیدی به حضورش بار یافتند .

رضاشاه از اعضای انجمن شهر می پرسد فتحی کدامیک از شماهاست . حاج خلیل فتحی خود را معرفی می کند . رضاشاه خطاب به او می گوید . هرچه دوست داری از من

بخواه . چون شنیده ام شهدای ژاندارم را در جنگ شکرپازی (یکی از جنگهایی که میرزا نوراله خان یکانی هم در آن شرکت داشت) با هزینه خودت و با صرف ۳۵ قران برای هر جنازه به خوی حمل نموده و قبرستانی برای آنان ترتیب داده ای (محل دانشسرای مقدماتی اسبق و تربیت معلم شهید کوچری سابق و تربیت معلم بنت الهدای صدر بعدی و کار و دانش و فرمانداری فعلی ، قبرستان شهدای جنگ شکرپازی بوده و در بین شهدا چهار افسر و دو سردار ارشد نیز وجود داشت ) حاج خلیل فتحی در پاسخ می گوید ، دوام و استحکام سلطنت شما را می خواهم و بس . رضاشاه یک هفت تیر یادگاری به حاج خلیل فتحی می دهد (در این جنگ بود که عده ای از یکانیان بخصوص اهل یکان علیا که همراه میرزانوراله خان بودند نیز شهید شده بودند ) دومین سؤال رضاشاه از اعضای انجمن شهر این بوده است که آب شهر خوی از کجا تأمین می شود . اعضای انجمن جواب داده بودند از چشمه های خارج و داخل شهر از چشمه های بیرون از شهر خوی در آن زمان عبارت بودند از :

- ۱- جینلر بولاغی ، واقع در سمت شمالی بلوار چمران فعلی
- ۲- قونشابلواق یا زرگر بولاغی واقع در سمت جنوبی بلوار چمران و ضلع شمالی دبیرستان لقمان فعلی .
- ۳- گولوبلواق ، واقع در جنب سلآخ خانه (کشتارگاه قدیم) یعنی ابتدای جاده خوی و روستای بولاماچ (کوی جانبازان فعلی) .
- ۴- قونسولخانا بولاغی ، واقع در کنسولخانه سابق (کوچه سپاه فعلی واقع در بلوار ولیعصر).
- ۵- شیخ فتح اله بولاغی ، واقع در دروازه تبریز نزدیکی مسجد حاج میرزا یحیی .
- ۶- خوش بولاغی، واقع در محل درمانگاه بیمارستان قمرینی هاشم فعلی و ضلع غربی چهارراه محله .

و اما چشمه های واقع در داخل شهر عبارت بودند از :

- ۱- قیرخ آباق بولاغی ، در ضلع شمالی « داش داروازا » ( دروازه سنگی ) که امروزه در محل آن نانوایی دایر شده است .
- ۲- خان بولاغی، این چشمه از دروازه سنگی به طرف شرق واقع در «دره کوچه سی» واقع بود

۳- چشمه ای در دروازه ماکو.

رضاشاه گفته بود برای این شهر ننگ است که آب لوله کشی نداشته باشد . من به شما شش ماه فرصت می دهم . در این شش ماه باید آب خارج شهر را به مرکز شهر لوله کشی کنید .

اعضای انجمن شهر در انجام این کار بازمانده و دست به دامان مرحوم میرزا نوراله خان می شوند و از ایشان یاری می طلبند. زنده یاد میرزا نوراله خان ۱۲ اکیب مقنی ( هر اکیب مرکب از ۳ نفر ) از روستای دولت آوای مرند (دولت آباد مرند) و جاهای دیگر آماده می کند و در عرض سه ماه آب خوش بولاق را با استفاده از لوله های سفالی به چهار راه مرکزی می آورد بعدها نیز توسط آن بزرگمرد آب لوله کشی شهر تکمیل می شود.

وقتی آب خوش بولاق به چهار راه مرکزی شهر می رسد و فواره های حوض چهار راه مرکزی فوران می کنند ، از طرف مردم شهر جشن مفصلی برپا می شود و هنرمندان مشهور آن زمان خوی در چهار راه مرکزی به هنرنمایی می پردازند .

از جمله این هنرمندان می توان به که لبه تیمور تازرن ، جبار دونبه کچی که ذوق شعر و شاعری هم داشت ، آقا بالا قوالچی و هابیان قولو و ... را نام برد .

از ترانه های مختلفی که در این جشن فی البدیئه خوانده شد به یک نمونه اشاره می

شود :

خوش بولاغین سویویلا

بیرچای ایچدیم لیمویلا

خوش بولاغین سویویلا

اوشاقلار اویناییرلار

کلن یولسوا قوربان

رضا بویووا قوربان

قوچ قوزو سنه قوربان

بیرده خویا گله سن

انجمن قانون قویا

رضا شاه گلدی خویا

خوش بولاق گله خویا

اوجا بویووا قوربان

مجلس لرده گز رسن

پوراندخت نه گوزه لسن

دوشمن باغیرین ازرسن

رضا بویووا قوربان

بیر ده خویا گلرسن

خوش بولاغی گوررسن

#### ۴ - فعالیت اجتماعیون و عدالتجویانه :

میرزا نوراله خان یکانی ، دو ماه پس از تحویل اسلحه خوی (در زمان فرقه دموکرات) یتیم خانه ای را در پشت مسجد ملاحسن دایر نمود و چهل نفر از افراد بی سرپرست و بی خانمان را که در تونهای حمام بیتوته می کردند ، در آنجا گرد آورد . زنان و دختران را در یک طرف و مردان را در طرف دیگر آن نگهداری کرد و برای هر یک تختخواب و دیگر وسایل

شخصی فراهم نمود و خدمتگزاری آنجا را به شخصی موسوم به یحیی دایی سپرد. هزینه معاش آنان و هزینه حمام و نظافت آنها را هم هفته ای یک بار درحمام حاج خلیل (در نزدیکی قیان قدیمی) متقبل شد. متأسفانه این افراد پس از فروپاشی حکومت فرقه دموکرات در آذربایجان و شهادت ناجوانمردانه روانشاد میرزا نوراله خان یکانی، باز هم به تون های حمام و دریایی از فلاکت و بدبختی روی آوردند. این یتیم خانه که در سال ۱۳۲۴ هـ. ش. دایر شد محلش مدرسه فعلی همافر سربازان بود و همانجا بعدها بنام «دارالتأدیب» خوانده شد و به طوری که گفتمیم تمام دختران و پسران و زنان و مردان بی سرپرست در اینجا از برنامه غذایی و آموزشی مرتب برخوردار بودند. این گونه افراد پیش از دایر شدن یتیم خانه در تون حمامها بیتوته می کردند و لخت و عور تا گردن داخل خاکستر فرو می رفتند تا به این طریق خود را از شر سرما حفظ نمایند و با همان وضع لخت و بدون لباس در جلو ناتوایی ها گدایی لقمه نانی را میگردند. خلاصه این که نه خانه و کاشانه ای داشتند و نه تن پوش و وسایل معیشتی و در دنیایی از مسائل غیر بهداشتی و فساد غوطه ور بودند.

##### ۵- فعالیت های خدماتی و رفاهی :

مرحوم میرزا نوراله خان یکانی با همیاری حیدرخان عم اوغلو و میرزا جعفر زنجانی که از مشروطه چی ها و آزادیخواهان بودند، به منظور سر و سامان بخشیدن به وضعیت نان در شهر خوی، اقدام به دایر کردن سنگک پزی در چهار نقطه شهر نمود. در «امیر بندری» به طرف «دره کوچه سی» در «مغوه ره (مقبره) بندری» روبروی مسجد حاج بابا، در میدان گندم اولیه (نزدیک زرگرلر بازاری) در «مسگرلر بازاری» محل آن حالا بزازی شوکتی است. بعدها چهار سنگک پزی هم توسط مرنندی ها در شهر خوی دایر شد.

##### ۶- فعالیت مطبوعاتی :

روزنامه «مکافات» با صاحب امتیازی شهید میرزا نوراله خان یکانی در شهرستان خوی منتشر می شد. این روزنامه که مدیریت آن با میرزا آقاخان مرنندی، مدیر مدرسه مساوات (خسروی بعدی) در ۱۳۲۷ هـ. ق. = ۱۹۰۹ میلادی در ۲۲ ربیع الثانی منتشر شد و مشی این روزنامه با میرزا نوراله خان یکانی بود.

ادوارد براون درباره روزنامه مکافات به صاحب امتیازی و خط مشی میرزا نوراله خان

یکانی چنین می نویسد :



« مکافات ، روزنامہ منتشر شدہ در خوی در سال ۱۳۲۷ هـ . ق . مطابق با ۱۹۰۹ میلادی به مدیریت میرزا آقاخان مرنندی ( مکافات ) ، مدیر مدرسہ مساوات بیشترین موضوعات این روزنامہ به قلم ابوالحسن خان ملقب به سعید و امیر حشمت می باشد . صاحب این روزنامہ میرزا نورالہ خان یکانی بود کہ وی در زمان انقلاب مشروطیت شهرهای خوی و سلماس را فتح نمود و مشی این روزنامہ انقلابی با او بوده است .

شماره پنج آن به تاریخ ۲۴ صفر ۱۳۲۷ هـ . ق . مطابق ۱۸ مارس ۱۹۰۹ میلادی است و مشتمل بر چهار صفحه به قطع ۶/۵ × ۱۱/۵ اینچ است . قیمت ہر نسخہ آن یک عباسی است . « روزنامہ حکمت چاپ قاہرہ در شمارہ ۹۳۳ مورخ غرہ (اول) جمادی الثانی ۱۳۲۷ هـ . ق . در بارہ روزنامہ مکافات چنین نوشته است :

روزنامہ مشکین شمامہ « مکافات » نام کہ از دارالسرور خوی ... نگاشته شدہ ... و صاحب امتیاز آن جناب « میرزا نورالہ خان یکانی » بودہ بہ تاریخ ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۲۷ هـ . ق . در آن شہر دلکش منطبق گردیدہ است . خدا شاهد است دلم از دیدن آن شاد گردید<sup>۱</sup> . برگرفته از چکیدہ انقلاب حیدرخان عمو اوغلی ، ص ۱۷۱ .

روزنامہ مکافات کہ یکی دیگر از کارهای فرهنگی میرزا نورالہ خان یکانی بود ، گامهای بلندی برای روشنگری مردم بر می داشت .

## ۷- حل مشکلات مردم :

به جرأت می توان گفت زندگی شہید میرزا نورالہ خان یکانی وقف آسایش دیگران بود و او فقط بہ خلق خود و حل مشکلات مردم جامعہ اش می اندیشید و می فرمود وقتی کار مردم را رو بہ راه می کنم و گرہ کارشان را باز می کنم ، انگار کہ دنیا با ہمہ زیبایی هایش از آن من است و از خوشحالی بال و پر در می آورم .

میرزا نورالہ خان ہمانند یک پدر مہربان ہموارہ در ادارات شهرهای خوی ، مرنند ، سلماس ، دربہ حل مشکلات مردم بویژہ روستاییان بود . الحق باید او را وکیل الرعایا خواند .

**۸- میرزا نورالہ خان یکانی دشمن سرسخت قاچاقچیان و افراد فاسد و شرور بود و نسبت بہ افراد خاطی و بدکارہ و خلافکاران بیش از حد سختگیری می نمود .**

در آن زمان کہ رئیس شہربانی تبریز بود تمام مراکز فساد را در تبریز برچید و ہمین کار را در شہر خوی نیز پیادہ کرد . شہید میرزا نورالہ خان یکانی تمام مساجد را کہ پیش از ۱۳۲۰

۱- برگرفته از چکیدہ انقلاب حیدر خان عمو اوغلو ، ص ۱۷۱

و در زمان رضاشاه بسته شده بود و حتی برخی از آنها چون مسجد حجتیه خوی به انبار غله تبدیل شده بود از نو باز کرد و مراسم عزاداری را که قدغن شده بود مجدداً در زمان حکومت فرقه دموکرات آزاد نمود.

### ۹- تخفیف در بهره مالکانه :

میرزا نوراله خان یکانی حتی پیش از آن که حکومت فرقه دموکرات آذربایجان قوانینی در مورد بهره مالکانه وضع کند، در اراضی متعلق بخود رعایای خود را در کشت دیم از بهره مالکانه معاف نمود و بهره مالکانه نسبت به محصولات آبی را هم به یک ششم کاهش داد و رسوم خرمن را برچید.

### ۱۰- شهید میرزا نوراله خان اسوه راستی و درستی و صداقت و پاکی بود.

به حق می توان گفت آن مرحوم از نظر سجایای اخلاقی و فضایل و صفات انسانی در عصر خود بی نظیر بود. قبلاً به نمونه هایی از سجایای اخلاقی آن مرحوم اشاره شده و اینجا نیز جا دارد نمونه دیگری از سجایای اخلاقی ایشان را برای خوانندگان محترم تصویرگر باشیم. شخصی بنام جلال قره داغلی گویا با مشکل بزرگی روبرو بوده و از حل آن عاجز گشته بود. میرزانوراله خان مشکل او را برطرف می کند و جلال قره داغلی به عنوان سیاس و قدردانی به پول آن زمان مبلغ کلانی را هدیه می کند. آن مرحوم با مشاهده این عمل به شدت ناراحت و عصبانی میشود و میگوید مرد حسابی میخواهی شخصیت مرا به پول بفروشی؟ فراموش نکن که تنها عشق من خدمت به خلق خداست نه چیز دیگر.

### ۱۱- اصلاحات در خوی :

پس از فتح خوی به دست میرزا نوراله خان یکانی، اصلاحات سیاسی و اجتماعی در خوی شروع می شود. به زودی انجمن ولایتی تشکیل می شود و مدرسه که از مظاهر دموکراسی بودند تأسیس می شود. روزنامه ای به نام مکافات منتشر می شود و در نتیجه روند انقلاب مشروطیت بس مفید و کارساز می گردد. به گونه ای که حتی پس از اشغال تبریز توسط سالداتهای روسیه تزاری، آزادیخواهان خوی پرچم آزادی را در اهتزاز نگه می دارند. شهر خوی لوله کشی آب شده و تکمیل می گردد. کارهای اصلاحی و نیمه تمام حیدرعم اوغلو را در خوی پی می گیرد و کارهای زیادی برای تأمین رفاه عمومی، لوله کشی آب آشامیدنی، دایر کردن نانوایی های متعدد، توسعه کارخانه چراغ برق، تأمین یتیم خانه، دایر کردن مدارس به اسلوب جدید و ... را انجام می دهد.

# بخش هفتم

## میرزا نوراله خان یکانی زارع و وکالت مجلس شورای عالی (دارالشوراء)

شهید میرزا نوراله خان یکانی بارها خود را نامزد نمایندگی مجلس شورای ملی از مرند می کند و یک بار انتخاب می شود ، اما اعتبار نامه اش رد می شود و موفق نمی شود وارد پارلمان گردد . مجبور شد از صحنه سیاست به گوشه انزوا کشیده شود .

# بخش هشتم

جنگ های میرزا نوراله خان یکانی زارع

## صل اول

### جنگ با شجاع نظام مرندی و فتح (لور)

شجاع نظام مرندی پس از آن همه دورویی‌ها چون پشتش به روسها گرم بود، همچنان با مشروطه مخالف بود. به دستور صمدخان شب بیست و یکم شهریور ماه (۱۹ رمضان) شبانه به همکاری کسان خویش به خانه آزادیخواهان ریخته و پی گیر و به بند و تاراج آغاز نمود و مرند را میدان سیاهکاریهای خود ساخت و راه جلفا را به روی تبریز بست و کسانی چون میرآقا خان نویسنده روزنامه مکافات در خوی را دستگیر نمود.

در این زمان مرند به خاطر فرارگرفتن بین آذربایجان شمالی و تبریز از اهمیت بالایی برخوردار بود، از این رو برای آزادسازی این شهر از دست مستبدین جنگهای چندی میان مشروطه خواهان و استبدادگران درگرفت و میرزا نوراله خان یکانی در این جنگها هم نقش مؤثری ایفا نمود.

سید احمدکسروی در مورد جنگ عطاءالسلطنه و حاج موسی خان هجویانی، شجاع نظام دوم می نویسد: «و از آن سوی آقا میرزا نوراله خان یکانی و جهانگیر میرزا و کسانی با سیصد سوار از خوی به یاری ایشان (موسی خان هجویانی) آمدند.»

همین طور در جنگی که برای تصرف زنوز بین شجاع نظام دوم و فرج آقا زنوزی می گیرد. باز غیور مرد یکانان در میدان جنگ حضور پیدا کرده و به کمک فرج آقا زنوزی می شتابد. در این مورد ابراهیم شهیدی در کتاب زنوز می نویسد: «در این میان میرزا نوراله خان یکانی با چند نفر از مجاهدین یکانی و قفقازی و گرجی که مجهز به تفنگ های پنج تیر روسی بودند به کمک زنوزیان رسیدند، چون اطراف زنوز را کوهها فرا گرفته از لحاظ دفاع امکانات زیادی دارد. زنوزی ها عملیات دفاع را به عهده فرج آقا زنوزی و میرزا نوراله خان یکانی و مجاهدین گرجی واگذار کردند.»

در سال ۱۳۲۹ هـ. ق. صمدخان شجاع الدوله بار دیگر به حمایت روسها و طرفداری از سلطنت محمدعلی شاه قد علم نمود و نیروی خود را در «باسمنج» (قریه ای در حوالی تبریز و نرسیده به بستان آباد) متمرکز نمود. هواداران استبداد به تدریج دور صمدخان جمع شدند و شجاع نظام مرندی هم به دستور صمدخان بود که به مرند تاخت و آنجا را متصرف شد و عده ای از آزادیخواهان شهر را گشت و گروهی را از شهر تبعید نمود. این بود که انجمن ایالتی تبریز عطاءالسلطنه را با گروهی از مجاهدان مأمور دفع شجاع نظام مرندی نمود و نیز به میرزا نوراله خان یکانی و جهانگیر میرزا که سردهسته آزادیخواهان خوی بودند،

دستور داد که به یاری عطاءالسلطنه بشتابند. میرزا نوراله خان یکانی و جهانگیرمیرزا با سیصد سوار مجاهد به سوی مرند روانه شدند و با شجاع نظام مرندی مردانه جنگیدند و جنگ را پیش بردند. استاد مرحوم مهدی خان آقاسی (در دبیرستان، استاد نگارنده سطور بودند) نویسنده و مورخ بنام شهرستان خوی در اثر خود به نام تاریخ خوی، در این باره چنین می نویسد:

« در ماه رمضان سال ۱۳۲۶ هـ. ق. سرکردگانی که برای فتح تبریز و سرکوبی آزادیخواهان جمع شده بودند، چون نتوانستند کاری انجام دهند به بهانه تجدید قوا از محمدعلی شاه اجازه گرفتند به محل مأموریت اولیه خود رفتند. از آن جمله شجاع نظام بود که به مرند رفت و راه جلفا را بست و مانع رسیدن امتعه تجارتنی به تبریز گردید، تا اینکه مجاهدین به وسیله بمبی (طرح این بمب را حیدرخان عم اوغلو ریخته بود) او را کشتند. محمدعلی شاه مقام و لقب او را به پسرش موسی الرضا داد و او هم با آزادیخواهان چون پدرش سرسختانه مخالفت می نمود»

در مرند که پسرشجاع نظام مرندی راه را بسته بود، چون یک دسته از سواران ارشد با سرکرده ای نزد او بودند، انجمن تبریز عطاءالسلطنه را از تبریز فرستاد. حاج موسی خان هجواری و آن سرکرده ارشد را نیز برانگیخت و اینان دست به دست هم داده با شجاع نظام به جنگ پرداختند. از آن سوی آقا میرزا نوراله خان یکانی و جهانگیر میرزا و کسانی با سیصد سوار از خوی به یاری اینان آمدند و در آنجا هم جنگ پیش رفت.

## صلح

### جنگ شرفخانه و شکرپای

آسوریها تحت سرکردگی روسها و فرانسویان و راهنماییهای مسیونرهای آمریکایی آرزوهای بزرگی را دنبال می کردند و مصمم به یورش به بندر شرفخانه و تصرف آنجا بودند؛ لذا می بایستی فکر چاره می بود و والی تبریز هم تنها به فرستادن دسته ای کوچک از قزاقان ایرانی به بندر شرفخانه اکتفا نمود. این بود که دموکرات ها که با هوشیاری همیشگی خود خطر را احساس کرده بودند، نمایندگانی جهت سرکشی و نگهداری بندر شرفخانه فرستادند و از طرفی بسیاری از آزادیخواهان و مجاهدان تفنگ برداشته و داوطلبانه آماده رفتن به شرفخانه شدند. میرزا نوراله خان یکانی در زمان حمله آسوری ها به بندر شرفخانه با نوشتن نامه ای به حکومت تبریز با این عنوان که «من نمیتوانم این شلوغ بازیها را در وطن ببینم و تماشاچی باشم» از ریاست شهربانی تبریز دست کشیده و بار دیگر با مجاهدان

یکانی به میدان مبارزه آمده و به کمک مردم شرفخانه شتافت؛ زیرا میرزا نوراله خان یکانی مردی نبود که در زمان بحران خود را کنار کشیده و عافیت طلبی نماید. او همواره جان بر کف آماده خدمت به خلق و میهن بود.

نصرت اله فتحی در جایی از کتابش (همرمز ستارخان) می نویسد:

« خلاصه آن که میرزا نوراله خان از جوانی مرد بیقراری بوده است، مثلاً یک وقت با سیصد سوار از خوی حرکت کرد و در جنگی که بر علیه پسرشجاع نظام مرندی از طرف آزاد یخواهان شروع شده بود شرکت کرد و نیز در ابهر که نزدیک رضائیه (اورمیه) است در نبردی که علیه قوای روس آغاز یافته بود همکاری فاتحانه ای کرد و با پانصد سوار جنگی از خوی به کمک امیر حشمت معروف که در حال عقب نشینی و خروج از میهن بود شتافت و زمانی با سرپرستی عده ای داوطلب جنگ با سیمیتقو شد و ...

در شرفخانه یک گروه ۱۵۰ نفری از سربازان عثمانی بودند که روسها دستگیر و در آنجا زندانی کرده بودند. نمایندگان دموکرات ها که یکی هم شادروان میرزا نوراله خان یکانی بود اینها را آزاد و مجهز کردند و با داوطلبانی که از تبریز و دیگر جاها می رسیدند، یک نیروی ۴۰۰ یا ۵۰۰ نفری تشکیل داده و شرفخانه را پاسداری نمودند و تا روستای چهرقان پاسداری گماشتند. به یقین اگر این اقدامات صورت نمی گرفت آسوری ها شرفخانه را می گرفتند و در آن حوالی چه کشتارها که نمی کردند. دموکرات ها گذشته از حفظ و حراست شرفخانه به سلماس و اورمی نیز یاری ها نمودند و در چنان وضعیت آشفته ای به راستی که این مردانگی آنان ارج داشت. میرزا نوراله خان یکانی، اسدآقاخان، احمدآقا بالازاده، ماژور، میرحسین خان، آقازاده اورمی، میرمهدی ماکوئی از جمله دموکراتهایی بودند که در این مسئله قد علم نمودند. از ترس اینها روسها بی آن که به آزار برخیزند، آمده و از شرفخانه رد می شدند و حتی بسیاری از روسها تفنگ های خود را تسلیم اینها می کردند. به دستور کمیسیون که ریاستش با شیخ علی خان بود، همه خواروبار متعلق به روسها از شرفخانه با راه آهن به تبریز فرستاده شده، روی هم ۲۰۰۰ خروار گندم و جو و دانگی به تبریز فرستاده شد و این امر در آن وضعیت قحطی برای اهل تبریز در حکم حیات مجدد بود.

در حقیقت پس از پیروزی انقلاب اکتبر روسیه هنگام عزیمت سالداتها به روسیه، در بعضی نقاط آذربایجان مسائلی پیش آمد. از جمله در شرفخانه که روسها قورخانه خود را جا گذاشته و رفته بودند، آسوری ها در اورمیه به پا خاسته، بیم آن می رفت که به آنجا رفته و قورخانه را به دست گیرند. این بود که از تبریز عده ای از جمله میرزا نوراله خان یکانی به آنجا رفته، شرفخانه را نگه داشتند.

در همان زمان رئیس کردهای شکاک سیمیتقو از هر طرف شروع به قتل و غارت نموده و از طرفی جیلوهای وارد شده از عثمانی به ایران (آسوریه) شروع به اغتشاش کرده و در سلماس و اورمی ناامنی‌ها می‌آفریدند. و نیز در روسیه انقلاب شده نیروی امپراتوری تراز نابود شده شروع به بازگشت به روسیه نموده و سالدات‌ها از اطاعت فرماندهان سرپیچی کرده و در اورمیه و گونئی (شبستر) و سایر جاها شلوغی‌ها راه اندازی کرده بودند و درچنین اوضاع و احوالی بود که میرزا نوراله خان طی نامه‌ای به حکومت تبریز و با اعتراض به شلوغی‌های موجود دست از ریاست شهرستانی تبریز کشیده با مبارزین سواره یکان به صحنه مبارزه در شرفخانه راه افتاد.

## صل ۳۰۴

### مناک با اسماعیل آقا سیمیتقو

پیروزیهایی که برای اسماعیل آقا سیمیتقو دست داد، از یک طرف و کمک‌ها و تشویق‌های نمایندگان سیاسی خارجی از طرف دیگر، او را در اندیشه خودش استوارتر گردانید و کردها را به وی راغبتر گردانید و در اواخر پاییز تصمیم گرفت دایره تسلط خود را بیشتر گرداند و دهات لکستان از محلات سلماس را تصرف نماید. در آذرماه بسیج نیرو نمود و با عده‌ای از کردان و سپاهیان مزدور عثمانی در دهات مزبور قتل و غارت و بی‌عصمتی‌های فراوان نمود و قریه قره قشلاق را به کلی ویران نمود. میرزا نوراله خان یکانی و محمدعلی خان خالصه به خوی وارد شدند. والی تبریز، حاج حسن آقا تاجرباشی و وثوق الممالک را برای تهیه تدارکات جنگی معین کرد و اختیارات کافی در این خصوص به ایشان داد. دسته‌های مزبور که جمعاً در حدود ۳۰۰۰ نفر بودند در نوزدهم ربیع الاول به سوی سلماس روانه شدند. اردوی خوی که در داخل «کهنه شهر» (غرب سلماس فعلی) موضع گرفته بودند. در محاصره کردان قرار گرفته و تا پاسی از شب پایداری کردند و در نیمه شب خط محاصره را شکسته به سلماس مراجعت کردند. اردوی خوی در حمله دوم خود کهنه شهر را تصرف کردند و چون اکراد عاقبت کار خود را وخیم تشخیص دادند، تقاضای صلح و آشتی کردند، اما والی تبریز دستور داد تا تسلیم بلاشرط اسماعیل آقا سیمیتقو او را تعقیب نمایند. میرزا نوراله خان یکانی نیز به کمک ایشان شتافت.

در صفحه ۵۳۷ کتاب تاریخ خوی به قلم محمد امین ریاحی در رابطه با سیمیتقو چنین آمده است: «نیروها از همه سو به خوی می‌رسند. اقبال السلطنه اعلام کرد هزار نفر



به سرکردگی علیقلی خان میرینجه به چالديران رسیدند. بانصد سوار از یکان رسیدند، میرزا نوراله خان یکانی از تبریز آمد. از روستاها از هر خانه یک تفنگچی حاضر شد. وثوق الممالک و حاج حسن تاجرباشی از طرف سردار (ستارخان) به خوی آمدند و هزینه های لشکرکشی را زیر نظر گرفتند در هنگامی که مسیحیان در اورمی بپا خاسته بودند و می کوشیدند به پشتیبانی بیگانگان نیروی جداگانه و یا دقیق تر کشوری در برابر دولت ایران پدید آورند. چون شمار خود را از آسوری و ارمنی کم می دیدند، بر آن شدند که کردان را نیز همدست خود سازند و برای گفتگو در این زمینه سیمقو یا سیمیتقو را مناسب تشخیص دادند (چون خود کردها می گویند سیمقو همان نام اسماعیل است که در زبانهای دیگر گردانیده «سیمقو» گویند. از این رو گفتن سیمقو یا سیمیتقو که مصطلح شده درست نمی باشد.

مارشیمون پس از ورود به سلماس چون در اندیشه فریفتن سیمقو بود به او پیام فرستاد که روز شنبه بیست و پنجم اسفند ماه (سوم جمادی الثانی) هنگام غروب هر دو به کهنه شهر بیایند و در آنجا در خانه ای با هم ملاقات و مذاکره نمایند.

به نقل از سیمقو گویا مارشیمون در این ملاقات به او گفته بود: «این سرزمین که اکنون کردستان نامیده می شود، میهن همه ما بود، ولی جدایی در کیش ما را از هم پراکنده ساخت و به این حال انداخت. اکنون می بایست همدست شویم و این سرزمین خود را به دست گیریم و با هم زندگی کنیم و بعد گفته بود: «ما سپاه بسیج کرده ایم ولی سوار نداریم، اگر شما باشید می رویم بر سر تبریز و آنجا را هم می گیریم» سیمقو به او نوید همدستی می دهد و با چهره خندان او را بدرقه می کند. اما مارشیمون درست در لحظه ای که پا در رکاب کالسکه می گذارد با شلیک تفنگ سیمقو که به پشتش می خورد از پای می افتد و کردها که در پشت بام ها پناه گرفته بودند همه آسوریان را جز یک یا دو تن می کشند. حدود ۱۴۰ سوار آسوری کشته می شود. علی آقا برادر دیگر سیمقو با تیر دیگر مارشیمون را بی جان می سازد.

اسماعیل آقا سیمقو همیشه این جریان را شاهکاری از خود می دانست و گله می کرده است که ایرانیان ارج این کار او را ندانستند. حقیقت این است که کار او خیلی ناسنجیده و بیخردانه بود. چه این کار او انگیزه ای شد برای کشته شدن بیش از ۱۰ هزار مردان و زنان مسلمان ترک بی گناه آذربایجان غربی به این ترتیب بود که رئیس کردهای شکاک (اسماعیل آقا سیمقو) که در حال مبارزه با مشروطه طلبان و آزادیخواهان بود از هر طرف کشت و کشتار و غارت و چپاولگری نمود.

## صل و هارم

### ملک های پارتیرانی میرزا نوراله خان یکانی

در صفحات پیش به ضرورت بحث به برخی از جنگهای پارتیرانی میرزا نوراله خان یکانی و یارانش با سپاهیان روس اشاراتی داشتیم . در تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان به نوشته سید احمد کسروی تبریزی آمده است که :

دسته ای از مجاهدان به اسلامبول کوچیدند . یکی از آنان میرزا نوراله خان یکانی می باشد که داستان خود را چنین می گوید :

« ما چون به استانبول رسیدیم ، چون پول کمی داشتیم برای آنکه بیکار نمایم با میرزا غفار زنوزی همباز گردیده به داد و ستد پرداختیم ... در این میان اتفاق نیکی پیش آمد و آن این که چون در همان سال دولت عثمانی با دولت بالکان به جنگ پرداخته بود ابراهیم آقا با یکصد و پنجاه نفر از مجاهدان آذربایجانی داوطلبانه با سپاه عثمانی همراهی کردند و در کارزار دلیری و چابکی بسیار از خود نشان دادند و نخستین سپاه ایشان پا به شهر ادرنه گذاشته بود و دولت عثمانی به پاداش این دلیری و جانفشانی دو روستای بلغاری را که کسانش گذارده و رفته بودند به ایشان داده بود ... اینان چون از احوال ما آگاه شدند ، کس فرستادند ما را نزد خود فراخواندند و چون ما رفتیم ما را برادرانه پذیرفتند ... در اینجا بودیم که جنگ با روس پیش آمد و ما به ایران خواستیم آمد . »

باز در تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان از زبان امیر حشمت (ابوالحسن نیساری) چنین آمده است :

« من با همراهان خود که آقای میرزا نوراله خان یکانی و حاج میرزا آقا بلوری ، هاشم خان و نصرت خان و فارس الملک و دیگران تا دویست تن بودیم به رواندوز رسیدیم . از مرز بازرگان به ایران آمدیم و بر سر روسیان تاختیم ... شکست خوردند ... در « موانه » بار دیگر جنگ رخ داد ... در اینجا نیز ما فیروز آمدیم . در موانه آسوریان و ارمنیان مسلمانان را کشتار کرده بر بچه ها و زنها نیز نبخشوده بودند و نمایش بس دلگدازی پدیدار بود . از اینجا نیز ما گفتیم هر که را از آنان پیدا کردیم زنده نگذاریم ... در سه فرسخی آنجا تپه هایی را روسیان سنگر کرده بودند ... جنگ آغاز شد... در این جنگها که رخ می داد مجاهدان بویژه چند تن از ایشان که میرزا نوراله خان یکانی و فارس الملک و نصرت باشند دلیری بسیار نشان می دادند ... باز روسیان شکست خورده و تا ابهر (نزدیکی اورمیه) که جای سخت و میان دره است و از آنجا تا اورمی که دو فرسخ بیش نیست پس نشستند . جنگ چهارم در

ابهر روی داد و در اینجا نیز ما فیروز آمدیم و روسها خود را به شهر رسانیده و به یاری اعتمادالدوله و دیگر هواداران خود شهر را استوار کردند و به ایستادگی پرداختند و ... « چه خوش گفته است : و. ب. اتیس شاعر معروف ایرلندی :

گفت حالا که همه چاهها خشکیده اند

با کدام آب گل ها را آبیاری کنم

پاسخ داد چیزی نمانده است به جز

خون جاری درون رگهایمان

گل سرخ نباید بخشد ...

هنگامی که مجاهدان در سلماس گرد آمده بودند اجلال الملک حاکم اورمیه که خود تمایلات آزادیخواهی داشت ، داستان جانگداز شهادت ثقه الاسلام و شیخ سلیم و بارانش را تلگرافی به آنان خبر داد ، و ضمناً اطلاع داد که چهار هزار سالدات روس از خوی عازم سلماس شده اند . چون لازم به تصمیم فوری بود سران مجاهدان به مشاوره پرداختند . امیر حشمت عقیده داشت چون عده کافی برای مقابله با سپاهیان روس است نباید عقب نشست و باید به مقابله پرداخت ولی سایرین جنگ را بی فایده دانسته و اصرار داشتند که از مرز عثمانی گذشته به آن دولت پناهنده شوند و چون نتوانستند تصمیم واحدی بگیرند سه دسته شدند :

امیر حشمت بر آن شد که از راه اورمی و ساوجبلاغ (ساووق بولاق = سویوق بولاق =

مهآباد) و کردستان خود را به تهران برساند .

میرزا آقا بلوری راه چهریق را در پیش گرفت که به دولت عثمانی پناهنده شود .

یکانیان و مجاهدان خوی بر آن شدند که به یکان بروند و در آنجا قریه ای مستحکم

بسازند ( این همان قریه ای است که امروز بنام بانی آن میرزا نوره خان به نام « نورآباد »

خوانده می شود وزادگاه نویسنده این سطور می باشد) و اگر صمدخان قشونی برای دستگیری

آنان فرستاد از خود دفاع کنند ، میرزا نوره خان یکانی به خوی رفت که پس از انجام

کارهای شخصی به این دسته بپیوندند. هر دسته از ایشان به طرف هدف خود رهسپار شدو اما

یکانیان و مجاهدان خوی که دشمن خود را فقط حاجی صمدخان شجاع الدوله و سایر

بدخواهان مشروطه در ایران می دانستند و به نظر خودشان توانایی مقابله با آنان را داشتند ،

به زودی متوجه شدند که اشتباه می کنند ، زیرا معلوم شد که روسها نیز با آزادیخواهان از

در دشمنی درآمده اند . بنابراین ایشان مجبور به ترک وطن شدند . آری در خاک ایران

زندگی برای فرزندان دلاور و میهن پرستان حقیقی دیگر دشوار شده است. میرزا نوره خان

به خوی آمد، چون سالداتهای روس را مراقب خویش دید، اندک وجهی تهیه دید، مخفیانه از خوی به قریه یزیدکان (از توابع شهرستان خوی که در آن زمان در اشغال عثمانیها بود) رفت. کمی بعد قوچعلی خان یکانی، بخشعلی خان یکانی و رجب علی خان یکانی نیز با عده ای به قریه آمدند و دسته ای شدند. چون همگی مردان غیور و شجاع بودند. بر آن شدند که در یزدکان نشیمن کنند و از سپاهیان روس و سالداتهای آن دولت که در راه خوی - سلماس رفت و آمد می کردند با دستبردهای ناگهانی هر چه می توانند بکشند و مال و اسلحه به غنیمت بگیرند و بدین طریق به انتقام مجاهدانی که روسها در تبریز کشته بودند از آنان کینه جویی کنند مدتی به این شبیخون ها و دستبردها اقدام می کردند تا این که دولت روس فهمید و به دولت عثمانی یادداشت های اعتراض آمیز فرستاد بنابراین عثمانی ها مجبور شدند که ایشان را از سر حد دور کرده و به شهر وان بفرستند، ولی یکانیان در آنجا نیز راحت ننشستند. به طور ناگهانی و نهانی در حوالی ائواوغلی و یکان بر روسها می تاختند و اسلحه و مهمات و امتعه تجارتنی به غارت می بردند و سالداتها را می کشتند و باز می گشتند و خود را به وان می رساندند، چون روسها بار دیگر به این مسئله پی بردند دوباره به دولت عثمانی اعتراض کردند و دولت عثمانی مجبور شد که یکانیان را دو قسمت کند یک قسمت را همراه میرزا نوراله خان یکانی به استانبول و دسته دیگر را همراه بخشعلی خان و رجبعلی خان یکانی به «تبلیس» (یکی از شهرهای شرقی و سرحدی ترکیه) فرستادند که تحت نظر زندگی کنند.

در بیستم ذیحجه ۱۳۳۷ هـ. ق. میرزا نوراله خان یکانی و آقا میرعیسی سعیدی که از رجال معروف مشروطه خواه خوی بودند و در خاک عثمانی به سر می بردند، با تمام احترام وارد خوی شدند و اهالی خوی استقبال گرم و پرشوری از ایشان به عمل آورد.

## فصل پنجم

### ضرورت مهاجرت از تبریز

با رسیدن دسته پنجم ایروان (از نیروهای روسی) با هشتصد سالدات و چهار عراده توپ به فرماندهی یک کلنل دژ آگاه و دژ خو، در آذرماه ۱۲۹۰ هـ. ش. در تبریز جنگی مابین آزادخواهان و قزاقها و سالداتها (سربازها) ی دولت خودکامه روس درگرفت و چهار روز ادامه پیدا کرد و در واقع روسها از شهر تبریز انتقام می گرفتند. بعد از چهار روز جنگ قرار شد که هرکه خواست از تبریز برود و هر که نخواست تفنگ و فشنگ خود را به روسها تحویل دهد. در آغاز شب آقایان: میرزا نوراله خان یکانی و امره قیزلی (امیر خیزی) و کسان دیگری به خانه ثقه الاسلام رفتند تا نظر او را نیز جویا شوند، ثقه الاسلام که از حرفهای کنسول روس سخت ناراحت بود، به همگی پاسخ داد هر چه زودتر تبریز را ترک نمایند.

میرزا نوراله خان یکانی با جمعی از دوستانش که حدود ۶۰ نفر بودند پیش از دمیدن آفتاب برای گذشتن از آجی چای خود را به آب زدند و روسها که متوجه اینها شده بودند اینها را به توپ بستند ولی آنها به هر نحوی بود از رود گذشتند و به راه خود ادامه دادند. میرزا نوراله خان یکانی، امیر حشمت (که بعدها به ابوالحسن خان نیساری مشهور شد) میرزا آقا بلوری، امره قیزلی، مشهدی محمد علیخان، حاج باباخان اردبیلی، اسد آقاخان، حاجی خان (پسر علی میسو)، ابراهیم آقا، فارس الملک، صولت السلطان، هاشم، نصرت اله خان، حسن آقا قفقازی، میرزا احمد کلانتر بازار، علیزاده خیابانی، سید کاظم یکانی، میرزا آقا (مدیر روزنامه ملت) و ... جزو خارج شدگان از شهر تبریز بودند. بدینسان از شب چهارشنبه پنجم دیماه ۱۲۹۰ (پنجم محرم ۱۳۳۰) روسها به یکبار بر شهر تبریز مسلط شدند و دستگاه آزادی را از شهر تبریز برچیدند و چند سال تبریز بدترین وضع را داشت و ننگین ترین کارها در آنجا صورت گرفت که از آن جمله شهید شدن ثقه الاسلام و شیخ سلیم و یارانش به دست روسها بود. معلوم شد که روسها می خواهند جنبش آزادخواهی در آذربایجان و گیلان را که جلوگیری سیاست روسها بود خاموش سازند، چه در هر دو قسمت یک روز به کار برخاستند. جریان اوج گیری اقدامات روسها از این قرار بود که در آغاز محرم ۱۳۲۹ هـ. ق. دولت روسیه به ایران اولتیماتوم داد و عرصه را در هر جا از جمله در خوی به آزادی خواهان تنگ کرد، تا آنجا که در تبریز بنای جنگ با روسها را گذاشتند و پس از ۴ روز کشت و کشتار به دست حکومت مرکزی دست از جنگ کشیدند. پس از اولتیماتوم لشکریان روس در ماه ذیقعد ۱۳۲۹ هـ. ق.، به خوی آمدند و مسیو اوپری ژانسکی به مقام

کنسولگری روس در خوی منسوب شد و شروع به مداخله در امور شهر را نمود و به آزادیخواهان سخت گرفت. آقای میرزا نوراله خان یکانی می گوید: چون کار اولتیماتوم روسها بالا گرفت، در تبریز بیم زد و خورد بیشتر می شد. کمیته داشناکسیون از دسته دموکرات تبریز نمایندگانی را برای مذاکره دعوت نمود. کمیته دموکرات هم مرا با کربلایی علی آقا حریری به نمایندگی فرستاد، ما چون رفتیم پنج نفر از ارمنیان با ما به مذاکره نشستند که یکی از آنان پطرس خان بود. همه بر آن شدیم که اگر روسها جنگ را شروع کنند به جنگ برخیزیم و با این بیمان از آنجا بیرون آمدیم. لیکن دو سه روز پیش از جنگ با روس بود که شنیدیم پطرس خان همه دسته خود را برداشته و از شهر بیرون رفته است. این کار ارمنی ها از این جهت بود که در تهران یفرم خان گردن به اولتیماتوم روسها نهاده بود و از اندیشه مقاومت دست کشیده بود و شاید انگیزه دیگری نیز داشت. خلاصه اینکه در جنگ با روسها ارمنیان را دستی نبود. غیر از افرادی که فوقاً برشمردیم، آقایان: ملاعلی ضرغام، سید کاظم تبریزی، سلطانعلی، یوسف خان، میرزا حسین اردبیلی، محرم، ابش، عزت، بالابیک حسین زاده، غلام آقا، مشهدی تقی و چند تن از قره بولاغیان و یک نفر روس از جمله کوچندگان بودند. همه این مجاهدین در چند جنگ شرکت جسته و همیشه پیروز بودند و نیرومند و هرگز دست به دارایی مردم دراز نمی کردند و در روزهای آخر سراسر بازار و بانکهای روس و انگلیس را پاسداری می کردند و اکنون که تبریز را ترک می گفتند بیشترشان تهی دست بودند و این نمونه پاکدامنی و امانت داری ایشان بود. دسته ای که به تبلیس تبعید شده بودند، پس از مدتی به ایران بازگشتند و گاهی به روسها یورش می بردند و کشتار راه می انداختند و اموال آنان را به غنیمت می بردند. کم کم نام بخشعلی خان یکانی بر سر زبانها افتاد و روسها از نام او می ترسیدند. باید گفت در پیشرفت مشروطه در آذربایجان، یکانی ها بویژه چند تن که نامشان برده شد، رنجهای فراوان بردند و همواره باید نامشان به سرافرازی و نیکی یاد شود. نخستین مهاجرت میرزا نوراله خان یکانی مهاجرت وی به باکو بود. این سردار رشید و قهرمان آذربایجان و این عنصر پاک و لایق از جمله مهاجرینی بود که دیار خود را ترک و ساکن باکو شد به عضویت اجتماعیون - عامیون قفقاز درآمد. عده ای از اعضای آذربایجانی و ایرانی فرقه اجتماعیون و عامیون قفقاز کمیته ای به نام اجتماعیون عامیون ایران تشکیل دادند که با آزادیخواهان ایران و آذربایجان در تماس بودند. میرزا نوراله خان یکانی جزو هیأت رئیسه حزب اجتماعیون - عامیون ایران بود و اولین هدف این حزب حمایت از همشهریان و هم میهنان خود در آذربایجان شمالی بود.

## فصل ششم

### تبعید و زندگی در تبعید

روزگار حماقت دوران استبداد مدرن ایران پس از حبس و بازداشت او را در کنج دهی که خود آباد کرده بود و نورآباد نام گذارده بود به عزلت کشاند، اما علیرغم این انزوا این رادمرد آزاده و ترقی پرور لحظه ای از آبادانی یکانات و خدمت به مردم آن باز نایستاد .

آنهايي که با تاریخ و یا حوادث گذشته کشورمان در مشروطیت ایران آشنایی کامل دارند بخوبی براین مورد وقوف کامل دارند که هرکدام از دلاورمردان عصر مشروطیت به نحوی مزد دلاوری و وطن پرستی و آزادی و استقلال خواهی کشور خود را از دست عوامل استعمار نابخرد گرفتند که نمونه برجسته آن ستارخان و باقرخان و عموی بزرگوارم میرزا نوره خان یکانی و سایر دلاوران این مرز و بوم که با حيله و تزویر برای از میان برداشتن آن گردان سرفراز و همیشه جاویدان تاریخ کشورمان اقدام نمودند و سرانجام آنها را کشتند و نابود کردند و یا تبعید نمودند . از آن جمله میرزا نوره خان یکانی هم به پاس خدمت برجسته و ارزنده و دلاورانه اش در انقلاب مشروطیت از ریاست شهربانی (نظمیه) تبریز معزول و به نورآباد یکانات مرند تبعید شد و تا سال ۱۳۲۰ شمسی یعنی حمله متفقین (آمریکا ، شوروی ، انگلستان) به ایران و تبعید رضاشاه از ایران به ناچار و به حکم اجبار به حالت تبعید در دهکده نورآباد یکان به سر برد و او حتی در تبعید هم دست از افکار آزادیخواهانه و مبارزه در راه آزادی دیگر آمال بلند و نیات خیرخواهانه خود برنداشت و پیوسته در جهت آزادی و آگاهی بخشیدن و بهبود بخشیدن به سطح زندگی مردم و دیگر آرزوهای عالی می زیست .

بیش از جریانات فوق با پیش آمدن محرم سال ۱۳۳۰ هـ . ق . ، مجاهدین تبریز از جمله میرزا نوره خان مجبور به کوچ از تبریز می شود و سرانجام خود را به اسلامبول می رساند .

میرزا نوره خان خود در این مورد می گوید :

« ما چون به اسلامبول رسیدیم ، چون پول کمی همراه داشتیم برای پرهیز از بیکاری با میرزا غفار زنوزی هم منزل شدیم »

در حقیقت میرزا نوره خان یکانی در جنگ سال ۱۲۹۰ هـ . ش . چهار روز با سپاهیان روس مردانه می جنگد و سپس با شصت نفر از آزادیخواهان راه ترکیه را پیش می گیرد و در اسلامبول با آقایان میرزا غفار زنوزی ، محمدعلی خان تربیت و سید حسن تقی زاده که بارها در ایران به مقام وزارت و صدارت رسید هم منزل می شود و به داد و ستد

می پردازد. بدین سان که از آبادی نزدیک، ماست و دیگر خوراکیها خریده و به اسلامبول بار می کنند و خود میرزا نوراله خان در این مورد می گوید:

«... زمانی چنین می بودیم تا در نتیجه پیش آمدی سرمایه از دست دادیم و چون در این هنگام دولت عثمانی مکتب پلیس باز می کرد داوطلبانه به آنجا رفتیم. رخت و نشیمن گاه و دیگر چیزها را دولت می داد و ماهی می بایستی پول خوراک خود را بپردازیم و چون ما نمی توانستیم آن را بپردازیم ناگزیر شدیم مدرسه را رها کنیم. سپس دولت عثمانی آن را هم به گردن گرفت. ما مدرسه را به پایان رساندیم و گواهینامه گرفتیم ولی چون بسته ایران می بودیم کار به ما ندادند و ما باز بیکار شدیم تا جنگ با روس پیش آمد و ما به ایران خواستیم آمد.»

در بیستم ماه ذیحجه ۱۳۳۷ هـ. ق. میرزا نوراله خان یکانی که از رجال مشهور مشروطه خواه خوی بود و در خاک عثمانی به سر می برد، با احترام تمام به خوی بازگشت و اهالی خوی استقبال بس شایانی از ایشان به عمل آورد. میرزا نوراله خان یکانی بعد از وارد شدن به ایران با عثمانیها همراهی نموده تا اورمیه می آیند و از اورمیه عازم بغداد شده و از بغداد راهی تهران می شوند و از تهران به تبریز آمده و به سرکلانتری (رئیس شهربانی) تبریز می رسند و در تبریز چنان امنیتی برقرار می کنند که تا آن زمان کس ندیده بود و تا آن زمان آن شادروان در منطقه یکانات به «رئیس» مشهور می شود.



# بخش نهم

سرانجام میرزا نورالہ خان یکانی زارع

## صل اول

### چگونگی پیدایش فرقه دموکرات و گرایش میرزا نوراله خان به این فرقه

برادر فاضل و بزرگ نگارنده این ستور یعنی « بیوک یکانی زارع » در صفحات ۶۳ ، ۶۱ و ۶۹ از اثر خود به نام ( ۳۷ سال التهاب ) می نویسند :

« من برای اولین بار نام فرقه دموکرات آذربایجان را بدین سان که تعریف می کنم به گوشم می خورد و آن اینکه در یکی از روزهای تابستان سال ۱۳۲۴ هـ . ش. با عمویم نوراله خان یکانی از شهر (خوی) به ده نورآباد که ملک شخصی مان بود رفته بودیم و قرار بود چند روز بعد من و پسرعمویم ( مهرعلیخان = مهران) به اتفاق عمویم به بیلاق برویم تا مدتی در آنجا به استراحت و گردش بپردازیم . در همین زمان دو نفر از دوستان عمویم که در دوران مشروطیت همواره در جبهه های جنگ بر علیه دشمن ملت و میهن با هم « جنگیده » و از آن زمان دوست بسیار صمیمی و نزدیک به هم بودند ، از تبریز به نورآباد برای دیدن و گفتگو با عمویم درباره تشکیلات فرقه دموکرات نزدیکی های ظهر به ده وارد شدند و من نیز مشغول پذیرایی از مهمانان عالیقدر بودم . در واقع من و عمویم آنروز برای اولین بار اسمی از فرقه دموکرات آذربایجان و هدف و چگونگی تشکیل آن به گوش ما خورد . این دو نفر از دوستان دیرین عمویم آمده بودند تا عمویم را راضی به فعالیت و مبارزه در فرقه دموکرات بنمایند ، چون عمویم در آذربایجان در میان مردم نفوذ و محبوبیت خاصی داشت اکثر مردم آذربایجان به خاطر فداکاریها و سوابق درخشان او در جریان مشروطیت ایران و همچنین مبارزه و پیکارهای دلیرانه با روسهای تزاری فوق العاده او را دوست داشتند و حرف های او را از جان و دل می پذیرفتند . بر این اساس دوستان عمویم مأموریت داشتند به هر ترتیبی شده او را با خود همراه و وارد فرقه دموکرات آذربایجان بنمایند . دوستانش روی این اصل همواره تأکید داشتند مبنی بر اینکه چون انقلاب مشروطیت ایران از مسیر اصلی خود کاملاً منحرف گشته و به طرف استبداد و دیکتاتوری پیش رفته و منافع اکثریت ملت ایران به خطر افتاده و مالکین عمده و سرمایه داران بزرگ از خدا بی خبر ثروت و حکومت را بدست گرفته چه خارجیان و چه ایادی آنها به غارت و چپاول ثروت بی حد و حصر این مملکت پرداخته اند کشور ما که از غنی ترین و پر ثروت ترین کشورهای روی زمین و مردمان آن در اثر این غارت و بیدادگری خارجیان و عمال داخلی آنها از مظلوم ترین و فقیرترین کشورهای روی زمین است . ما می خواهیم با تشکیل فرقه دموکرات در آذربایجان و کردستان زمام امور را به دست بگیریم و سپس به کمک حزب توده در سرتاسر ایران

حکومت زور و قلدری و استبدادی را بیندازیم و چون همسایه شمالی با ما هزاران کیلومتر مرز مشترک دارد و از اینکه حکومت استبدادی و مخصوصاً حکومت طرفدار شدید غرب بر سر کار است، برای واژگونی او به ما کمک خواهد کرد.

پس از اینکه شادروان عمومیم به دقت سخنان آنها را شنید در مقابل اظهار داشت این مثل معروف را می دانیم که هر کسی با طناب بیگانه ته چاه برود سقوطش حتمی است. روی این اصل و به واسطه پیروی در سن (۶۸) سالگی من از این کار معذورم و به طوری که من و شماها می دانید دوستان دوران مشروطیت ما بیش از ۴۰ سال است که در زیر خروارها خاک با دلی آرام و آسوده غنوده اند. این کار از عهده جوانان برمی آید در این مورد کاری از ما پیران ساخته نیست. مضافاً بر اینکه من به آخر و عاقبت این کار خوش بین نیستم. به این علت که همسایه شمالی ما منافعی در این کار دارد. به محض اینکه به هدف و منافع خود رسید ما را تنها خواهند گذاشت و ما در دو جبهه یعنی هم با حکومت مرکزی و نیز با غرب یعنی انگلستان و آمریکا که منافع بی شماری در این مملکت دارند، نمی توانیم و قادر نیستیم بجنگیم و من آخر و عاقبت این کار را به صلاح ملت و مملکت نمی دانم و باز تکرار می کنم از شرکت در فرقه دموکرات آذربایجان معذورم.

دوستان عمومیم باز ادامه دادند که من و شما بخواهیم و یا نخواهیم این کار خواهد شد. اگر ماها که این مملکت مال ماست خود را کنار بکشیم دست عده ای از مهاجرین روسی برای تاخت و تاز و کشت و کشتار در این مملکت باز خواهد بود و روی این اصل آخر و عاقبت این کار هر چه می خواهد باشد این وظیفه ملی و میهنی ماست که حتماً در این تشکیلات شرکت جوییم تا جایی که برای مهاجرین باقی نماند و تقریباً می توان گفت و به این نتیجه رسید که با این حرفهای آخری عمومیم را قانع و عصر همان روز برای تهیه کارهای مقدماتی به همراه عمومیم به سمت خوی حرکت کردند و به طوری که می دانیم پس از مدتی یعنی در ۲۱ آذر همان سال ۱۳۲۴ فرقه دموکرات در سرتاسر آذربایجان زمام امور را بدست گرفت!

فرقه دموکرات آذربایجان در حالی که هنوز سازمانهای حزب توده ایران در سرتاسر آذربایجان فعالیت می کردند بدون اطلاع رهبران حزب توده پس از ملاقات سید جعفر پیشه وری با میر جعفر باقر اوف رئیس جمهور آذربایجان شوروی در باکو با موافقت دولت شوروی و پشتیبانی و مساعدات مادی و معنوی آنها تشکیل گردید. درباره تشکیلات فرقه دموکرات آذربایجان کتاب ۱۲ شهریور (شهریورین اون ایکیسی) که به مناسبت

نخستین سالگرد تشکیل فرقهٔ دموکرات انتشار یافته توضیحاتی بدین شرح دارد. پس از مکاتبات زیادی ما بین شبستری و پیشه وری سرانجام پیشه وری از تهران به تبریز وارد و دربارهٔ تشکیلات فرقه دموکرات آذربایجان به بحث و گفتگو می پردازد و سرانجام نظر پادگان مسئول حزب توده آذربایجان را به خود جلب می نمایند و پس از چند روز بحث و گفتگو و شور دربارهٔ تشکیل فرقه دموکرات بالاخره این سه نفر یعنی آقایان پیشه وری و شبستری و پادگان فرقهٔ دموکرات آذربایجان را تشکیل می دهند .

در ابتدای امر درصدد بر می آیند که آزادی خواهان به نام و سران مشروطیت آذربایجان را که در بین مردم محبوبیت بسزایی داشته اند وارد تشکیلات فرقهٔ دموکرات بنمایند . این مسئله خود مشکل بزرگی بود چون آزادیخواهان و سرداران مشروطیت ایران به علت اینکه مردم از سازمانها و تشکیلات سیاسی نتیجهٔ مطلوب ندیده و به جز حرف و تظاهر عملی ندیده بودند مخصوصاً که حامی و پشتیبان این تشکیلات شوروی ها بودند .

در ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ سید جعفر پیشه وری بیانیه ای مشتمل بر ۱۲ ماده را که اولین مدرک کتبی و سنگ بنای فعالیت دموکرات ها به زبان آذربایجانی و فارسی بود نوشت و قرار بر این شد که بیانیه مزبور به امضای تعدادی از آزادیخواهان و رجال سرشناس و سران مشروطیت آذربایجان برسد . گر چه این کار آسانی نبود به هر صورت مایوس نگردیدند و به تلاش خود ادامه دادند و سرانجام موافقت و امضای بعضی از رجال از آن جمله شادروان عموم نوراله خان یکانی را به خود جلب نمودند لذا بیانیه مزبور با ۴۸ امضاء انتشار یافت ...»

## فصل سوم

### علل شکست فرقهٔ دموکرات آذربایجان

نهضت دموکراتیک آذربایجان که با تکیه بر آمادگی انقلابی مردم آذربایجان و ناخرسندی عمومی ملت ایران و لزوم ایجاد تحولات بنیادین در کشور و با بهره گیری از اوضاع مساعد بین المللی به وجود آمد و نضج گرفت ، اگر راه خود را صحیح می پیمود و با واقع بینی انقلابی سیاست خود را در وهلهٔ اول منطبق بر نیازهای کشور خود و آمال اکثریت ملت ایران اتخاذ می کرد و عالمانه و مصممانه و با استقلال رأی از علمی ترین اصول انقلابی پیروی می کرد ، می توانست سراسر میهن ما را در بر گیرد . اما رهبران نهضت دموکراتیک آذربایجان اول این که ، گورگورانه از سیاست روز دولت شوروی تبعیت کردند. دوم اینکه با عدم توجه به این حقیقت که آزادی آذربایجان جدا از آزادی ایران میسر نیست ، به جنبش ملی آذربایجان رنگ و بوی محلی دادند . سوم این که به سرکوبی دشمن که دچار

سراسیمگی و پراکندگی بود نپرداختند. چهارم این که، با مطرح کردن تنها آزادی آذربایجان، فرصت پردازش تضعیف و ایجاد تفرقه در صفوف آزادیخواهان و تشکل نیروها را به دشمن خود دادند و موجبات شکست خود را فراهم ساختند.

## صل سوم

### کشتار اعضای فرقهٔ دموکرات آذربایجان پس از ورود قشون مرکزی به آذربایجان

قدرت حاکمهٔ ایران وقتی دید هیچگونه زمینه و پایگاهی را در ایران برای مبارزه علیه نهضت دموکراتیک آذربایجان و کردستان و سایر نواحی ایران ندارد، به فکر استفاده از کمک های خارجی افتاد و مسئلهٔ داخلی کشور ایران یعنی آذربایجان را یک مسئلهٔ بین المللی اعلام نمود این بود که توسط دولت حکیمی در ژانویه ۱۹۴۹، مسئلهٔ آذربایجان در سازمان ملل متحد مطرح و مسئولیت این وقایع به گردن اتحاد شوروی انداخته شد. باید گفت همه ادعاهای واهی و بی پایه امپریالیست های انگلیسی و امریکایی از واداشتن دولت ایران به طرح چنین شکایتی در مجمع جهانی صرفاً برای سرپوش گذاشتن مداخلات نابجای خودشان در امور داخلی کشورهای یونان و اندونزی و انحراف توجه محافل بین المللی به این گونه عملیات مداخله گرانهٔ خودشان در یونان و اندونزی بود. تحریکات و دسایس امپریالیست های امریکا و انگلیس سرانجام به ارتجاع ایران جان تازه ای بخشید. از بهار سال ۱۹۴۶ میلادی حمله گروههای ارتجاعی علیه اماکن، سازمانها و فعالین نیروهای دموکراتیک از سر گرفته شد. جالب اینکه نیروهای پلیس و ژاندارمری نه تنها مانع این یورش ها نشدند، بلکه جنایتکاران را تقویت و حمایت نیز می کردند.

با سقوط کابینه ائتلافی قوام السلطنه و خروج وزرای حزب تودهٔ کابینه زمینه برای تهاجم به آذربایجان فراهم شد. امریکا با اعزام (جراکن) به ایران پشتیبانی خود را از لشکرکشی حکومت مرکزی به آذربایجان اعلام نمود. دولت قوام با بهانهٔ آماده نمودن زمینهٔ انتخابات، نیروی نظامی به آذربایجان گسیل داشت و از ۱۴ آذرماه ارتش سوی آذربایجان حرکت کرد و دولت مرکزی همراه با حرکت ارتش، فرقهٔ دموکرات آذربایجان را با تبلیغات رادیویی زیر فشار قرار داده و مردم را به طغیان بر ضد فرقه دعوت می کرد. در این فاصله دولت شوروی به فرقهٔ دموکرات آذربایجان اعلام می کند که نمیتواند از نیروهای فرقه حمایت کند و توصیه عقب نشینی و عدم مقاومت می کند.

علیرغم خوش بینی های بی مورد و شاید هم سازش پنهانی دکتر سلام اله جاوید، آذربایجان به سرعت حالت جنگی به خود گرفت و نیروهای قزل باش (ارتش خلقی) و فدائیان

آماده نبرد شدند. آذربایجان با این شعار بزرگ که در صورت حمله تهران، اسلحه را برای آزادی سراسر ایران به دست خواهیم گرفت، به کلیه آزادیخواهان فرمان آماده باش داده بود.

روز یازدهم آذرماه، شعار «مرگ با شرافت بهتر است از زندگی با اسارت و ذلت!» سرلوحه روزنامه آذربایجان را مزین می ساخت. روز دوازدهم آذرماه روزنامه آذربایجان «حرف آخر» مردم آذربایجان را چنین بیان نمود:

«... مردم آذربایجان آنچنان که آزادی را بدست آورده اند به همان ترتیب نیز آن را حفظ خواهند کرد. اینک همه مردم برای دفاع از میهن بپا خاسته و تا آخرین قطره خون در راه دفاع از وطن خویش آماده اند... این بار ما حساب خود را با غاصبین آزادی ملت ایران به یکباره تصفیه خواهیم کرد... چنانکه دشمن به ما حمله کند خلق ما جواب آنها را با سرنیزه، توپ و تفنگ، بیل و کلنگ، چکش و شانه آهنی، پاره سنگ و مشت خواهد داد. این است حرف آخر ما «مرگ هست - بازگشت نیست».

در تاریخ نوین آمده است:

«ارتجاع ایران به کمک امپریالیست های انگلیسی و امریکایی مواضع خود را تحکیم کرده بود، در پاییز ۱۹۴۶ میلادی عوامفریبی و مانورهای خود را کنار گذاشت و علناً بر ضد نیروهای دموکراتیک ایران و در درجه اول علیه دموکرات های آذربایجان وارد کارزار شدند...»

مسافری از زنجان که هیچگونه وابستگی حزبی هم نداشت از امنیت مورد ادعای قوام السلطنه در زنجان چنین صحبت می کند:

«غارتگران دولتی حداقل دویست خانه را در زنجان غارت کردند. آنها حتی به کودکان شیرخوار نیز رحم نمی کردند و پس از کشتن آنها جسدشان را مثل توپ فوتبال از این طرف به آن طرف پرتاب می نمودند. ژاندارم ها یک دختر ۱۸ ساله را لخت و عریان در خیابانها می دواندند و هنگامی که بیچاره برای حفظ ناموس و از فرط وحشت و خستگی به زمین می نشست چاقوکشانش او را از موهایش گرفته و بلند می کردند و آنقدر می زدند تا دوباره به راه افتد و در معرض تماشای عموم قرار گیرد...»<sup>۱</sup>

مجله خواندنی ها به نقل از روزنامه امید می نویسد:

« ... یکی از دوستان ما که خود از مالکین زنجان است ، می گفت که مأمورین لشکری در بسیاری از دهات به خانه های مردم می روند و هر چیز گرانبهایی را که در آنجا می یابند ... تصاحب می کنند ... »<sup>۲</sup>

به نوشته روزنامه راه پیروزی :

« ... در میان قالی های غارتی که یکی از کاندیداهای دموکرات ایران « حزب آقای قوام السلطنه » از زنجان آورده است ، طفل شیرخوار خفه شده ای پیدا کرده اند ... »<sup>۳</sup>

قلی اف کنسول شوروی در تبریز صراحتاً به مردم اعلام نمود :

« در آذربایجان نباید هیچگونه برخورد نظامی پیش بیاید . چنانچه خود را در معرض خطر دیدید می توانید به خاک شوروی پناهنده شوید ، چنانچه روزنامه های باکو در سال ۱۳۲۶ هجری شمسی ، تعداد پناهندگان را به خاک شوروی نزدیک به ۷۰۰۰۰ نفر نوشتند .

از همان صبح روز ۲۱ آذرماه کشتار و غارت بی رحمانه ای در سراسر آذربایجان شروع شد و آنچه بر زنجان رفته بود در تک تک شهرهای آذربایجان تکرار شد . جلادان تنها به کشتن مردم به ضرب گلوله اکتفا نمی کردند ، بلکه سر پرشور آزادیخواهان را در کنار خیابانها از تن جدا می کردند و به مثله کردن آنها می پرداختند و تل کشتگان را با اراپه ها به گورستانها می فرستادند .

ویلیام داگلاس قاضی امریکایی که خود به آذربایجان رفته بود ، رفتار ارتش شاهنشاهی را با مردم آذربایجان چنین توصیف می کند :

« ... وقتی ارتش شاهنشاهی ایران به آذربایجان بازگشت ، وحشت برپا نمود . سربازان قتل و غارت و تاراج راه انداختند . هرچه به دستشان می رسد و هر چه می خواستند تصاحب می کردند ... »

در نتیجه یورش خائنانه اردوی شاه به آذربایجان چه مطبوعات ایران و چه مطبوعات خارجی تعداد شهدای آذربایجان را دهها هزار نفر نوشتند . یک خبرنگار امریکائی خود شاهد فجایع خونین بود ، تنها تعداد کشته شدگان مناطق خوی ، سلماس ، اورمیه را ۱۴۰۰۰ نفر نوشته بودند راه شهیدانی که درمیان طوفان حوادث آب دیده شده بودند ، به ویژه ایمان و صداقتشان به امور ملت ، مردانگی ودلاورمردی هایشان همه کیفیت های عالی هستند که ملت را به اندیشه و تعمق وا می دارند . حرفهای واپسین این شهیدان اکنون نیز چون حرف دل ملت طنین انداز است . آنان گام پرافتخار در خور فدایی آذربایجان را تا لحظه مرگ در

۲ - خواندنیها شماره ۵۲ ، سال هفتم ، ۲۵/۱۱/۲۹

۳ - خواندنیها ، ۳۸ ، سال هفتم ، ۲۵/۱۰/۱۰ ، از لابلای روزنامه ها، نقل از روزنامه پیروزی

شخصیت خود متبلور ساخته و تا آخرین دم به ملت خود و آرمانهای خویش صادق و وفادار ماندند. حقیقت این است که هیچ کس از سازش پنهانی شوروی و قوام اطلاعی نداشت. دولت شوروی که از پیشه وری می خواست جداً و با تمام نیرو در مقابل قشون مرکزی بایستد خواسته بود نباید کوچکترین عکس العمل و مقاومتی از جانب فرقهٔ دموکرات آذربایجان در مقابل حملهٔ ارتش شاهنشاهی دیده شود و بدون چون و چرا باید تسلیم بشوید و اسلحه ها را بر زمین بگذارید.

### فصل چهارم

#### شهادت میرزا نوراله خان یکانی زارع

مرد آن است که فرهاد صفت در ره دوست جان شیرین ز وفا در ره جانان بازد

هنگامی که حکومت خودمختار آذربایجان در اثر فاکتهای بر شمرده در صفحات پیشین داشت از هم می پاشید، از طرف گردانندگان شوروی فرار به شوروی و تأمین زندگی خود و خانواده اش به زنده یاد میرزانوراله خان یکانی پیشنهاد می شود، ولی آن شادروان در هر مورد با عصبانیت تمام بر این پیشنهادها جواب رد داده و می گوید آن کس فرار می کند که خیانتی بر علیه ملک و ملتش کرده باشد. من جز در راه عشق به میهن و ملت و غیر از سرافرازی و سربلندی وطنم هیچ قدمی برنداشته ام و به هیچ چیز دیگری نیندیشیده ام که بترسوم و راه فرار در پیش بگیرم و این کلام شاعر: «تو پاک باش و مدار ای حکیم از کس باک» زبانه آن مرحوم بود. فقط اطمینان به این که درست به طرف مقصود پیش می رود، اطمینان به اینکه قلب خودش روشن است که به ایران خیانتی نمی کند و هرگز بر ضرر ملتش گام بر نمی دارد، برای تسکین وجدانش کافی بود:

منصور عشقم و دانم که عاقبت  
بر پای دار می کشد این پایداری ام  
میرزا نوراله خان در هر شرایطی در برابر هشدار این و آن و در آخر کار پیشنهاد پناهنده شدن به شوروی تأکیدش بر این بود که: من پیش وجدان خود شرمنده نیستم، چه در زمان مشروطیت و چه یک سال در زمان فرقهٔ دموکرات مأموریت هایی که به من محول شده بود با کمال صداقت و درستی و میهن دوستی به تمامش رساندم و کشته شدن به دست هموطنانم را ترجیح می دهم بر اینکه به کشوری که بارها به ما خیانت کرده است پناه ببرم و می خواهم جسد من در میهن عزیزم به خاک سپرده شود نه در کشور بیگانه.



عمری است که آوازه منصور کهن شد      من از سر نو جلوه دهم دار و رسن را

و چنین بود که این غیور مرد یکانات با ماندن در ایران سربلند سر دار رفت در حالی که عده ای فرزندان نادان وطن با تن پوشهای زنه نده و با تن های لرزان در سرمای فوق العاده شدید آذرماه اورمیه (رضائیه آن روز) ایستاده و به قتل و کشتار کسانی که به خاطر سعادت آنها کشته می شوند بهت زده تماشا می کردند. میرزا نورهاله خان یکانی این فرزند رؤف و مهربان وطن و دوستدار وطن دلش به حال یکی از نظاره گران که سخت از سرما می لرزید و لباس آنچنانی نداشت می سوزد و رو به دژخیمان نموده و می گوید:

این هم آخرین خدمت ناقابل من در واپسین دم زندگی ام به یکی از هموطنانم. این کت مرا بگیرید و پیش از آن که به خون من آغشته شود به ایشان بدهید. او بدینسان به آرمان هایش پایبند ماند و رفت و جایش را مستی خائن حقیقی وطن فرا گرفت و به قول شاعر:

کیمیا گر ز غصه مرده و رنج      ایله اندر خرابه یافته گنج

یکی از رجال صدر مشروطیت و دوست میرزا نورهاله خان یکانی در رسای او دو بیت شعر سروده است که بیانگر سال شهادت آن زنده یاد می باشد.

غم در غم تو همچو کمان شد میان تیغ      در ماتمت گریست مسلسل بسان تیغ  
صد بار کم است پس از تو اگر کشد      همواره توپ از ته دل داده ای «دریغ»

که با حساب ابجد با اضافه کردن عدد ۱۰۰، به کلمه دریغ سال شهادت او (۱۳۲۵) به دست می آید. در این سال بود که قلب نورهاله خان یکانی، قلبی که مداوم به عشق آزادی و وطن و انسانیت تپیده بود از حرکت باز ایستاد و خاک سیاه بر خزاین خود افزود.

در مردی و مردانگی و رشادت و متانت میرزا نورهاله خان این بس که حتی در آن زمان که جلادان رژیم شاه شکنجه های قرون وسطایی را در باره اش اجرا کردند و او را در حالی که خون از جای میخ هایی که به پاشنه پایش کوبیده بودند سرازیر بود، به پای دار می آوردند، نتوانستند کوچکترین خللی در ایمان این انقلابی پیر نسبت به آینده ایجاد نمایند. روانش شاد، راهش پر رهرو باد.

پیکر پاک میرزا نورهاله خان یکانی توسط یکانیان غیرتمند و طرفدار حق و حقیقت و هوادار آزادی و عدالت منجمله به همت بخشعلی ... در قبرستان « آقا قبرستانی » واقع در دروازه مهاباد و به خاطر احتیاط از ارادل و اوباش و خائنان وطن به نام برادرش میرزا محمدعلی یکانی (اسم پدر نگارنده این سطور دفن گردید، چرا که یکانیان به این ضرب

المثل آذربایجانی « آتا باباسین اونودان ملتینی و تاریخینی ده اونودار » از ته دل مؤمن و معتقد بوده و هستند. درود بر اعتقاد شرف آفرین همه یکانیان باشرف و غیرتمند.

# بخش دهم

زندگی خصوصی میرزا نوراله خان  
یکانی زارع

از خاطر دلها نرود یاد تو هرگز  
 ای آنکه به نیکی همه جا ورد زبانی

میرزا نوراله خان یکانی که از طایفه اوغوزلو بوده و در سال ۱۲۵۶ هـ. ش. در منطقه یکانات مرند چشم به جهان هستی گشود و پس از ۶۹ سال و اندی زندگی پرفراز و نشیب و سراسر تلاش و مبارزه در آذرماه ۱۳۲۵ هـ. ش. در شهر اورمیه و در روستای «تورباق قلعه دست مشتی اوباش به درجه رفیع شهادت نائل آمد. به سبب انحراف انقلاب مشروطه از مسیر واقعی خود و اخذ نتایج منفی در برابر خدمت به خلق، در اندیشه سر و سامان بخشیدن به زندگی خصوصی خود افتاد، ابتدا با «ملک» خانم دختر حاج قلی سلطان اوغوزلو از معتبرین یکان وصلت نمود (حاج قلی سلطان پسری هم بنام میرمهدی بیگ داشت و میرمهدی بیگ نیز صاحب دو پسر به نامهای قلیخان و میرصادق بود. میرصادق که امروز در مقابل کلاتری ۱ دکه دارد از شاعران خوب و خوش ذوق شهر خوی محسوب می شود) بانو ملک از طرف فرزندان میرزا نوراله خان و نیز فرزندان میرزا محمدعلی خان بنام «خانیم آنا» خوانده می شد. چون میرزا نوراله خان از بانو ملک صاحب فرزندی نشد از طرفی همه گفتند میرزا نوراله خان در جنگها ترسیده و از این جهت صاحب بچه نمی شود، خواهرش حلیمه خاتون بانو (چهره) نورآبادی را که اهل (بارانمیش یشنگجه) بود بعنوان همسر دوم برادرش انتخاب می کند و به برادرش می نویسد که از خوی به یکان برود و همسرش را ببیند ولی چون همزمان با این رویدادها پسرعموی همسر اولش در یکان فوت کرده بود، میرزا نوراله خان به احترام همسر اولش حاضر نمی شود به یکان برود و در حالی که همسر اولش عزادار است زن دوم بگیرد<sup>۱</sup> در این میان کلبعلی خان که اهل یکان و دوست میرزا نوراله خان بود پیشنهاد می کند که کلبعلی خان فامیل امین الدیوان دختری دارد که یک سال عروس شده و به سبب عدم سازش با شوهر طلاق گرفته و صاحب بچه ای هم شده، حال اگر می خواهید یک زن شهری بگیرید که بچه دار هم بشود بهتر است با این دختر که نامش هم (قطومه) می باشد وصلت بکنید. میرزا نوراله خان تن به ازدواج با بانو قطومه می دهد و به این ترتیب صاحب همسر دوم می شود. اما به یکان می رود چهره خانم نورآبادی دختر انتخابی خواهرش نیز توسط وی به خانه آورده شده است. عصبانی می شود و از خواهرش می پرسد این چه کاری است که کرده ای. خواهرش هم با عصبانیت می گوید: من به حرف و قول و قرارم ارزش قائلم. خواستگاری کرده بودم و جواب مثبت گرفته بودم. حالا

۱- مطالب این بخش از طریق دختر ارشد میرزا نوراله خان یعنی حاجیه زینب یکانی که خود شاعره ای پرمایه و با احساس است تهیه شده است که البته قسمت هایی از مصاحبه در اینجا آورده شده است.

هم عروسم را به خانه آورده ام و دیگر هرگز نمی توانم او را به خانه اش برگردانم ، باید با این دختر ازدواج بکنی . به این ترتیب میرزا نوره خان را در برابر عمل انجام شده قرار می دهد و میرزا نوره خان به منظور حفظ حرمت خواهرش و آبروی خانواده چهره خانم به ازدواج با او هم تن می دهد و صاحب سه همسر می شود .

ملک خانم و چهره خانم هر دو در روستای نورآباد زندگی می کردند و سومی یعنی فطومه خانم در شهر خوی می زیست . مرحوم نوره خان از همسر دومش بانو فطومه دختر کلبعلی خان که از شعبانلوئی (بیلوردی) ها بوده و در سیاست نیز دست داشت و دختر دیگرش صغری خانم هم همسر صفرخان مقدم بود ( صاحب دو دختر به نامهای زینب (همسر مرحوم حاج رحیم یکانی خوئی داماد اول میرزا نوره خان) و ایراندخت (همسر حاج ایوب مقدم) گردید و از همسرش بانو چهره سه فرزند پسر به ترتیب مهرعلی خان (مهران) ، اسکندرخان ، فیروزخان و سه دختر به ترتیب زکیه (همسر مرحوم نوره خان ملکپور) ملاحظه که چند سال پس از ازدواج به سبب تومور مغزی به رحمت ایزدی پیوست (همسر بیوک یکانی زارع) و مهباره (مهین همسر علی نورآبادی) می شود . میرزا نوره خان بمانند خوانین دیگر مالک ده نبود ، بلکه یک مزرعه دار و دامدار بود که با عرق جبین شوره زارها را آباد کرد و روستایی را پی افکند و آباد نمود و لقب « خان » را آنگونه که در عصر مشروطیت مرسوم بود ، اضافه نامش شد . با شهادت میرزا نوره خان ، کتابها و یادداشت های و پرارزش او به غارت رفت و بقیه از بیم بدخواهان و خائنان توسط همسرش چهره خانم در دامنه کوهی در ضلع شمال غربی نورآباد دفن شد و من (نگارنده این سطور) با وجود این که در آن زمان کودک ۵ ساله ای بیش نبودم شاهد این صحنه بودم و هرگز این صحنه را فراموش نمی کنم طبیعی است که همه آنها پس از مدتی از بین رفت و نابود شد . مرحوم میرزا نوره خان یکانی به هنگام مهاجرت به باکو در آنجا ازدواج کرده و صاحب دختری به اسم زینب شده بود ولی وقتی خواست به ایران برگردد همسرش حاضر نشد به ایران بیاید و دختر را بنابه تقاضای خودش خود نگه داشت . این بود که وقتی میرزا نوره خان در ایران صاحب اولین دختر شد به یاد فرزند اولش در باکو اسم این را هم زینب گذاشت . آن دختر تا فروپاشی رژیم شوروی در قید حیات بوده و گویا از رادیو و تلویزیون نخجوان هم برای کسان خود در آذربایجان پیام فرستاده و تمایل خود را برای دیدار برادران و خواهران ناتنی خود ابراز کرده بود ...

زنده یاد میرزا نوره خان یکانی سوارکاری بی مانند بود .

در کتاب (سی و هفت سال التهاب) اثر بیوک یکانی زارع ، صفحات ۸۹ ، ۴۸ چنین

آمده است :

« در شهر رضائیه وقتی نوراله خان یکانی از سران برجسته مشروطیت را که تاریخ در باره او چنین قضاوت می کند و می نویسد نوراله خان یکانی در جنگ بین المللی اول با عده ی بسیار کمی در جلفا جلوی سپاهیان سیل آسای روسیه تزاری را گرفت و به فرمانده قشون تزاری به زبان روسی چنین گفت : (چون نامبرده تحصیل کرده روسیه بود) حتی اگر یک قدم بیشتر از این به طرف میهن من جلوتر گذاشته شود و پیش بیاید پل را منفجر می کنم . باید منتظر دستور تبریز باشید و تا از تبریز دستور نرسد یک قدم پیشروی شما به آذربایجان محال است . تا از تبریز دستور نرسید به آنها اجازه دخول به داخل کشور را نداد . آفرین بر شهامت و میهن پرستی و مرحبا بر این دلیری و شجاعت و از خودگذشتگی و ایثار : ملت ایران تا روزی که زنده عمل قهرمانانه فرزند دلاور این آب و خاک را فراموش نخواهد کرد . این مرد دلیر و همرزم صمیمی ستارخان را که در دهها کتاب تاریخی از میهن پرستی و شجاعت و دلیری وانسان دوستی او داد سخن داده اند اکنون به دست عده ای از اجامر و اوباش رضائیه زیر چتر نجات به اصطلاح میهن پرستان و شاه دوستانی چون بهرام ها ، لطفی ها و رشیدکردها و سایرین که جز قتل و غارت و تجاوز به نوامیس مردم هنر دیگری نداشتند به جرم خیانت به شاه و میهن تیرباران می گردند !

آن روز این عده اجامر و اوباش وقتی نوراله خان یکانی و آزاد وطن و سایر مسئولین فرقه دموکرات را در رضائیه دسته جمعی با یک کامیون روباز در برف و سرمای بیش از ۱۰ درجه زیر صفر به قتلگاه می بردند ، این دژخیمان به اصطلاح میهن پرست و شاه دوست و در واقع عاری از صفات انسانی در حالی که برف به شدت می بارید و هوا بیش از ۱۰ درجه زیر صفر و غیرقابل تحمل بود لباسهای تعدادی از این عده را و هرچه در جیب داشتند از تن آنها قبل از تیرباران درآورده و غارتگران مابین خود تقسیم کردند . در این زمان نوراله خان یکانی در حالی که از شدت سرمای غیرقابل تحمل یارای لب زدن نداشت ، لب به سخن گشود و خطاب به دوستان و همرزمانش چنین گفت : « دوستان و هم سنگران و هم فکران عزیز ، از مرگ نهراسید و با آغوش باز به استقبال مرگ بروید و در این واپسین دقایقی که چند دقیقه بعد به همرزمان عهد مشروطیت خواهیم پیوست ، با روی گشاده و خاطری آسوده این مرگ را با آغوش باز استقبال کرده و به سوی آنان می شتابیم و شما جز خدمت به این ملت و مملکت هیچ کار دیگری برخلاف مصلحت این کشور و از آن جمله آذربایجان انجام نداده اید . گناه بزرگ و نابخشودنی ما این است که در مدت یک سال دانشگاهی در آذربایجان عزیز تأسیس کردیم که از هر حیث با دانشگاه تهران برابری می کند و هزاران کار از این قبیل که از نظر حکومت مرکزی و این اجامر و اوباش و غارتگر همه اینها جرمهای نابخشودنی است و به این علت ما

اعدام می شویم باز تکرار می کنیم از مرگ نهراسید چون من و شما جز خدمت به این ملت و مملکت کاری دیگر انجام نداده ایم و بنابراین از مرگ در راه میهن و ملت باکی نداریم . دوستان چند روز قبل از طرف کنسولگری شوروی در رضائیه به من پیغام دادند که جانت در خطر است هرچه زودتر رضائیه را ترک و به شوروی (مثل بعضی از سران فرقهٔ دموکرات) پناهنده شوید من جواب دادم همین خیانت شوروی برای ما کافی است . من کشته شدن به دست هموطنان را ترجیح می دهم بر این که به کشور شوروی پناهنده شوم ، چون در خاک میهن عزیزم دفن می شوم . این برای من افتخاری است بزرگ . و اما شما غارتگران که (...) هرچه داشتیم و نداشتیم مابین خودتان تقسیم و حتی در این مورد به دعوی برخاستید ، همزمان من در انقلاب مشروطیت ایران بیش از چهل سال قبل زیر خروارها خاک غنوده اند من و دوستانم بیش از ۴۰ سال از آنها عمر نموده و به این آب و خاک خدمت کرده ایم و گرایش ما به فرقهٔ دموکرات آذربایجان به منظور خدمت به این آب و خاک بوده است و بس .

من وضع امروز را در چند روز قبل به روشنی می دیدم که به دست شما تیرباران می شوم ولی مرگ را به دست شما ترجیح دادم بر این که به کشور شوروی پناهنده شوم . من هیچ ترس و وحشتی از مرگ ندارم و مردانه جان می دهم چون در تمام عمر جز خدمت به ملت و میهنم کار دیگری انجام نداده ام (...) با شادمانی و سرافرازی هرچه تمامتر من و همراهانم به سوی مرگ رهسپار می شویم (...) دوستان عزیزم باید بدانید که تاریخ سرزمینی است که در آن هیچ تخم سالمی گم نمی شود و سرانجام روزی سبز و بارور می شود . زنده باد آزادی و پاینده باد میهن و مرگ بر دشمنان آزادی (...)

# بخش یازدهم

بررسی حکومت خودمختار آذربایجان



## مصلحت اول

### از نظر مطبوعات داخلی و خارجی

آقای بیوک یکانی زارع در صفحات ۶۸ و ۶۹ کتاب خود بنام «سی و هفت سال در التهاب» حکومت ملی آذربایجان را از نظر مطبوعات داخلی و خارجی چنین بررسی کرده است:

«روزنامه ایران ما در شماره ۴۵۹ مورخه ۱۳۲۴/۹/۱۸ شمسی در مقاله مفصل خود در این باره می نویسد: اکثریت مردم ایران از این که برادران آذربایجانی‌شان بی آن که منتظر برادران دیگر ایرانی خود باشند مانند روش همیشگی خود جهت تحقق دموکراسی و آزادی پایمال شده سلاح به دست گرفته و قیام کرده اند قلبی ملامت از محبت و احترام نسبت به حکومت خود دارند و آماده پیروی از دستورات فرقه هستند و بسیاری از تقاضاهای حزب دموکرات آذربایجان حق مسلم آن سامان است که شاید دیگر دنیای سرمایه داری نیمه دموکرات هم اجازه ندهد که در پاسخ آن تقاضاها دولت ایران گلوله و سرنیزه به رخ مردم آذربایجان بکشد.»

عباس شاهنده مدیر روزنامه فرمان در شماره ۸۲۷ خود مقاله مفصلی درباره فرقه دموکرات آذربایجان نوشته و در آن به مطالب زیر اشاره می نماید: من با سران فرقه دموکرات و نهضت آذربایجان از نزدیک آشنایی کامل دارم. قیام ستارخان و خیابانی را هم در تبریز تجزیه طلبانه می گفتند ما تشخیص داده ایم که حزب دموکرات آذربایجان یک حزب ملی و طرف توجه و مورد علاقه مردم آذربایجان است که فشارهای طبقه حاکم سبب پیدایش آن می باشد. ما بسیاری از سران حزب دموکرات آذربایجان سوابق دوستی و آشنایی کامل داریم. آنها را به وطن پرستی و میهن دوستی می ستائیم. ما معتقدیم که پیشه وری مسلماً و به طور قطع از سید ضیاءها و دکتر طاهری ها که امروزه فریاد وا وطنابراه انداخته اند وطن پرست تر و ایران دوست تر است و امکان ندارد شما در صفحات زندگی بی آرایش پیشه وری بتوانید حتی یک نقطه سیاه پیدا کنید. ما معتقدیم که درخواست های مردم آذربایجان حق آنان است و اگر امروز با خشونت این درخواست ها را مطالبه می کنند از آن جهت است که دولتهای گذشته به فریادها و استغاثه های آنها ترتیب اثر نداده و یا نخواسته اند بدهند ...»

روزنامه « جبهه » ارگان حزب ایران در شماره ۴۳ مورخه ۱۳۲۴/۱۰/۳ شمسی در سرمقاله خود تحت عنوان « آذربایجان کانون زرتشت » به قلم ح - انصاری خلخالی می نویسد: نهضت آذربایجان یک انقلاب ماجراجویی نیست. نهضت آذربایجان مقدمه یک نهضت ملی است که مورد تصدیق مردم تیزبینی است که بدبختی را می بیند و راه علاجی جز این نمی شناسد و آذربایجانی در همه موارد پیشوا و پیشقدم بوده و دیگران ...

روزنامه « نبرد » به جای ایران ما در شماره ۱۲۵ مورخه ۱۳۲۴/۹/۳۰ اخبار مهم آذربایجان نظر یک روحانی را که از آذربایجان به تهران آمده این چنین بیان می دارد:

سؤال ( از آقای سیدمرتضی علم روحانی آذربایجانی ) : به نظر جنابعالی علت قضایای آذربایجان چیست ؟

جواب : خیال می کنم دیگر علت این امر برای همه روشن باشد ، رویه سیاسی نامطلوب و سستی و اشتباهات متوالی دولت های گذشته که غالباً آلت اغراض خصوصی شدند و عدم توجه به درخواست های مشروع آذربایجان موجبات پیش آمدهای فعلی شده است.

در کتاب « گذشته چراغ راه آینده است » عیناً می نویسد: سفیر کبیر امریکا در گزارش خود به وزارت امور خارجه امریکا یادآور می شود مقامات رسمی ایران در تبریز اظهار می دارند که فرقه دموکرات تکیه گاه توده ای ندارد و به محض این که روسها حمایت خود را قطع کنند سقوط خواهد کرد . کنسول ما و کنسول انگلیس در تبریز تأیید می کنند که در صورت قطع حمایت روسیه احتمالاً جنبش سقوط خواهد کرد ، اما در عین حال معتقدند که در آذربایجان نسبت به جنبش دموکرات ها علاقه و همدردی عمیقی وجود دارد و مردم آذربایجان از حکومت تهران عمیقاً نفرت دارند . آنچه مسلم است گفتار و نظرات سفیر کبیر امریکا در ایران کاملاً مخالف و مغایر نظرات کنسول های امریکا و انگلیس در تبریز می باشد . ویلیام داگلاس قاضی عالی مقام امریکایی در کتاب « سرزمین عجیب با مردمی مهربان » درباره اصلاحات حکومت ملی فرقه دموکرات آذربایجان می نویسد :

۱ - تقسیم اراضی و املاک مالکین فراری و تصویب قانونی جهت تقسیم محصول زمین به نفع دهقانان .

۲ - از بین بردن رشوه : پیشه وری رشوه دادن به مأمورین دولت را خیانت به حقوق عمومی اعلام کرد و به مرتکبین مجازات سختی قائل شد. این قانون اثر برق آسایی داشت . بازرگانان به من میگفتند که اگر شبها مغازههایشان باز می ماند اموالشان تأمین داشت و چیزی به سرقت نمی رفت . اهالی اظهار می داشتند که برای اولین بار با اطمینان می

توانستند در روز یا شب ماشین هایشان را در کنار خیابان یا پس کوچه بگذارند، بدون اینکه کسی قصد دزدیدن چرخ، چراغ یا آئینه و یا سایر ائاث آن را داشته باشد حتی اگر در ماشین باز بماند.

۳ - کلینیک های بهداشتی سیاری تأسیس شده بود که از تبریز به دهات اطراف می رفت.

۴ - قیمت اجناس مورد نیاز عمومی به طور جدی کنترل می شد و احتکارکنندگان سخت مجازات می شدند و قیمت کالاهای مورد مصرف عموم ۴۰٪ پایین آمده بود.

۵ - قانون حداقل بیکاری و حداکثر ساعات کار تصویب و بین کارفرمایان و کارگران قراردادهای دسته جمعی بسته شد.

۶ - برنامه کار عمومی اجرا و قسمت اعظم خیابانها و کوچه ها (برای اولین بار) آسفالت و سنگ فرش شد.

۷ - برنامه تعلیمات عمومی اجرا و در دهات مدارس باز شد و دانشگاه تبریز با دو دانشکده طب و ادبیات تأسیس گردید.

یک امریکایی دیگر به نام موروس هیندروس خبرنگار روزنامه هرالدریون در ایران نیز چنین می نویسد: دموکرات ها در مدت یک سال حکومت خود در شهر تبریز اصلاحات مهمی انجام داده اند. در عرض یکسال بیش از کلیه کوچه هایی که در سال های قبل احداث شده بود، جاده سازی شده است. چهار میل مسافت بین شهر و استاسیون راه آهن آسفالت و گدایان از کوچه ها رانده شده بودند و زن های بدکاره را از شهر اخراج کرده بودند.

مؤسسه حمایت مادران و اطفال در این مدت کوتاه دایر شده و دانشگاهی در تبریز برای اولین مرتبه مفتوح نموده بودند و علم معلمی و فلاح تدریس می شد، دستگاه فرستنده رادیوی نصب و شهرانی منظمی ترتیب داده شده بود و زنها شبها بدون رعب و ترس آزادانه در کوچه ها عبور می کردند و ...»

## صلوات

### از نظر روزنامه های طرفدار شاه

اما روزنامه های طرفدار شاه و عمال انگلیسی و امریکایی وظیفه ناسزا گویی به نهضت آذربایجان را عهده دار بودند. در روزنامه ها و نوشته های این روزنامه ها جز

کلمات متجاسرین و خائنین و یاغیان و اجنبی پرستان و اشرار و رجاله ها و یک مشت بی وطن و یک عده مجهول الهویه و آدم کشها و پرتغال فروشها چیز دیگری دیده نمی شد . در این مورد قضاوت را به عهده خواننده گرامی واگذار می کنیم و می گذریم و باز اشاره به یکی دیگر از معروفترین روزنامه های آن روز تهران یعنی روزنامه کیهان دارم که در سرمقاله شماره ۸۳۲ مورخه ۱۳۲۴/۹/۱۸ درباره نهضت ملی آذربایجان این چنین قضاوت می کند :

آنچه محقق است این است که در هر جای دنیا نهضتی بر ضد هیئت حاکمه قیام بنماید به تهمت های زیادی متهم می گردد . من یقین دارم ، آن روزهایی که نهضت مشروطه خواهی کرده بودند نیز در نزد هیئت حاکمه و طرفداران وضع موجود به همین گونه تهمت ها منسوب می گشتند . قیام خیابانی و میرزا کوچک خان را به خاطر دارم که به همین نسبت متهم بودند و در دولت ملی ترین اشخاص یعنی مشیرالدوله را اشرار و متجاسرین لقب دادند ولی امروز برای آنها گریه می کنند و لقب آزادیخواه و مجاهد به آنها می دهند . شکی نیست که نهضت دموکراتها در آذربایجان یکی از مهمترین حوادث ایران است و اگر این نهضت به تمام شهرستاهاى ایران سرایت کرده و به نتیجه برسد یکی از سرفصل های تاریخ مشرق زمین به شمار خواهد رفت . این بود خلاصه ای از تاریخ تشکیل فرقه و حکومت در آذربایجان و کارهایی که در مدت یک سال با همه گرفتاری ها و کارشکنی های حکومت مرکزی و عمال آنها چه در تهران و چه در تبریز انجام داده و نظرات روزنامه های داخلی و خارجی درباره آن ...<sup>۱</sup>

آری میرزا نوراله خانی یکانی در چنین حکومتی بود که پست ها و مسئولیت های معاون وزارت داخله ، وکالت مجلس و ... را عهده دار بود .

## صل سوم

### تأثیر حکومت خودمختار آذربایجان بر اوج گیری جنبش های دموکراتیک ایران

« در اواخر ۱۹۴۵ و اوایل ۱۹۴۶ (۱۳۲۵ - ۱۳۲۴) ، بر اثر پیروزی دموکرات ها در آذربایجان ایران جنبش دموکراتیک در تهران و سایر شهرهای ایران به مقیاس وسیعی اوج گرفت . نفوذ و محبوبیت سازمانهای دموکراتیک میان مردم افزایش یافت و بر فعالیت و سازماندهی طبقه کارگر افزوده شد . کارگران در هر کجا که بودند سازمانهای دموکراتیک و

اتحادیه های کارگری خود را تشکیل می دادند و عناصر مشکوک و جاسوس را از اتحادیه خود بیرون می راندند. شورای متحده مرکزی اتحادیه های کارگری بیش از پیش اقشار جدیدی از کارگران و کارمندان را به دور خود متحد می ساخت، به طوری که «لوثی سایان» دبیرکل فدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری که در آن موقع وارد تهران شده بود در یکی از مقالات خود مندرج در روزنامه های تهران نوشت:

«شورای متحده مرکزی اتحادیه های کارگری ایران تا امروز بیش از ۳۰۰ هزار نفر از کارگران و کارمندان ایران به دور خود متحد ساخته است. شورای مزبور تا بهار سال ۱۹۴۵ روی هم رفته ۶۹ اتحادیه مختلف کارگری را با ۱۸۰ هزار عضو متحد کرده بود. در اتحادیه های دهقانی نیز در نواحی شمال و جنوب ایران بسط و توسعه یافت، حدود چند هزار نفر عضو بودند. خواست های دهقانان به طور کلی عبارت بودند از: تجدیدنظر در مناسبات مالک و دهقان و نحوه تقسیم محصول بین آنان و افزایش سهم دهقانان نسبت به مالک، لغو عوارض و غیره. مالکین که از رشد بی سابقه جنبش دهقانی به هراس افتاده بودند، در بسیاری نقاط خود به رهبران اتحادیه های دهقانی مراجعه کرده و حاضر شدند که بین آنها قراردادی در مورد سهم بیشتر دهقانان بسته شود تا بلکه همه محصول خود را از دست ندهند. در گیلان ۲۵ درصد از سهم مالکین کاسته شد و عوارض لغو گردید و در رفسنجان کرمان سهم دهقانان ۲۵ تا ۳۰ درصد افزایش یافت. در اصفهان، یزد، کرمان، فارس و نواحی دیگر نیز موافقت نامه های مشابهی منعقد گردید. در بسیاری نقاط نیز دهقانان از پرداخت بهره مالکانه سرباز می زدند. به این ترتیب در اواخر ۱۹۴۵ م. و اوایل سال ۱۹۴۶) ۱۳۲۴-۱۳۲۵ ه. ش.) سراسر ایران را جنبش فرا گرفت.

تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان با همه خفت و توهینی که در عمل برای حزب توده ایران و رهبری اش فراهم آورد، میدان اپورتونیسیم و فرصت طلبی حزب توده را گشادتر کرد و حزب از جهت کمی در همه شهرهای کشور توسعه یافت.

این موقعی بود که کام بخش و نورالدین الموتی دو تن از رهبران حزب توده صحبت از یک میلیون عضو حزب و شورای متحده و اتحادیه های دهقانی و سازمان جوانان توده و سازمان زنان می کردند.<sup>۱</sup>

۱ - برگرفته از مروری بر حکومت خود مختار آذربایجان، پرویز یکانی زارع، ۱۳۸۰، ص ۴۹۵، به نقل از تاریخ نوین ایران، ایوانف، ترجمه تیزابی، ص ۱۱۴-۱۱۵

۲ - برگرفته از مروری بر حکومت خود مختار آذربایجان، پرویز یکانی زارع (التیاری) ص ۴۶۹-۴۹۵، ۱۳۸۰، به نقل از: کوزراه، احسان طبری، ص ۳۰

هدف همهٔ این جنبش‌ها و احزاب بیرون آوردن ملت از تهیدستی مادی و معنوی بود که سرزمین ثروتمندی چون ایران را به صورت یکی از تهیدست‌ترین و عقب‌مانده‌ترین کشورهای جهان در آورده بود. نقطهٔ عطف این دگرگونی از بین بردن رابطه‌های ارباب - رعیتی و پس‌مانده‌های مناسبات خانجانی بود.

پس از پایان بخشیدن به شرارت خانهای واپسگرا و ضد دموکرات در میانه در اسفند ماه ۱۳۲۴ هـ. ش. و مسألهٔ دادن زمینهای خانهای فراری و ضد مردمی و خالصه‌های دولتی به رایگان به کشاورزان به میان آمد. نخستین گامی که حکومت ملی آذربایجان برای آماده کردن دهقان‌ها به پذیرفتن زمین‌ها برداشت، فرستادن مبلغان حزبی به روستاها بود تا برای کشاورزان سودمندی این کار را روشن سازند.<sup>۱</sup>

همینطور نهضت آذربایجان تأثیر زیادی در شمال کردستان گذاشت. در اواخر ۱۹۴۵ م، حزب دموکرات کردستان تأسیس شد که رهبران عشایر، بازرگانان، مالکین، روشنفکران مرفقی، روحانیون آزادیخواه کرد را در بر می‌گرفت.

زنده یاد میرزا نوراله خان یکی از رهبران فرقهٔ دموکرات آذربایجان نخستین فردی بود که حتی پیش از مصوبات مجلس ملی آذربایجان و ماه‌ها پیش از آن نسبت به لغو مرسومات پوسیده راجع به ارباب و کاهش سهم ارباب به کمتر از یک ششم اقدام نمود و در آبادی‌ها و مزارع خود به اجرا گذاشت.

## فصل چهارم

### نظر ویلیام داگلاس قاضی آمریکایی دربارهٔ ورود ارتش شاهنشاهی به آذربایجان

داگلاس قاضی معروف آمریکایی که خود در همین زمان به آذربایجان آمده بود، رفتار ارتش شاهنشاهی را با مردم آذربایجان بدینسان بیان می‌کند: وقتی ارتش ایران به آذربایجان برگشت وحشت برپا نمود و سربازان قتل و غارت و تاراج به راه انداختند آنها هر چه که به دستشان می‌رسید تصاحب می‌کردند. رفتار سربازان اشغالگر روس بسیار برآزنده‌تر از اعمال وحشیانه سربازان ((به اصطلاح)) نجات ارتش شاهنشاهی بود. به طوریکه خاطرهٔ فوق‌العاده زشت و شومی در آذربایجان گذاشت و شاید در اثر آن خاطرهٔ فراموش‌نشدنی بود که در انقلاب جمهوری اسلامی باز پیشاپیش همهٔ مردم ایران اهالی آذربایجان

۱ - برگرفته از: مروی بر حکومت خودمختار آذربایجان، پرویز یکانی زارع، خوی، ۱۳۸۰، ص ۴۹۶، به نقل از:

گماشتگیهای بد فرجام، حسن نظری، ص ۱۷۵

زودتر از سایرین بر ضد شاه و حکومت او قیام نمودند و بساط آن حکومت شاه را به امید آینده آزاد و روشن از بیخ و بن بر کردند و گفتند :

ویران دل من کردی و گفתי کنم آباد  
افسوس که ویرانه ای آباد نکردی

در آذربایجان اموال و احشام به غارت رفت و زنان و دختران مورد تجاوز قرار گرفتند . گرچه رسالت ارتش ایران آزادی ایران ، آزادی آذربایجان بود ولی آنها مردم را غارت کردند و پشت سر خود مرگ و نابودی به جای گذاشتند .

به دنبال ارتش ، مالکین فراری به آذربایجان بازگشتند . آنها دست در دست ژاندارمها به دریافت بهره مالکانه همان سال اکتفا نکردند بلکه بهره مالکانه سال قبل را نیز از دهقانان پس گرفتند و آنچنان روستاییان را غارت کردند که آنها ذخیره غذایی خود را هم از دست داده گرفتار گرسنگی و مرگ شدند .

دشمنان آزادی در تمام شهرهای آذربایجان بخصوص در خوی و اردبیل چنگیز را رو سفید کردند آنها کودکان خردسال را هم بالای دار فرستادند سربه بانوی شجاع شاهسون را که یکه و تنها پنج شبانه روز در محاصره به مقاومت ادامه داده بود ، سرانجام با وعده و وعید و پیمان و نیرنگ از سنگر خویش بیرون کشیدند و ناجوانمردانه به قتلگاه فرستادند . هنگام تیر باران سربه بانوی شجاع شاهسون فریاد بر آورد : این برای شما فتحی نیست تاریخ نام پیمان شکنان را با نفرت یاد خواهد کرد آدم کشان در این معامله سودی نخواهند برد . فرزندان قهرمان آذربایجان انتقام مرا از شما خواهند گرفت و هجوم ژاندارمهای دزد و پاسبانهای افیونی و اوباش و رجاله های شهر که زیر فرمان ناکسانی همچون سلطان علی شقاقی و سیف الدین با غمیشه ومیر شریف وحاجی علی اکبر بقال بنام میهن پرستان گرد آمده بودند یورش آنها به قتل و غارت و تجاوز به نوامیس مردم آغاز گردید<sup>۱</sup>.

آری محمد رضا شاه و فرماندهان و سربازان ارتش شاهنشاهی حق داشتند آزادیخواهان و وطن پرستان واقعی و خدمتگذاران راستین و لایق و صدیق ملک و ملت امثال میرزا نوراله خان یکانی را متجاسر، خائن ، یاغی ، اجنبی پرست ، بی وطن ، مجهول الهویه . تجزیه طلب و ..... بخوانند و به مرگ محکومشان نمایند و تمام هستی و دسترنج طول عمرشان را به یغما ببرند تا بتوانند چند روز دیگر بر اعمال خائنانه و ننگین خود ادامه دهند و کثیفی و عمق خیانتشان به ملک و ملت کماکان مکتوم بماند .

## فصل پنجم

### پدآمدهای شکست حکومت خودمختار آذربایجان

عقب نشینی فرقهٔ دموکرات آذربایجان آن هم پس از تدارکات نیروهای مسلح و درگیری مسلحانهٔ جدی با حکومت مرکزی، فرار تقریباً ۳۵-۲۵ هزار نفر به شوروی و قتل ۲۵ هزار تن از طرفداران فرقهٔ دموکرات به جنبش کارگری و جنبش رهایی بخش در آذربایجان آسیب جبران ناپذیری وارد ساخت. شکست حکومت ملی در آذربایجان به تمام جنبش کارگری در ایران ضربه زد و نقطهٔ افول این مبارزات که از سال ۱۳۲۰ ه.ش، مرتباً در حال توسعه بود به حساب آمد. شکست فرقهٔ دموکرات به خوشبینی‌ها و امیدهای بیجا در افراد و رهبری حزب توده نیز خاتمه داد، در واقع نخستین شکستی بود که هم در داخل و هم در خارج حزب انعکاس جدی پیدا کرده و احساسات فردی بورژوازی که در جریان آذربایجان جریحه دار شده بود در رهبری حزب توده منعکس شد. این احساسات با وابستگی بی قید و شرط رهبری شوروی برخورد پیدا کرد و گرچه در داخل حزب توده حمله‌ای به شوروی نمی‌شد، معذالک به طور مستقیم سیاست شوروی مورد اعتراض قرار گرفت، همچنین ضرورت تکامل حزب احساس می‌شد. جناح بندی‌های داخلی پیش از شکست سال ۱۳۲۵ فرقه دموکرات تشدید شد و سرانجام انشعاب سال ۱۳۲۶ ه.ش، را بوجود آورد<sup>۱</sup>

رهبری حزب توده ایران که در زیر ضربات شکست فرقهٔ دموکرات آذربایجان قرار داشت، شعار (وحدت) را در مقابل مطرح کرد و اختلافات داخلی را سرپوش گذاشت. پس از شکست فرقهٔ دموکرات هزاران نفر از حزب توده جدا شدند و مبارزه بر ضد حزب تودهٔ ایران از جانب حکومت پهلوی به شدت دامن زده شد. در نتیجه حزب سیاست دفاعی در پیش گرفت. پس از انشعاب ملکی از مارکسیسم روی گردانید و به دشمن شوروی و حزب توده تبدیل شد و با پیوستن به حزب زحمتکشان بقائی مبارزات خود را با حزب توده ادامه داد. پس از شکست و انشعاب، افرادی که از حزب توده ماندند تصورات واقعی تری از مبارزه و راهی که در پیش دارند پیدا کردند و با از بین رفتن تصور پیروزی نزدیک، عناصر فرصت طلب و ترسو از حزب توده بریدند<sup>۲</sup>

۱ - مروری بر حکومت خودمختار آذربایجان، پرویز یکانی زارع، با اقتباس از تاریخ: سی سالهٔ ایران، بیژن جزئی، ص ۲۶-۲۵

۲ - مروری بر حکومت خودمختار آذربایجان، پرویز یکانی زارع، ص ۵۱۵، به نقل از تاریخ سی سالهٔ ایران، ب، جزئی، ص ۳۵-۳۴



وضع موجود ، زمینه مساعدی برای استفاده آنهاپی که در صدد تصرف دستگاہ رهبری و منحرف ساختن حزب توده از مشی اصولی آن بودند ، فراهم نمود .  
ناکامی جنبش آذربایجان ، مسائل بسیاری از قبیل چگونگی سیاست گذشته حزب توده ایران روش حزب نسبت به جنبش آذربایجان و کردستان ، صحت و سقم این روش و غیره را مطرح می ساخت .

از جمله مطالبی که در درجه اول توجه کادر های حزبی را بخود جلب کرد ، عدم پیدایش رهبری مشترک در « جبهه مؤتلفه احزاب آزادیخواه » بود .<sup>۱</sup>  
در واقع عقب نشینی و شکست ناگهانی و پیش بینی نشده نهضت های آذربایجان و کردستان و روشی که دولت شوروی در این مورد اتخاذ نمود ، ضربه بزرگی به جبهه آزادی ایران وارد کرد . فشار ارتجاع بیش از پیش افزون گردید و روزنامه های مترقی در محاق تعطیل افتادند .

آزادیخواهان توقیف و تبعید شدند ائتلاف احزاب آزادیخواه از هم پاشید تنشجات و اختلافات فکری شدیدی در داخل احزاب آزادیخواه بروز کرد .

بیانیه کمیته مرکزی حزب ایران که در شماره ۱۴ ( ۵۲۸ ) مورخه ۱۳۲۵/۱/۱۱ روزنامه اخبار ایران انتشار یافت حاکی از این بود که « ... ما برای پیشرفت عقاید خود با حزب توده ایران ائتلاف کردیم . ولی پیشامدهای اخیر باعث شد که کمیته مرکزی حزب توده ایران ترک فعالیت علنی را اعلام داشت . از این جهت حزب ایران اعلام نمود که از این به بعد آزادانه و با استقلال در راه آزادی ایران مبارزه خواهند کرد . »<sup>۲</sup>

با شکست فرقه دموکرات آذربایجان و نیز پارتی دموکرات کردستان که نتیجه تغییر تناسب قوا در عرصه جهانی و نیز نتیجه منفور بودن روش سیاست خود او بود ، عصر شانتاژ اتمی از طرف آمریکا آغاز شد . شوروی عقب نشینی کرد و عقب نشینی او تمام نیروهای ایرانی را که به پیروزی شوروی و توفیق نهایی دلخوش بودند ، به عقب نشینی نه ، بلکه به فرار ، به شکست نه ، بلکه به ور شکستگی وادار ساخت .<sup>۳</sup>

۱ - مروری بر حکومت خود مختار آذربایجان ، پرویز یکانی زارع ، بر گرفته از : نظری به جنبش کارگری در ایران مجموعه مقالات ، عبدالصمد کامبخش ، ص ۱۰۴

۲ - مروری بر حکومت خود مختار آذربایجان ، پرویز یکانی زارع ، به نقل از : گذشته چراغ راه آینده است ، جاما ، ص ۴۳۳

۳ - مروری بر حکومت خود مختار آذربایجان ، پرویز یکانی زارع ، ص ۵۱۷ ، بر گرفته از : کزراهه ، خاطراتی از حزب توده ، احسان طبری ، ص ۳۱

پس از سرکوب جنبشهای دموکراتیک در آذربایجان و کردستان و سایر نواحی ایران، تضاد و مخالفت‌های داخلی بین دربار ایران و قوام السلطنه به وضوح آشکار گردید. این امر بخصوص در مواقع انتخابات دوره پانزدهم مجلس وقتی که در بعضی نقاط طرفداران دربار و طرفداران قوام و بویژه افراد حزب (دموکرات قوام) به جان هم افتادند، کاملاً مشهود بود. پس از شکست فرقه دموکرات آذربایجان، علی منصور یکی از سپردگان دربار ایران که به استانداری آذربایجان منصوب شده بود، اجازه نداد تا شعبات حزب (دموکرات قوام) در آذربایجان تأسیس گردد. مبارزه بین دربار و قوام به مطبوعات ایران نیز کشیده شد. بسیاری از نمایندگان مجلس و روزنامه‌ها که با محافل انگلیسی و دربار مربوط بودند، خواستار استعفای قوام شدند. حتی در حزب دموکرات قوام کار به انشعاب کشید و گروه بزرگی از اعضای سرشناس این حزب و در رأس آنها حکمت رئیس مجلس به مخالفت علیه قوام برخاستند. قوام در تاریخ دهم دسامبر ۱۹۴۷ نتوانست از مجلس رأی اعتماد بگیرد و در نتیجه از نخست وزیری برکنار شد. حکیمی که وابستگی شدیدی به انگلیسی‌ها داشت و قوام در سال ۱۹۴۶ م، به جای او انتصاب شده بود، دوباره نخست وزیر گردید. دولت اعلام کرد که در نظر دارد از بانک بین‌المللی عمران و توسعه (در واقع آمریکائیه) قرضه‌ای به مبلغ ۲۵۰ میلیون دلار دریافت دارد. دولت حکیمی به جای آن پیشنهاد می‌کرد این مبلغ می‌بایست از محل سود حاصل از نفت جنوب دریافت شود. به این ترتیب، انگلیسی‌ها با کمک دولت حکیمی موفق شدند هر چند بطور موقت، موضوع تجدید نظر در امتیاز نامه کمپانی نفت انگلیس و ایران و نیز مذاکرات مربوط به جزایر بحرین را از دستور روز خارج کنند.<sup>۱</sup>

شکست فرقه دموکرات آذربایجان بخصوص عدم تصویب امتیاز نفت از طرف مجلس شورای ملی ایران، استالین و دولت او را سخت خشمگین نمود. زیرا در نظر گرفته شده بود که، اولاً، آذربایجان یک عده کافی نماینده به مجلس شورای ملی بفرستد و این عملاً در مسأله تصویب شرکت مختلط نفت ایران و شوروی تأثیر فراوان داشت. ثانیاً، چنانکه بر خلاف این نقشه، از آذربایجان در مجلس کاری ساخته نشد و یا اصولاً دولت ایران در تصویب قرار داد به جهاتی سرباز زد، آنوقت آذربایجان نقش بزرگ تهدید و جدایی و یا اغتشاش خود را در امور ایران به طور مشخص بازی کرده و به این وسیله حربه مؤثر خود را وارد کند در نتیجه مقصود نهایی بطور رضایتبخش انجام پذیرد، ولی هیچیک از اینها عملی نشد، زمامداران

۱ - مروری بر حکومت خودمختار آذربایجان، پرویز یکانی زارع، ص ۵۱۸-۵۱۷ بر گرفته از تاریخ نوین ایران،

کاخ کرملین به شدت خشمگین شدند به طوری که روابط بین ایران و شوروی روز بروز به تیرگی گذاشت و حتی کار به تهدید و دعوا کشید.<sup>۲</sup>

سرانجام فرقه دموکرات آذربایجان به خوبی بیانگر وسعت نظر و تیز بینی و آینده نگری مرحوم میرزا نوراله خان یکانی می باشد چه به هنگام دعوت او به شرکت در فرقه دموکرات صراحتاً گفته بود (( هر کسی با طناب بیگانه ته چاه برود سقوطش حتمی است )) و باز اضافه کرده بود: (( من به آخر و عاقبت این کار خوشبین نیستم به این علت که حتماً همسایه شمالی ما منافعی در این کار دارد، به محض این که به هدف و منافع خود رسید ما را تنها خواهد گذاشت و ما در دو جبهه یعنی هم با حکومت مرکزی و هم با غرب یعنی با انگلستان و آمریکا که منافع بی شماری در این مملکت دارند نمیتوانیم و قادر نیستیم بچنگیم و من آخر و عاقبت این کار را به صلاح ملت و مملکت نمیدانم و باز تکرار می کنم از شرکت در فرقه دموکرات آذربایجان معذورم .

## صل هشتم

### طرفداران فرقه دموکرات در استقبال از مرگ شرافتمندانه

خلیل آذربادگان در اردبیل در پای چوبه دار با صدای بلند :

" من حق یولوندا اولدورولورم، سون غلبه حق و آزاد لیق لادیر، یاشاسین آزاد ایران ! " سریه دختر شجاعی از ایل شاهسئون در حال تیر باران شدن : " ..... آزادلیق آغاجی شهید لرین قانیله سوواریلدیقا داها چوخ بار وئره جکدیر .. "

۲۷ افسر رشید و با شرف مربوط به (( آذربایجان خلق قوشونو )) به هنگام رفتن به میدان مرگ یکدل و یکصدا می خواندند :

آنا یوردومسان ای شانلی وطن ! همیشه لیک یاشا آذربایجان !

قلی صبحی کارگر کارخانه قند قوشاچای (میاندوآب) مفتخر به درجه سرهنگی نیروهای مسلح خلق آذربایجان در پای چوبه دار : بو تیتره ک بنا چوخ دایا شامایاجا قدیر . بو قارا رژییم داها دوام ائتمگه قادر اولمایاجاقدیر ! آزاد وطن پس از دستگیر شدن ، خطاب به مأمورین رسمی حکومت قوام که او را دعوت به همکاری می نمایند ، می گوید :

" جلا دلار ! چینار آغاجی سینار لاکن اگیلمز ! ....."

۲- مروری بر حکومت خود مختار آذربایجان ، خانبابا ، انتشارات زریاب ، چاپ اول ، ۱۳۵۷ ، ص ۷۸۲

ابوالقاسم عظیمی خطاب به جلادان خود :

" منیم اولومومله سیزین اساسی سارسیلمیش آغالیغینیز محکم لنه بیلمز !"  
 غلامرضا جاویدان با خواندن سرود آذربایجان در پای چوبه دار خطاب به جلادان  
 گفته بود : " من آذربایجان خلقی نین آزاد لیغی اوغروندا اؤز مقدس بورجومو وئریرم . من  
 اولورم ، آزادلیق اولمه یه جکدیر ..... "

دکتر نصرت باقری به هنگامی که تحت شکنجه خطاب به جلادان خود گفته بود: (محو  
 اولسون ظولوم و استثمار ، یاشاسین آزادلیق و سعادت .  
 حبیب اله خاکزادی :

" آزادلیق یولوندا ووروشماق ، اولدورمک، حتی اولمک ده ان بؤیوک سعادتدیر !"  
 حسن ظهیری با خواندن سرود ملی آذربایجان و گفتن "یاشاسین آزادلیق" به استقبال  
 مرگ رفت .

جعفر قلی اجلالی خطاب به جلادان خود :

" من وطنیمین ، خلقیمین آزادلیغی اوغروندا اؤز وطنداشلیق بورجومو وئردیگیمه  
 گوره داردان آسلیرام ، آنجاق بیلمه لی سینیز کی، آذربایجانین غیرتلی اوغوللاری بیزیمه  
 قانیمیزی سیزدن و سیزین آغالارینیزدان آلاجقلار "  
 سردار نورشاد به هنگام رفتن به میدان مرگ :

"منیم عائله مه و یولداشلاریم دئیین غمگین اولماسینلار ، من اولورم ، لاکن  
 آرزولاریم یاشایاجاق وغالب گله جکدیر . جلادلار ایسه گنج - تنز عدالتلی خلق محکمه  
 سینین الی ایله جزا لاناقلار !"  
 و به هنگام بسته شدن به تیر اعدام :

" محو اولسون ظولوم و ارتجاع ، یاشاسین خلق و آزادلیق ا "

ولی گنجه مهر به هنگام شنیدن صدای گلن گشدن تفنگها

" آلقاقلار تاریخ بو جنایتی اونوتمایاجاقدیر . حق بیزیمله دیر . سون غلبه بیزیمله دیر . "

میرزا کیس مجردی در لحظه شهید شدن در حالی که سر افرازانه سر را بالا می گیرد :  
 " یاشاسین ایران زحمتکش لری وشانلی انقلابیمیز ! محو اولسون شاه و اونون مرتجع قورولوشو !"  
 میرزا آقا توحیدی خطاب به دژخیمان : " سیز ظولومکار فتودالارین حمایه چیسی اولان قان ایچن  
 شاهین بوینو داغلی نوکرلری و الی قیلینجلی جلادلار سینیز ! مظلوم و محروم کوتله لرین عدالتله  
 سیزه دیوان تو تاجاغینی اونوتمایین ! منی اولدورمک له آزادلیغین مشعلینی سؤندوره بیلمه یه  
 جکسینیز ! "

علیرغم مجازاتهای وحشیانه قرون وسطایی که دستجات شاه جلاد در حق میرزا نوراله خان یکانی اعمال کردند نتوانستند کوچکترین خللی در مردانگی و متانت آن پیر انقلابی به وجود آورند. در رشادت و شجاعت او این بس که وقتی قلدرهای ارتجاع آن آزادپخواه ستوده را پای چوبه دار می بردند، از جای میخهایی که به پاهایش کوبیده بودند خون می چکید ولی رفتار او حکایت از اعتقاد محکم او به آینده بود!

۱- برگرفته از کتاب آزادلیق یولونون مبارزلیری، ج یک، صفحات و برگرفته از ۱۵۵-۱۴۳-۱۴۰-۱۳۲-۱۲۶-۷۲-۲۷-

xxiv-xxvi ۱۱۱ و برگرفته از جلد دوم صفحات : ۷۴-۹۸ و باز جلد اول همان کتاب صفحه ۴

# بخش دوازدهم

خاطرات برادرم آقای بیوک یکانی زارع  
از عمویم میرزا نورالله خان یکانی زارع

بیدار شوای دل که جهان می گذرد  
در منزل تن مخسب و غافل منشین

وین مایهٔ عمر رایگان می گذرد  
کز منزل عمر کاروان می گذرد

من از همان اوان کودکی که شادروان عمویم نورالله خان یکانی گاه و بیگاه خاطرات دوران مشروطیت و مبارزه هایی که در آن زمان انجام داده بودند برای دوستان و اطرافیان و یا برای ما تعریف می کردند ... شیفته آن خاطرات بسی شیرین و مغرورانه بودم . عمویم نه تنها ناطق چیره دستی بود بلکه بسیار شیرین سخن و بذله گو بود هر موقع انسان پای خاطرات شیرین و تلخ زندگیش می نشست گذشت ایام و سپری شدن زمان را به کلی فراموش می کرد زمانی که از خاطرات خود که چگونه با عدهٔ بسیار کمی در جنگ جهانی اول در پل جلفا جلوی سپاهیان سیل آسای روسیه تزاری را گرفت و یا چگونه با مهارت و کاردانی پیوسته به روس های تزاری که آذربایجان را در اشغال خود داشتند شبیه خون می زد و آنها را میکشت و یا از خاطرات جنگهایی که با مخالفین مشروطیت از آن جمله با شجاع نظام مرندی و یا با اقبال السلطنه ماکویی سردار ماکو و یا اسماعیل سمیتقورده بود داد سخن می داد ، و یا شرح می داد و یا این که چگونه در استانبول به مدرسه سیاسی پلیس راه یافت و با موفقیت آن مدرسه را به پایان رساند، و یا زمانی که در ترکیه با حسن تقی زاده هم منزل بودند و با فروش ماست و زیتون زندگی مشقت بار خود را تأمین میکردند هر کدام از این خاطرات مخصوصاً در آن زمان برایم بسی شیرین و فوق العاده شنیدنی بودند و همیشه آرزومند بودم ای کاش وقتی بزرگ شدم من نیز مانند عمویم راه او را در پیش گیرم و منشأ خدمت برای ملت و میهن خود باشم .روزها و ماهها و سالها با این طرز تفکرات برق آسا سپری می شد و بنابراین من در زمان تشکیل فرقهٔ دمکرات آذربایجان در شهرستان خوی در آذربایجان غربی در کلاس پنجم علمی دبیرستان خسروی خوی به تحصیل اشتغال داشتم و با سری پر شور در زیر دست چنان آزاد مردی و ( پدرم که خود تحصیل کردهٔ روسیه بوده و به پنج زبان تسلط کامل داشت ) تعلیم و تربیت یافته و بزرگ می شدم و در اثربری و تلقینات عمویم شیفتهٔ راه آزادی و استقلال واقعی میهنم بودم ... عمویم ناطق زبردستی بود که با نطق های انقلابی و آتشین خود پیوسته مردم را دور خود جمع و آنها را به اتحاد و اتفاق و مبارزه با یک حکومت زور و قلدری دعوت می کرد که بایستی به هر قیمتی شده حقوق پایمال شده و آزادی از دست رفتهٔ خود را از حکومت مرکزی باز پس گیری در این زمینه مرتب میتینگ هایی از جانب فرقهٔ دمکرات تشکیل می شد و من نیز پس از عمویم در این میتینگ ها به

عنوان نمایندهٔ دانش آموزان و نوجوانان و جوانان شرکت میکردم و بر علیه حکومت مرکزی و برای به دست آوردن حکومت ملی آذربایجان و به دست گرفتن سرنوشت خودمان در سرزمین مقدس آذربایجان مهد زرتشت نطق هایی ایراد می کردم که اغلب درخواستهایم مورد تأیید و تصدیق اکثریت اهالی آن شهرستان قرار می گرفت .

وقتی فرقه دمکرات آذربایجان مصمم به ایجاد تشکیلات سازمان جوانان در سرتاسر آذربایجان گرفت من نیز به راهنمایی فرقهٔ دمکرات مأمور تشکیل سازمان جوانان شهرستان خوی و حومه آن شدم . در اندک مدتی به بهترین نحو ممکن سازمان جوانان فرقهٔ دمکرات چه پسران و چه دختران دانش آموز و چه نوجوانان و جوانان غیر دانش آموز را تشکیل داده و شروع به فعالیت نمودم من اوایل مهر ماه ۱۳۲۴ برای ادامهٔ تحصیل در کلاس ششم طبیعی راهی رضائیه شدم که در همان زمان شادروان عمویم ریاست شهربانی آن شهر را بر عهده داشت شبی که به رضائیه وارد شدم ضمن صحبت، شادروان عمویم فرمودند که پسر من تو فقط باید به ادامه تحصیلات پردازی و به طور کلی از فعالیتهای حزبی به دور باشی و جز این هدف دیگری نداشته باشی<sup>۱</sup> . این مرد دلیر و همرزم صمیمی ستارخان را که در دهها کتاب تاریخی از میهن پرستی و شجاعت و دلیری و انساندوستی او داد سخن داده اند . آن روز عده ای اجامر و اوباش وقتی نورالله خان یکانی و آزاد وطن و سایر مسئولین فرقهٔ دمکرات را در رضائیه دسته جمعی با یک کامیون روباز در برف و سرمای بیش از ده درجه زیر صفر به قتلگاه می بردند این دژخیمان به اصطلاح میهن پرست و شاه دوست و در واقع عاری از صفات انسانی درحالی که برف به شدت می بارید و هوا بیش از ده درجه زیر صفر و غیر قابل تحمل بود لباسهای تعدادی از این عده را و هر چه درجیب داشتند از تن آنها قبل از تیرباران درآورده و بین خود تقسیم کردند در این زمان نورالله خان یکانی درحالی که از شدت سرمای غیر قابل تحمل یارای لب باز کردن نداشت لب به سخن گشود و خطاب به دوستان و همزمانش چنین گفت : دوستان و هم سنگران و همفکران عزیز، از مرگ نهراسید و با آغوش باز به استقبال مرگ بروید در این واپسین دقائق عمر که چند دقیقه بعد به همزمان عهد مشروطیت خواهیم پیوست . با روی گشاده و خاطری آسوده این مرگ را با آغوش باز استقبال کرده و به سوی آنان می شتابیم من و شما جز خدمت به این ملت و مملکت هیچ کار دیگری بر خلاف مصلحت این کشور و از آن جمله آذربایجان انجام نداده ایم. گناه بس بزرگ و نابخشودنی ما این است که در مدت یک سال دانشگاهی در آذربایجان



تأسیس کرده ایم که از هر حیث با دانشگاه تهران برابری می کند و هزاران از این قبیل که از نظر حکومت مرکزی و این اجامر و اوباش و غارتگران همه اینها جرمهای نابخشودنی است و به این علت ما باید اعدام شویم باز تکرار می کنم از مرگ نهراسید ... از مرگ در راه ملت و میهن باکی نداریم . دوستان چند روز قبل از طرف کنسولگری شوروی در رضائیه به من پیغام دادند که جانم در خطر است هر چه زودتر رضائیه را ترک و به شوروی پناهنده شوید و من جواب دادم همین خیانت شوروی برای ما کافی است من کشته شدن به دست هموطنان را ترجیح می دهم براینکه به کشور شوروی پناهنده شوم چون در خاک میهن عزیزم دفن می شوم و این برای من افتخاری است بزرگ. و اما شما غارتگران که در زیر چتر میهن پرستان و شاه دوستان انجام وظیفه می کنید . هر چه داشتیم و نداشتیم ما بین خودتان تقسیم و حتی در این مورد به دعوا برخاستند و گرایش ما به فرقه دموکرات آذربایجان و اغلب سران فرقه دموکرات به منظور خدمت به این آب و خاک بوده است و بس .

از جانب مام وطن ندا برخاست که آفرین بر شما فرزندان دلیرم که ریختن خون خود را در راه من و گلگون کردن دامن مرا ترجیح دادید برای این که به کشور شوروی پناه ببرید این گذشت و ایثار شما در میهن باید سرمشق باشد برای نسلهای آینده این کشور .

وقتی خبر حمله ارتش شاهنشاهی به آذربایجان و از آن جمله به رضائیه رسید مردم بی خبر از آینده و تصمیم شوروی ها مبنی بر عدم مقاومت و ایستادگی در برابر ارتش حکومت مرکزی آماده قیام و مبارزه و جنگ بر علیه متجاوزین شدند . و در همین زمان میتینگهایی از طرف فرقه دموکرات آذربایجان در سراسر شهرهای آذربایجان برپا شد در همچون زمانی رئیس دبیرستان پهلوی رضائیه مرا به اتاقش خواست و گفت تو از طرف دانش آموزان و جوانان رضائیه درباره یورش سپاهیان مرکزی پس از آزاد وطن رئیس فرقه دموکرات رضائیه نطقی باید ایراد نمائی (... ) و به دستور رئیس دبیرستان پس از سخنرانی مهیج آزاد وطن من نیز به نوبه خود از طرف دانش آموزان و جوانان رضائیه درباره حمله ارتش به آذربایجان نطق مفصلی ایراد کردم (... ) سخنرانی من با کف زدنهای ممتد مورد توجه اهالی رضائیه قرار گرفت و آزادوطن رئیس فرقه دموکرات در این موقع مرا بوسید و دست بر روی شانه ام گذاشت و در یک جمله کوتاه خطاب به حاضرین چنین بیان داشت : تا این فرزندان ستارخان در این سرزمین باقی هستند محال که پای ارتش شاهنشاهی به آذربایجان برسد . قید کردن این مطلب کاملاً ضروریست که در آن زمان نه آزاد وطن و نه من و حتی هیچ کس دیگر از سازش پنهانی شوروی با قوام السلطنه اطلاعی نداشتیم دولت شوروی از پیشه وری که قصد داشت جداً با تمام نیرو در مقابل قشون مرکزی بایستد؛ خواسته بود که نباید کوچکترین عکس العملی و مقاومتی از جانب فرقه دموکرات آذربایجان در مقابل حمله ارتش شاهنشاهی دیده شود و بدون چون و چرا باید تسلیم

بشوید و اسلحه ها را به زمین بگذارید. عمومیم از پیشنهاد مبنی بر پناهنده شدن به شوروی سخت برآشفته و اظهار داشت: از این که در طول تاریخ شما به ما خیانت کرده اید ممنون و متشکرم. من سالیان سال چه در مشروطیت و چه در این مدت یک سال جز خدمت به ملت و کشورم تاکنون کارخلافی انجام نداده ام کشته شدن در راه میهن آنهم به دست هموطنانم را با آغوش باز می پذیرم و اما به خود هیچ وقت اجازه نمی دهم به کشور بیگانه ای چون شما پناهنده شوم.

روز بیستم آذرماه ۱۳۲۵ بود که خانمش از من خواست به شهربانی بروم و علت را بپرسم که چرا عمومیم دیگر به خانه بر نمی گردد.

وقتی در شهربانی به اتاق عمومیم که سالن بزرگی بود وارد شدم وضع را کاملاً غیر عادی یافتم. ازدحام عجیبی بود. عده ای به کندن پرده های سالن و عده ای به جمع آوری فرشهای سالن و بعضی هم به جمع آوری سایر اثاثیه ای که در آنجا بود سرگرم بودند اینها به اصطلاح گروه میهن پرستان و طرفداران شاه بودند و عمومیم در این گیر و دار دائم دادمی زد شما دزدان و غارتگرانی که میهن پرستان.

اگر ما خائن بودیم و شما خادم به ملت و میهن؛ پس چرا اموال خود را غارت و چپاول می نمائید؟ در همچون شرایطی من پیغام خانمش را به عمومیم رسانیدم و فقط در جواب مرا بوسید و گفت فرزندانم از جانب من نگران نباشید و این آخرین دیدار من با عمومیم بود از من خواست که هر چه زودتر آن محیط را ترک گویم و من هم اوامر او را اطاعت و از آنجا برگشته و جریان را مفصلاً شرح دادم و خانم عمومیم بدون فوت وقت بلا فاصله دو فرزندش را برداشته و به خانه یکی از اقوام دورش رفت. پس از ساعتی چون دقیقه به دقیقه اوضاع وخیم تر می شد و تصفیه حسابهای شروع شده و صدای رگبار مسلسل ها و تفنگها دائم به گوش می رسید به ناچار من نیز خانه را ترک و به پیش خانم عمومیم رفتم. متأسفانه صاحب خانه از پذیرائی و نگهداری من عذر خواهی کرد و گفت اعلام کرده اند که هر کس از طرفداران فرقه دموکرات و سران آنها را در خانه خود مخفی بکند هم خانه غارت و هم آن شخص تیر باران می گردد.

من چاره ای جز این نداشتم که آنجا را ترک و به خانه خودمان برگردم هنوز به خانه نرسیده بودم که یکی از آشنایان گفت خانه شما را غارتگران غارت و همه چیز را به یغما بردند و جان خود شما هم به واسطه سخنرانی که کردی از طرف دانش آموزان و جوانان رضائیه درباره حمله به آذربایجان در خطر است چون کشت و کشتار بیرحمانه و تصفیه حسابها شروع شده است.

صدای رگبار مسلسل و شلیک تفنگها در شهر یک دقیقه قطع نمی شد من در چنین شرایطی از این کوچه به آن کوچه و از این خیابان به آن خیابان پنهان از نظر مردم حیران و سرگردان و بی خبر از آینده خویش راه می رفتم .

در حدود ساعت هفت شب بود که درب مسجد باز بود و مسئول نگهداری و نظافت مسجد مشغول به کار بود من دور از چشم این پیرمرد آرام و بدون صدا و آهسته بدون این که سرایدار مسجد متوجه ورود من به مسجد باشد وارد و پشت محراب مسجد قائم شدم و از اینکه فعلاً جا و مکانی در آن هوای برفی و چند درجه زیر صفر تشنه و گرسنه و خسته و کوفته پیدا کرده بودم بسی خوشحال بودم پس از مدتی پیرمرد در مسجد را قفل کرده و رفت. صبح زود وقتی پیرمرد در را گشود من به همان طریقی که وارد شده بودم به همان سان هم از مسجد بیرون آمدم به درب منزل یکی از دوستان وهمکلاسی هایم رفتم و جریان در به دری خود را پیش او بردم و او می دانست که یکی از دبیران صاحب نفوذ رضائیه که اهالی رضائیه همگی او را فوق العاده دوست داشتند و او از مریدان عمویم بود . دوستم گفت جریان تو را با او در میان می گذارم و عصر نتیجه را به تو اطلاع می دهم و آن بیچاره هم می ترسید حتی یک تعارف معمولی به من بکند عصر به سراغ همان دوستم رفتم و گفت باید با هم به دانشسرا برویم که فلانی آنجا جایی برای تو در نظر گرفته و از همه جا امن تر و آسایشش برای تو بهتر است.

با هم به دانشسرا رفتیم و او مرا به مسئول شبانه روزی دانشسرا معرفی کرد و نامبرده اتاقی با تختخواب در اختیارم گذاشت و باز تأکید کرد که هیچ نگران نباش . من از مرگ و سرمای کشنده و بی غذایی و در بدری فعلاً نجات یافته بودم اما شب و روز به فکر عمویم بودم که صبح روز بعد شنیدم عمویم را با سران فرقه دموکرات همه را دسته جمعی تیر باران کرده اند .

رفت آن که نبود کس به خوبی یارش بی آن که دلم سیر شد از دیدارش

او رفت و بماند در دلم تیمارش آری برود گل و بماند خارش

این وضع و کشت و کشتار و قتل و غارت و چپاول و تصفیه حسابهای شخصی ادامه داشت تا این که ارتش وارد رضائیه شد و بلا فاصله حکومت نظامی اعلام و چند روز بعد در اغلب شهرستانهای آذربایجان از آن جمله در رضائیه دادگاههای زمان جنگ برای محاکمه اعضای فرقه دموکرات آذربایجان تشکیل شد .

ریاست و فرماندهی ارتش با سرتیب هاشمی بود خوشبختانه این افسر مسن خود از سران مشروطیت ایران و هم سنگر و هم رزم عمویم بوده است به محض رسیدن ارتش به

زنجان و از آنجا به رضائیه دستور می دهد که مبادا سر مویی از سر نوراله خان یکانی کم شود زیرا ایشان از میهن پرستان واقعی این آب و خاکند .

جواب می دهند که متأسفانه ایشان هم با سران فرقهٔ دموکرات یکجا تیرباران شده اند .

سرتیب هاشمی به محض رسیدن به رضائیه به جستجو در بارهٔ خانواده عمویم می پردازد و سرانجام محل مخفی مرا در دانشسرا به او گوشزد می کنند و او افسری را مأمور می کند که هرچه زودتر مرا به پیش او ببرند افسر مزبور پس از ادای احترام مرا به سرتیب هاشمی معرفی و نامبرده به طرف من آمد گفت فرزند عزیزم به تو تسلیم می گویم اگر تو در این گیر و دار عموی مهربانت را از دست داده ای این را بدان من هم برادر مهربان و هم رزم و هم سنگر دوران مشروطیت و فرد میهن پرستی را از دست داده ام . من هم در این غم بزرگ شما شریک و سهیم هستم .

سپس از وضع خانه و خانواده مان پرسید در جواب گفتم خانم عمویم با دو فرزندش

در خانه یکی از بستگانشان به سر می برد .

هدف مرا پرسید که می خواهی چه کار کنی ؟ و به کجا بروی ؟

در جواب عرض کردم خودم نیز نمی دانم نه پول دارم و نه اجازهٔ مسافرت : فرمودند

در این باره هیچ فکر مکن من وسیلهٔ مسافرت شما را که می خواهید به تبریز بروید را از هر حیث فراهم و آماده می سازم .

بلا فاصله دستور داد مبلغ سیصد تومان که در آن زمان پول زیادی بود در

اختیار من گذاشتند و دستور داد فرماندار نظامی رضائیه برگهٔ عبوری به من دادند که من اجازهٔ رفتن به تبریز را با خانواده ام دارم و هیچ مأموری مزاحم ما نشود<sup>۱</sup> .

# بخش سیزدهم

شرح حال رهبران حکومت خود مختار  
آذربایجان

## ۱- سید جعفر پیشه وری نخست وزیر حکومت ملی آذربایجان

سید جعفر پیشه وری (جواد زاده خلخال یا پرویز) خیر سازترین چهره سیاسی ایران در دهه ۲۰ (میلادی) بود او در ۱۲۷۲هـ. ش. (۱۸۹۳م) در روستای زئیوه خلخال متولد شد. در سال ۱۹۰۵م یعنی در ۱۲ سالگی به همراه پدر و مادرش به باکو رفت و در آنجا به تحصیل و کار مشغول شد. در جریان ان انقلاب روسیه (۱۹۱۷م) به کمونیسم جلب شد در ۲۵ سالگی عضو کمیته مرکزی حزب عدالت و عضو شورای خارجی پنج نفری آن گردید.

در سی ام خرداد ۱۲۹۹هـ. ش: تعدادی از رهبران حزب عدالت از جمله پیشه وری اولین کنگره حزب کمونیست ایران را در بندر انزلی بر پا داشتند و پیشه وری عضو کمیته مرکزی و یکی از چهار رهبر اصلی حزب گردید (درکنار حیدرخان عم اوغلو) تاروی و نوردیوف؛ سلطان زاده (آوانیس میکائیلیان)؛ کامران و به انتشار روزنامه کمونیست؛ ارگان حزب در رشت پرداخت.

در مرداد ماه ۱۲۹۹هـ. ش در دولت کودتای سرخ احسان اله خان دوستدار؛ سمت کمیساریای کشور را عهده دار شد.

در سال ۱۳۰۴هـ. ش: رابط حزب کمونیست ایران و کمینترن بود.

در سال ۱۳۰۶هـ. ش: در کنگره دوم کمونیست ایران معروف به کنگره اورمییه که ظاهراً در شهر رستف در نزدیکی مسکو برگزار شد؛ مجدداً دبیر کمیته مرکزی و مسئول تشکیلات حزب در تهران شد.

در اسفند ماه ۱۳۱۸ ش: در دادگاه جنایی به جرم عضویت و تبلیغ فرقه اشتراکی طبق قانون ۱۳۱۰ ش: به ده سال زندان محکوم گردید.

پس از آزادی در ۱۳۱۹ ش به کاشان تبعید شد. در مهر ۱۳۲۰ ش: در جلسه مؤسسان حزب توده شرکت کرده و جزو رهبران اولیه حزب انتخاب و به همراه ایرج اسکندری اولین مرا منامه حزب را نوشت. ولی به سبب اختلاف با اردشیر آوانسیان به زودی کناره گرفت. در انتخابات مجلس چهاردهم از حوزه تبریز بعنوان نماینده مجلس انتخاب شد ولی در ۲۳ تیر ماه ۱۳۲۳ ش اعتبار نامه اش رد شد.

در کنگره اول حزب توده ایران در دهم مرداد ۱۳۲۳ ش: به عنوان نماینده سازمان حزبی آذربایجان حضور یافت.

در مرداد ۱۳۲۴ پیشه وری به آذربایجان رفت و در شهریور ۱۳۲۴ ش: فرقه دموکرات آذربایجان را بنیاد گذاشت و در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ ش حکومت خود مختار آذربایجان را ایجاد کرده

در آذر ماه ۱۳۲۵ ش به دنبال سقوط حکومت خود مختار آذربایجان به شوروی رفت . در یک روز صبح خبر رسید (۱۳۲۶ش) که اتومبیل سواری پیشه وری در جاده تصادف کرده و دو روز بعد در میان بهت و حیرت خبر در گذشت او اعلام شد . در سال ۱۳۲۶ ش در یک مهمانی شام که به افتخار پیشه وری رؤسا و افسران ارتش فرقهٔ دموکرات آذربایجان ایران از طرف باقروف دبیر کل حزب کمونیست آذربایجان شوروی در باکو ترتیب داده شده بود؛ باقروف ضمن نطق خود گفت بزرگترین اشتباه و در عین حال علت شکست فرقه این بود که به اندازه کافی روی وحدت آذربایجان شوروی و ایران تکیه و تأکید نکرد .....

پیشه وری در نطق جوابیه که به عنوان لیدر فرقه ایراد کرد : چنین گفت : بر عکس نظر رفیق با قروف من معتقدم که اشتباه بزرگ ما و علت شکست نهضت ما این بود که به اندازه کافی روی وحدت خدشه ناپذیر آذربایجان ایران : روی وحدت و همبستگی به تمام ایران و مردم آن و جدایی ناپذیر بودن آذربایجان ایران از ایران تکیه نکردیم .

در واقع پیشه وری از آن تاریخ (مهمانی باقروف ) مورد کینه باقروف و عمال او قرار گرفت . پس از مرگ استالین در زمان ( خروشچف ) باقروف علناً محاکمه و محکوم به اعدام شد (در سال ۱۹۵۶) و در محاکمه معروف باقروف رسماً گفته شد که صحنه سازی صورت گرفته بود تا دیگر کسی جرأت نکند روی حرف باقروف : حرفی بزند<sup>۱</sup> و .

## ۲- دکتر سلام اله جاوید وزیر کشور حکومت ملی آذربایجان

سلام اله جاوید (مداد زاده ) در سال ۱۲۷۷ شمسی برابر با ۱۸۹۸ میلادی در خلخال متولد شد و در ۱۰سالگی به باکو رفت و در (اتحاد ایرانیان ) که از طرف سوسیال دموکراتهای ایران تأسیس شده بود مشغول تحصیل شد . در ۱۲۹۵ شمسی به انجمن دانشجویان مسلمان قفقاز پیوست و نخستین گروه دانشجویان ایرانی باکو را سازمان داد . بعدها به عنوان نماینده فرقه (حزب) عدالت به تبریز رفت و مأموریتش برقراری رابطه با شیخ محمد خیابانی بود ؛ اما ورودش همزمان با سرکوبی جنبش خیابانی شد .

به قیام لاهوتی پیوست و پس از شکست قیام لاهوتی به باکو رفت و در دانشگاه باکو مشغول تحصیل در رشته پزشکی شد .

شش ماه پس از بازگشت به ایران در سال ۱۳۰۸ هـ .ش توسط پلیس مخفی رضاشاه دستگیر و زندانی شد و پس از دو سال به کاشان تبعید شد و در سال ۱۳۲۰ هـ .ش آزاد شد .

جاوید پس از تأسیس فرقهٔ دموکرات عضو کمیتهٔ اجرایی آن شد و مقام وزارت امور داخله حکومت خود مختار را کسب نمود و بعد توسط حکومت خود مختار آذربایجان حرفهٔ پزشکی خود را در تهران دنبال نمود. در واقع مطابق قرار داد مسکو آذربایجان از بخش مستقل به ایالت مستقل و رئیس آن از نخست وزیر به استاندار مبدل شد و پیشه وری صحنه را خالی کرد و سلام اله خان جاوید استاندار شد. در باره دکتر جاوید بحث های شاخصی مطرح بود مهمترین آن این بود که آیا او در دوران یازده ماهه دوران استانداری خود با رژیم پهلوی همکاری می کرده و مسائل را اطلاع می داده یا نه؟ و سوالی که همواره مطرح بوده این می باشد که چرا او را مدت بسیار کوتاهی زندانی و بعد آزاد کردند؟

به نظر اتابکی: آن عده از نخبگان آذربایجان من جمله سلام اله جاوید که اندیشه مارکسیستی خود گردانی و ملیت را پذیرفته بودند: معتقد بودند که آذربایجانی ها را طبق تعریف ملیت استالین: ملتی جداگانه اند و بنابراین حق دارند در قالب یک موجودیت سیاسی خود مختار از حقوق ملی برخوردار باشند.<sup>۱</sup>

### ۳- دکتر مهتاش وزیر کشاورزی حکومت ملی آذربایجان

دکتر مهتاش از سران فرقهٔ دموکرات آذربایجان وزیر کشاورزی دولت آقای سید جعفر پیشه وری در آذربایجان بود.

دکتر مهتاش از جمله (یثرلی لر = آذربایجانی های ایران) بود که به اتفاق صادق بادگان؛ کاویان؛ خانم پیشه وری و الهامی ... ادعا داشتند که آذربایجان جنوبی باید مستقل باشد و افرادی که از (او تای = از آن سوی ارس) آمده اند باید به جای خود برگردند. این هم نوعی ملی گرایی بود و ملی گرایی مخالف آذربایجان شوروی که از روشنفکران مانند تقی شاهین (منشی سابق پیشه وری و مورخ) حمید محمدزاده (نویسنده) غفار کندلی (محقق ادبیات) دکتر ایرانی؛ دکتر تقدیسی (از اطباء معروف در آذربایجان که در جامعه آذربایجان نامی در کرده بودند<sup>۲</sup>).

### ۴- جعفر کاویان وزیر قشون خلق حکومت ملی آذربایجان

جعفر کاویان وزیر (خلق قوشونو ارتش خلق) در حکومت خود مختار آذربایجان در سال ۱۲۷۹ هـ. ش. (۱۹۰۰م) در تبریز متولد شده زندگی نظامی اش به دوره شیخ محمد خیابانی بر می گردد و در آن موقع او رئیس گروه شبه نظامی بوده به دنبال سرکوبی قیام

۱- بر گرفته از حکومت خود مختار آذربایجان، پرویز یکانی زارع، ص ۵۳۷، ۵۳۸

۲- بر گرفته از حکومت خود مختار آذربایجان، پرویز یکانی زارع، ص ۵۶۱



خیابانی ، کاویان وارد نهضت اتحادیه کارگری شد و سازمان کارگری معروف به ( حزب کارگری ) را تأسیس کرد که تنها کارگران را به عضویت می پذیرفت .  
کاویان به همراه سلام الله جاوید در قیام لاهوتی شرکت کرده و پس از سرکوبی قیام به آذربایجان شمالی رفت .

در سال ۱۳۰۶هـ. ش. (۱۹۲۷) پس از اقامت کوتاه در باکو به ایران بازگشت و محفل دست چپی جدیدی تأسیس کرد و نهایت دستگیر و به هفت سال زندان محکوم شد و سالهای بعد را به صورت تبعید در زنجان به سر برد .

در زنجان نانوائی باز کرد و به دنبال اشغال کشور از سوی متفقین به تبریز برگشت ، و او نیز به مانند دکتر جاوید هرگز وارد حزب توده ایران نشد ولی از معماران اصلی فرقه دموکرات آذربایجان بود<sup>۱</sup> .

#### ۵- محمد بی ریا ، وزیر فرهنگ خود مختار آذربایجان

محمد بی ریا (حاج قولام اوغلو) در سال ۱۲۹۳ هـ. ش. (۱۹۱۴م) در تبریز متولد شد . پدرش نجار بود .

در سال ۱۳۰۹هـ. ش. (۱۹۳۰م) به آذربایجان شمالی رفت و تحصیلات خود را در باکو پی گرفت ، بعد به ایران بازگشت و به عنوان کارگر شهرداری در تبریز آغاز به کار نمود سپس به راه آهن منتقل شد .

با تأسیس حزب توده ، بی ریا عضو گردید و در سازمان وابسته به این حزب فعال شد و با ادغام حزب توده و فرقه دموکرات آذربایجان به هم ، در اتحادیه مرکزی کارگران و رنجبران آذربایجان دبیر اول شد. بی ریا جدای از استعداد آپاراتچیک ، مسلمان ، معتقد و شاعر بود . اشعار ترکی و فارسی وی متضمن برخی مفاهیم ادبی است . کنسول بریتانیا در تبریز از او به عنوان هجویه سرای حزب توده یاد می کند .

بی ریا در حکومت خود مختار آذربایجان ، وزیر فرهنگ و معاون پیشه وری شد و در عین حال دبیر اول اتحادیه کارگری هم بود . پیش از سقوط حکومت خود مختار ، زمانی که پیشه وری غایب بود ( به شوروی پناهنده شده بود ) ، بی ریا به عنوان رئیس فرقه تعیین شد ولی این سمت را فقط چند روز بر عهده داشت .

بر اساس نوشته نصراله جهانشاهلو افشار ، در مسأله زبان دست پرورده میرزا ابراهیموف و یکی از جانبازان پر و پا قرص زبان ترکی آذربایجان بود .

پس از سقوط حکومت خود مختار آذربایجان، بی‌ریا در تبریز ماند و از سوی مأموران حکومت مرکزی به شدت مجروح گردید، بطوریکه کنسولیار ایالت متحده آمریکا (روسو) در تبریز تصور کرده بود بی‌ریا کشته شده است. اما بی‌ریا از بیمارستان گریخته و به آذربایجان شمالی فرار کرده بود.

بی‌ریا پس از انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۸ هـ. ش. به تبریز آمد و در ۱۳۶۴ هـ. ش. در تبریز درگذشت.

بی‌ریا زندگی خود را در تبعید، با سر دبیری روزنامه آذربایجان، نشریه رسمی فرقه دموکرات که در باکو چاپ می‌شد می‌گذراند و نیز متصدی برنامه رادیویی تبلیغاتی بود که در آذربایجان شمالی برای ایران برنامه پخش می‌کرد.

بی‌ریا پس از دو سال زندگی در باکو درخواست بازگشت به ایران را نمود ولی به استناد همین درخواست از طرف مقامات شوروی متهم به داشتن روابط مخفی با حکومت ایران شد و به تبعید به سیبری محکوم شد.

از آن تاریخ به بعد ایدئولوژی بی‌ریا کاملاً تغییر یافت و به یک مسلمان متعهد تبدیل شد.

پس از مرگ استالین و شروع استالین زدایی در سال ۱۹۵۵ (۱۳۳۴) از بی‌ریا دوباره اعاده حیثیت شد.<sup>۱</sup>

## ۶- میرزا ربیع کبیری (ربیع الدوله) وزیر راه و وزیر پست و تلگراف و قلمن حکومت ملی

کبیری در سال ۱۲۶۸ هـ. ش. در یک خانواده مالک در شهر مراغه به دنیا آمد. پس از مراغه در شهرهای تبریز و تهران تحصیل خود را تکمیل کرد. در کتابخانه شخصی میرزا ربیع صدها کتاب قدیمی، علمی، تاریخی، ادبی و منادی اندیشه و افکار مرفقی وجود داشت.

کبیری زمانی در کرمان، بلوچستان، رفسنجان کرمانشاه و ظایف فرمانداری و ریاست مالیه را عهده دار بود، کبیری هم طرفدار تشکیلات حزب توده و هم کارمند رسمی دولت شاهنشاهی بود که با تمام وسایل جبر و تشکیلاتی خود بر علیه این تشکیلات بر خاسته بود.

اما علیرغم همه اینها باقی ماندن در این وظیفه را برای حزب مفید و لازم می‌دانست.

چون می‌توانست فشار دستگاه دولتی را برای آزادبخوآهان و تشکیلات حزب کاهش دهد و اجرای دستورهای دولتی را در این مورد به تأخیر اندازد و حتی تماماً مانع اجرای آنها گردد. اما دوام این وضعیت تا آخر مشکل و برای کبیری در آخرین حد خطرناک

۱- بر گرفته از حکومت خود مختار آذربایجان، پرویز یکانی، ص ۵۴۳-۵۴۴

بود، چون هر چه می گذشت هم مبارزه نیروهای مترقی بر علیه نظام بیشتر می شد و هم طبقه حاکم برای حفظ خود مصمم تر می شد، این بود که بالاخره از خدمات دولتی کناره گرفت و به مراغه باز گشت و تمام نیروهای خود را صرف جنبش آزادی نمود.

کبیری که مالک بود، امکانات مادی و حرمت و نفوذ خود را در اختیار جنبش آزادی قرار داد.

در سال ۱۳۲۴هـ. ش، روستای (خوجه میر) بزرگترین روستای خود را به مرکز مبارزه بر علیه مالکان و نیروهای ژاندارم مبدل نمود.

کبیری در مبارزه با انگلیس پرستهایی چون فتوحی، مرتجعینی چون علوی، قلدران شاهپرستی چون جمشید اسفندیاری و فنودالهای زورگویی چون یمین لشکر وجعفرخان اختیاری طرف نیروهای مترقی و آزادیخواه را گرفت و کمکهای شایانی را به این نیروها نمود.

کبیری این خدمتگذار شایسته فرقه دموکرات آذربایجان در اتحاد توده های روستایی در زیر پرچم فرقه دموکرات آذربایجان و بسیج سیاسی نهضت نقش برجسته ای ایفا کرد. او از طرف تشکیلات مراغه برای نخستین کنگره فرقه دموکرات آذربایجان نماینده انتخاب شد و از طرف همان کنگره به عضویت مرکزی برگزیده شد.

او در محاصره لشکر ۳ شاه مستقر در تبریز به اتفاق دستجات فدایی خود شرکت کرده بود.

فرقه دموکرات آذربایجان، مجلس ملی با مشاهده صداقت، کمک و خدمات دولتی بزرگ کبیری نسبت به نهضت ملی، با در نظر گرفتن زحمات او در امور اصلاحات و دیگر امور تشکل های مدنی، او را به دریافت مدال ۲۱ آذر و نشان ستارخان مفتخر نمود و با فرمان مجلس ملی به درجه ژنرالی نیروهای مسلح ارتقاء یافت و توده ملت او را به عنوان نماینده مجلس ملی آذربایجان برگزیده بود.<sup>۱</sup>

#### ۷- میرزا نوراله خان یکانی زارع معاون وزیر داخله در حکومت ملی

با توجه به این که کتاب حاضر به نام این زنده یاد تدوین گشته با عرض پوزش از تکرار مطلب خودداری می کنم در کتاب حکومت خود مختار آذربایجان اثر خودم صفحات ۵۴۹ الی ۵۶۰ را به این شادروان اختصاص داده ام.

## ۸- علی شبستری رئیس مجلس ملی در حکومت خود مختار آذربایجان

حاج میرزا شبستری از تجار آذربایجان و شخص با اعتباری بود. او در سال ۱۸۹۸ میلادی برابر با ۱۲۷۷ ، در شبستر متولد شد . دوره مکتب خانه را سپری کرد و به مانند پدرش به عنوان تاجری خرده پا در قسام شیخ محمد خیابانی شرکت نموده و به آذربایجان شوروی گریخت و تا ۱۹۴۱ م (۱۳۲۰خ) در آنجا بود .

پس از بازگشت به ایران انجمن آذربایجان را دایر کرد و یک ماه بعد روزنامه آذربایجان را به زبان ترکی آذربایجانی چاپ کرد .

در بهمن ماه ۱۳۲۱ (فوریه ۱۹۴۲) به جامعه ضد فاشیست آذربایجان پیوست . دو ماه بعد به عضویت نخستین مرکز حزب توده آذربایجان درآمد در ۱۳۲۲ خ (۱۹۴۳ م) از حزب توده بیرون آمد . علیرغم نداشتن مسئولیت اجرایی مقام (آذربایجان مجلس رئیسی = ریاست مجلس ملی آذربایجان ) او را به عنوان شخصیت با نفوذ در فرقه دموکرات آذربایجان در آورده بود<sup>۱</sup> .

## ۹- فریدون ابراهیمی دادستان کل حکومت خود مختار آذربایجان

فریدون ابراهیمی در سال ۱۲۹۷ هـ. ش، در یک خانواده روشنفکر در آستارا متولد شد . تحصیلات ابتدایی خود را در آستارا اخذ نمود .

میرزا غنی پدر فریدون در سال ۱۳۰۸ به اتهام سیاسی زندانی شد و پس از چند سال زندانی بودن به نیاوند تبعید گردید .

فریدون پس از اتمام کلاس نهم به بندر انزلی می رود و کلاس دهم را نیز در آنجا تمام میکند بعد از آن به تبریز می آید و بقیه تحصیلات متوسطه خود را در دبیرستان فردوسی تبریز تمام می کند و جهت تحصیلات عالی راهی تهران می شود .

او ضمن تحصیل در دانشکده حقوق ، معیشت خود را از طریق تدریس خصوصی و نوشتن مقاله برای روزنامه ها تأمین می کرد . در دوره جان گرفتن آزادی در ایران در طی سالهای جنگ دوم جهانی ، فریدون به یکی از اعضای فعال حزب توده تبدیل می شود و در چندین روزنامه و مطبوعات دموکراتیک منتشره از طرف حزب توده شرکت و مقالات تندی در روزنامه های رهبر، آزیز ، مردم و غیره می نویسد .

۱- بر گرفته از حکومت خود مختار آذربایجان ، پرویز یکانی زارع ، ص ۵۷۳

فریدون ابراهیمی در سال ۱۳۲۴ به آذربایجان می رود، در این زمان ملت آذربایجان مبارزات آتشی را بر علیه ارتجاع راه انداخته بود. فریدون ابراهیمی به این مبارزات پیوست و با قلم آتشین خود کمک های شایانی را به آنها نمود.

مقالات ابراهیمی در نشریه یئنی شرق (خاور نو) که تحت نظارت سازمان ایتالی حزب توده منتشر می شد، در افشای ماهیت ارتجاع رل مهمی ایفا نمود. با تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان (یئنی شرق) دست به دست می گشت. سلسله مقالات او با عنوان (آذربایجان دانی شیر) تاریخ گذشته ما را دوباره زنده می کرد و به ملت در مبارزاتش در راه آزادی جان تازه می بخشید. مؤلف در اثر خود قصد خویش را چنین اعلام می کرد: « قصد من این است .... می خواهم آذربایجان را که به قصد کسب مقام و موقعیت حقیقی خود قیام نموده، به دنیای آزاد بشناسانم. می خواهم نشان بدهم که در تاریخ مدنیت، آذربایجان مالک کدامین موقعیت است .... »

او ضمن یاد آوری تاریخ درخشان ملتش در این مقالات با احساس بی پایان می نوشت: «آذربایجان سرزمین آتش های جاویدان است. در هر وجب این خاک عزیز یادگارهای فراموش ناشدنی از فرزندان افتخار آفرین ما باقی است. بقایای قلعه پر عظمت دبرین آن و نشانهای آتش های مقدس آن حکایت از روح پاک و ایمان تزلزل ناپذیر پدر بزرگهایمان دارد.» در آن زمان نویسندگان خود فروش و مرتجع و یک سری مقالات مملو از بهتان و تحریف که تاریخ گذشته مردم آذربایجان را به گونه ای دیگر نشان می داد، انتشار می دادند. اما مقالات فریدون ابراهیمی ضمن این که پاسخی منطقی و دندان شکن به همان تحریفگران و مرتجعین بود حقانیت و عادلانه بودن جنبش های آزادیخواهانه ملتمان را به خوبی نشان می داد فریدون ابراهیمی به مانند یک پولیسیست مارکسیست، حوادث را از نقطه نظر علمی مورد تجزیه و تحلیل قرار می داد او با هیئت تحریریه روزنامه آذربایجان ارگان کمیته مرکزی فرقه دموکرات آذربایجان از نزدیک همکاری می کرد در صفحات روزنامه از جهت سیاسی برا و از نظر مضمون پر، مقالات مسلسل وار ارائه می داد.

در سال ۱۳۲۵ خ، فریدون ابراهیمی به عنوان نماینده مطبوعات آذربایجان رهسپار کنفرانس صلح متشکله در پاریس گردید. پس از برگشتن از پاریس در باره همان کنفرانس سلسله مقالاتی را در روزنامه آذربایجان به چاپ رسانید. و روزنامه ایران ما همین مقالات را ترجمه و به توده خوانندگان خود در تهران ارائه می داد.

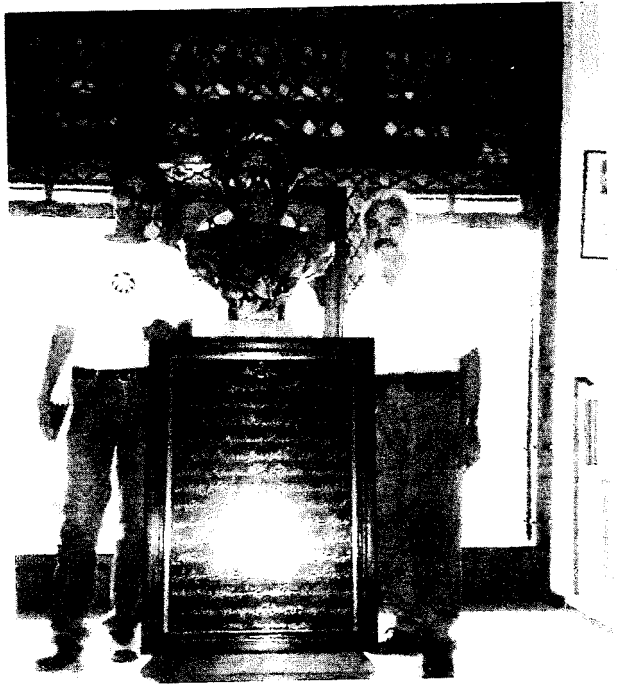
فریدون ابراهیمی با قلم، علم و استعداد خود به مانند خادم برجسته مطبوعات دموکراتیک، در راه پیروزی نهضت ۲۱ آذر کوشیده بود بعد از پیروزی نهضت ۲۱

آذر، ابراهیمی که موفق به کسب اعتماد عمیق فرقهٔ دموکرات و حکومت ملی شده بود، به عنوان رئیس کل مدعی العموم تعیین شد.

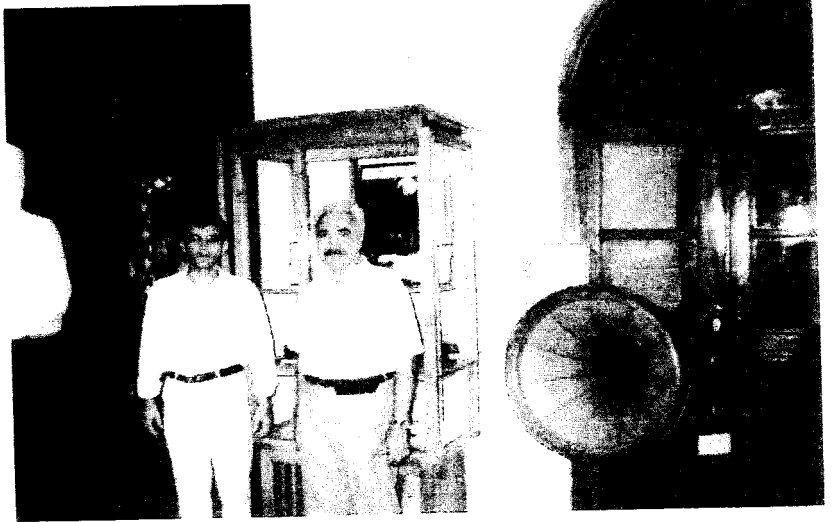
او ضمن ایفای این وظیفه، در مراقبت از موفقیت های نهضت ملی، قانون و قاعده های حکومت ملی و آسایش ملت آذربایجان استوار بود.

شرکت فریدون ابراهیمی برگزیده شده به عضویت کمیته مرکزی آذربایجان در نخستین کنگره فرقهٔ دموکرات آذربایجان و صداقت او در نهضت و نسبت به امور ملت و خدمات برجسته دولتش سر مشقی است بزرگ برای آموزش نسل جوان این سرزمین.

در نهایت پس از ورود خائنانۀ اردوی شاه در آذر ماه ۱۳۲۵ به آذربایجان، ابراهیمی به مانند هزاران آذربایجانی به زندان افتاد. او در زندان هم ضمن مراقبت از منافع ملت خود و آیندۀ ملت آذربایجان، علیرغم تمامی توطئه ها و تزییقه ها هرگز به زانو در نیامد و در جریان محاکمه با شهامت تمام از حقوق ملت خود دفاع نمود. سرانجام پس از چندین ماه زندانی بودن، جلادان رژیم فریدون ابراهیمی را در اول خرداد ۱۳۲۶ روز جمعه در شهر تبریز حلق آویز کردند. روز اعدام او شهر تبریز غرق در ماتم بود. این نشان می داد که این فرزند قهرمان و راستین ملت توانسته بود محبت تمامی اعضای فرقه و زحمتکشان و روشنفکران ایرانی را جلب نماید این بود. که به قهرمان محبوب همه تبدیل شده بود تصادفی نبود که از سوی بسیاری از شاعران و نویسندگان در حق فریدون ابراهیمی اثرهای بزرگ، یونما و حکایت های فراوان خلق گردید، و فریدون ابراهیمی در این آثار به قهرمان لایق مبارزات ما بین اسارت و آزادی، و خادم شایستهٔ ادبیات و دموکراسی و صورت مبارز نسل جدید تبدیل شده بود. به خاطر همین هم خاطره او به ابدیت خواهد پیوست.<sup>۱</sup>



نگارنده در خانه مشروطیت





نخستین فستیوال نشریات دانشجویی دانشجوین آذربایجان ۱۳۸۰/۳/۷



مراسم اهدای جوایز در همان فستیوال

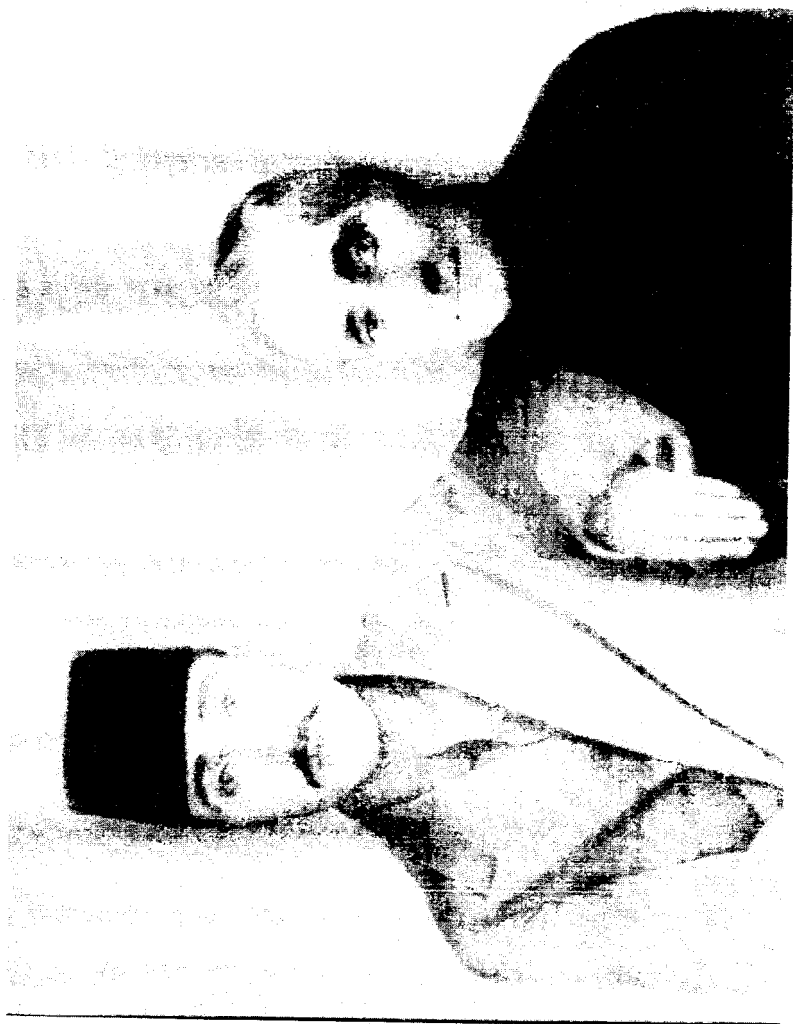




مراسم اهدای جوایز در نمایشگاه هنری دانشجویان آذربایجانی

در دانشگاه امیرکبیر

از راست به چپ: پرویز یکانی زارع، دکتر حسین محمدزاده صدیق، هاشم تولان، میرهدایت حساری



از راست به چپ : مرحوم میرزا انوراله خان یکانی و برادرش مرحوم میرزا محمدعلی خان یکانی ( پدربزرگ من )  
« عکس در شهر گنجه گرفته شده است »

**MİRZƏ**  
**NURULLAXAN**  
*Yekani Zare'*

Yazan : Pərviz Yekani Zare'

# MIRZƏ NURULLAXAN Yekani Zaré



تلاش‌هایی در منطقه یگانات شهرستان مرند



پرویز یکانی زارعی پسران زاده ی مورخ و مورخ میرزا نوراله خان در سال ۱۳۳۱ در روستای تورانیاد منطقه یگانات از توابع شهرستان مرند در آذربایجان شرقی متولد شد.

تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در خوی و تحصیلات عالی را در دانشگاه انور یحییان تبریز به پایان رسانید و در مراکز آموزش عالی مشغول تدریس شد.

آثار فراوانی از ایشان منتشر شده یا آماده ی چاپ است از آن جمله می توان اشاره کرد به:

آثار

الف- ۱۵ اثر در زمینه ی فولکلور

ب- ۱۸ اثر در موضوعات تاریخ و جغرافیا آذربایجان

ج- ۲۹ اثر درسی در عناوین مختلف

د- ۱۳ اثر سرگردان و ترجمه از الفبای جمهوری آذربایجان

ه- ۱۶۸ مقاله در موضوعات متنوع و بسه منابعی گوناگون

و- سبب اختراعی ها و چاپ مطالب مختلف در نشریات

Yazan:  
*Perviz Yekani Zaré*

ISBN:964-95129-8-5

